

درنگویش يك شیوه و در رد يك پیشنهاد

پرویز - آذر

باید از رفیق برهان بدلیل اینکه مقاله مرا (مندرج در بولتن شماره ۱۰) بهانه‌ای برای شرکت فعال در مباحثات کنگره قرار داده است تشکر کنم ، زیرا وی حداقل شرکت در مباحثات را پذیرفته است ، بدون اینکه از شیوه‌نویسندگی ه تنها به قاضی رفتن و راضی برگشتن دست برداشته باشد . نحوه شرکت وی در این مباحثات - اکنون که باصطلاح در وسط‌گود قرار دارد - من را بی‌اختیار به یاد آن شاگردهای تنبل مدرسه میان‌دازد که وقتی برخلاف عادت مجبور میشدند درسا را بفهمند و حفظ کنند ، در اولین پرسش معلم به تپق زدن مبادقتانند . رفیق برهان عزیز هم که گویا بجز قالبی اندیشیدن و در چهارچوب بخشنامه‌های حزبی فکرکردن و قلم زدن را تاکنون تجربه نکرده است و نظرات غیر مانوس را حتی شایسته واری کردن جدی هم نمیدانسته ، اکنون که در مقاله‌اش میخواهد بقیه در صفحه ۶

رد سوسیالیسم به بهانه "انقلاب جهانی"

م - روشن

نوشته رفیق البیاری در بولتن مباحثات کنگره " در نقد سوسیالیسم موجود " ، ارزیابی از دلایل فروریزی آن ، و نیز نتایجی که از آن میگردد ، در ادامه نوشته‌های رفقا جلال و آهانگر باصراحت تمام ، ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم را نفی کرده است . در این نوشته‌ها ، سوسیالیسم به مقوله‌ای فراسوی زمان و مکان تبدیل میشود که نه تنها انسان عصر ما ، بلکه نسلهای سده‌های آینده نیز در هیچ گوشه‌ای از سیاره ما ، ممکن است بدان دسترسی نداشته باشند و سوسیالیسم به هیئت آن شاهد هر جایی درمیآید که رخسار ه به کسی ننماید . یک تئوری انحرافی ، ضرورتا بایک مجموعه اکاذیب آغاز نمیکند ، بلکه بر عناصری از واقعیت انگشت میگذارد که بطور ملموس وجود دارند . در حقیقت انحراف ریشه در واقعیت دارد ، لیکن با تاکید مفراط بر این عناصر واقعی که از مجموعه کلیت حقایق جدا کرده شده‌اند ، تاکید بر واقعیت به ابزاری برای وارونه نشان دادن واقعیت‌های بزرگتر درآمده است . این روش در نحوه برخورد بقیه در صفحه ۱۰

بندهای برنامه پیشنهادی

عطا - حسین

توضیح : این چند بند با استفاده از خود بیش نویس تهیه گردیده و این بدین معناست که کل چهارچوب را قبول داشته و تنها در مواردی که بدین صورت تقدیم رفقا میگردد ، در نظر من فاقد شفافیت کافی است مخصوصا در مواردی با مارکسیسم - لنینیسم در تناقض میباشد . سایر بندهائی که به شماره‌های آنها اشاره گردیده بطور درست مورد قبول اینجانب میباشد .
۱ - اساسی‌ترین شرط وجود سرمایه‌داری کسب سود از طریق تصاحب ارزش اضافی توده‌های کارگر و مخدمت گرفتن تمام امکانات از جمله تبدیل نمودن اکثریت جمعیت جامعه بشری بصورت ارتش‌های کار و بصورت نیروهای ذخیره میباشد .
۲ - سرمایه‌داری یعنی تصاحب کننده ارزش اضافی کارگران ، باعث و بانی خانه خرابی مردم و افزایش فقر در جهان و از جمله در ایران است .
۳ - هر جا سرمایه وجود دارد ، نیروی کار و کار بعنوان قطب متضاد و آشنی‌ناپذیر با آن در چهارچوب یک نظام یک سیستم بسر میرسد . و تنها زمانی میتوان از عدم بقیه در صفحه ۸

آیا باز هم سوسیالیسم آترناتیو کشورهای جهان سوم است ؟

ر. آبخون

فریباشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود ، ظاهرا دلایل غیرقابل ردی را برای انکار آترناتیو سوسیالیستی انقلاب در کشورهای جهان سوم ، اولاً - بدلیل ضعف ساختار اقتصادی آنها ، ثانیاً - بدلیل عقب‌ماندگی ساختار سیاسی و مدنی این جوامع برای تجدید نظر طلبان ما ، لااقل تا زمان انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای اصلی و پیشرفته سرمایه‌داری ، فراهم آورده است . و گویا آنچه تجدید نظر طلبان ما را به حقانیت توسعه باز هم بیشتر سرمایه‌داری (چرا که بحث دیگر بر سر غلبه مناسبات ماقبل سرمایه‌داری ، فئودالی و برده داری در این کشورها در جهان انترگره سرمایه‌داری کنونی نیست) در کشورهای جهان سوم و یا بعبارت دیگر در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری متقاعد کرده ، ضرورت طی این مرحله برای غلبه بر دو ضعف یاد شده است . چرا که بجز این ، آنطور که بقیه در صفحه ۲

نقد پیش نویس کمیسیون اساسنامه

و پیشنهاد یک پیش نویس دیگر

برهان

بقیه در صفحه ۱۴

پیش نویس اساسنامه

برهان

فهرست:

فصل اول	- معرفی سازمان
فصل دوم	- عضو و عضویت
	شرائط عمومی عضویت
	روال عضوگیری
	تعهدات عضو
	حقوق پائین عضو
فصل سوم	- ساختار تشکلاتی سازمان
	واحد پایه
	مجامع تصمیمگیری و ارگانهای رهبری محلی
	کنفرانسهای عمومی
	کنگره سازمان
	کمیته مرکزی
	هیئت اجرایی کشته مرکزی
	تشکلات اداری مرکزی (دسرخانه مرکزی)
	کشته مستقل رسیدگی به شکایات
	فراکسیونهای سرور از سازمان
	مواریس اساسی بضمم گریبا و انتخابات
فصل چهارم	- اصول تشکلاتی سازمان
فصل پنجم	- انضباط سازمانی و اقدامات انضباطی
فصل ششم	- تاس مالی سازمان
	بقیه در صفحه ۴۳

شرایط و توازن قوای نامساعد بین‌المللی برای انقلابات و با این توجیه که سرمایه پیروز و حاکم بر سرنوشت جهانی، لااقل تا بسیج پرولتاریای همه کشورهای اصلی موطن این سرمایه، هیچ انقلابی را در برابر خود تحمل نخواهد کرد. من در این نوشته و بطور مستقل به محور اول از ادعای رفقا نپرداخته ام ولی از آنجا که استراتژی رفقای تجدید نظر طلب ما برای تحقق سرمایه داری با سیمای انسانی بر تعدیل در روابط ناعادلانه حاکم بر بازار و تقسیم کار بین المللی استوار شده، تلاش کرده‌ام تا از طریق بررسی جایگاه کشورهای جهان سوم در این روابط به این مسئله بپردازم و نشان بدهم که درک کیفیات نوین در روند تحولات سرمایه‌جهانی و توسعه و اقتدار آن در کشورهای متروپل و همچنین عقب ماندگی و ضعف آن در کشورهای پیرامونی چه نکته‌های هوشیارانه پنهان مانده است.

رایعا - استراتژی سرمایه‌داری با سیمای انسانی و تاکتیک تلاش برای تعدیل در روابط بین‌المللی جهت تحقق این استراتژی، تلاش و موفقیت تازه‌ای برای تجدید نظر طلبان ما محسوب نمی‌شود و شباهت کاملی به دستگاه نظری سوسیال - دمکراسی قبل و بعد از اکتبر و همچنین معاصر غربی دارد. ولی با اعتراف به یک تفاوت عمده که آنهم نه در دستگاه نظری بلکه در امکان تحقق آنست. و آن اینکه اگر سوسیال - دمکراسی غربی و یا کشورهای متروپل بر پایه سب قربانی کردن انقلاب جهانی کارگری در برابر سرمایه‌جهانی قادر به کسب امتیازاتی جهت تحقق استراتژی خود گردید، سوسیال - دمکراسی جهان سومی به همان دلایلی که خود طرح میکند از این امتیازات محروم است و حتی در تضعیف آن میکوشد. چرا که از یکطرف جنبش اهرمی، یعنی نیرو و پایسه جنبش کارگری و خطر انقلاب را در شرایط حاضر و بازم به همان دلایلی که خود مطرح میکند، یعنی ضعف ساختار اقتصادی و سیاسی در کشورهای پیرامونی و قدرت و تعادل همین ساختارها در کشورهای متروپل که هر دو بعنوان دلایلی برای فقدان شرایط لازم جهت انقلاب در هر دو گروه از این کشورها یاد میشود، در اختیار ندارد. از طرف دیگر سوسیال - دمکراسی جهان سومی به شرایطی مشروط است که در آن زمینه‌های مادی برای کسب این امتیازات از مدت‌ها قبل توسط سوسیال - دمکراسی غربی از بین رفته است. باین معنی که سوسیال - دمکراسی غربی تنها با توجیه غارت کشورهای جهان سوم توسط سرمایه خودی به بهانه متعدد کردن این کشورها از طریق جلب آنها به بازار و اقتصاد جهانی و جهت غلبه بر عقب ماندگیهای اقتصادی و سیاسی آنها، به کسب این امتیازات و سوء-قصدی که دارد ناائل آمد. در حالیکه سوسیال - دمکراسی جهان سومی از ایمن منبع شرارت ثروت، که شرط لازم برای ایجاد جامعه‌ای با تکامل و توسعه موزون و با ساختارهای اجتماعی و سیاسی مدرن سرمایه‌دارانه است، محروم است. خامسا - به بن‌بست رسیدن سرمایه‌داری و لااقل با سیمای انسانی آن، یعنی با رشد و تکامل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی همراه با رشد و بهبود شرایط زندگی مردم، در کشورهای پیرامونی که منم به آن معتقدم، باین معنی نیست که سرمایه‌داری در این کشورها و همچنین در کشورهای متروپل قادر به تکامل نیروهای مولد و انباشت نیست. چرا که سرمایه‌داری بدون این دو شرط دیگر سرمایه‌داری نخواهد بود. ولی مسئله اینست که این گرایش در نظام سرمایه‌داری با گرایش در کشورهای توده‌ای همراه است، و اگر این گرایش هم‌اکنون در سرمایه‌داریهای کشورهای متروپل دیده نمی‌شود، و همین مسئله برخی را به نظام این کشورها و همچنین سرمایه‌داری مدرن متمایل کرده، به دلایلی خارج از دینامیسم پویای این سرمایه‌داری مربوط میشود و آنهم چیزی نیست جز غارت خارجی.

بن‌بست تاریخی سرمایه‌جهانی و تناقضات تجدیدنظر طلبان ما

واقعیت اینست که استراتژی تازه تجدیدنظر طلبان ما برای کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما، به جایگاهی که این کشورها در ساختار اقتصاد بین-المللی سرمایه‌داری دارند، و بقول رفیق جلال نمیتوانند خود را هم بطور اراده - گریانه از این نظام به خارج پرتاب کنند، مشروط است. ولی مشکل اساسی در استراتژی تازه رفقای تجدیدنظر طلب ما لااقل در حوزه تجربه و عمل اینست که هر چه این استراتژی یعنی توسعه هرچه بیشتر سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم و در اواخر قرن بیستم بیشتر به پیش رفته و میرود، استانداردهای زندگی و دستمزدهای واقعی مردم، که شاخص اصلی برای غلبه بر ضعف ساختارهای

ظاهرا تجربه سوسیالیسم واقعا موجود نشان داده، چنانچه انقلابات در این کشورها به پیروزی هم برسند، دیر یا زود چاره‌ای جز بازگشت به راه سرمایه‌داری نخواهند داشت. بنابراین این کشورها میباید در جهانی که عامل اردوگاه سوسیالیسم در آن حذف شده و تحت حاکمیت اردوگاه سرمایه درآمده، از همان آغاز بدون آنکه نیروی خود را در آزمون تجربه شده و بی سرانجام مبارزه سرمایه‌داری هدر دهند براه توسعه و تکامل بازم بیشتر سرمایه‌داری گام بگذارند. ناگفته پیداست که منظور تجدیدنظر طلبان ما در تاکید بر ضرورت طی این راه نه سرمایه‌داریهای ممکن در تجربه اردوگاه سرمایه‌داری واقعا موجود، که بنا به تجربه موجود و همچنین اعتراف خود آنها راه به جهنم سپرده‌اند، بلکه سرمایه‌داری با سیمای انسانی، پیشرو، دمکراتیک و غیره است، یعنی سیمای که ظاهرا هم اکنون در برخی از کشورهای اصلی و پیشرفته سرمایه‌داری موجود است.

باین ترتیب مسئله‌ای که در برابر ما قرار میگیرد این خواهد بود که ببینیم آیا این استراتژی رفقای تجدیدنظر طلب ما، که ظاهرا از نقد پایه‌های تجربه اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و فروپاشی آن و ارزیابی نوین از تحولات سرمایه‌جهانی بدست آمده امکانی واقعی برای کشورهای جهان سوم در شرایط حاضر بشمار میرود؟ هدف من در این نوشته رد این ادعاست و ضرورت آنرا از اینجا میفهمم که در شرایط حاضر کافی نیست که بگوئیم حال که سوسیالیسم شکست خورده بنابراین زنده باد سرمایه‌داری! چرا که این ادعا وجود داشته باشد که سرمایه‌داری لااقل در کشورهای جهان سوم شکست خورده و باین بن‌بست روبرو شده (که با اعتقاد من بمعنی بن‌بست جهانی آن هم هست و تجدیدنظر طلبان ما هم لااقل در حرف و بناگزیب آنرا میپذیرند) این شعار بقوت خود باقی میماند که بنابراین زنده باد سوسیالیسم! اما قبیل از پرداختن به این موضوع اشاره به چند نکته را برای جلوگیری از برخی از سوء-تفاهات لازم میدانم.

اولا - رفقای تجدیدنظر طلب ما در هیچیک از نوشته‌هایشان اصطلاح سرمایه‌داری با سیمای انسانی را بکار نبره‌اند و هنوز روشن نیست که آنها اساسا مدافع کدام سرمایه‌داری هستند. ولی از آنجا که رفقای ما سرمایه‌داریهای خشن و عملکرد غیرانسانی آنها در کشورهای جهان سوم را مورد انتقاد قرار داده‌اند من فرض را بر این گرفته‌ام که رفقای ما میباید مدافع سرمایه‌داری با سیمای انسانی که اینروزها تلاشهای بسیاری برای اثبات آن در برابر تجربه اردوگاه سوسیالیسم و زیاده‌رویهای سرمایه‌جهانی بکار میرود، باشند. مثلا نظیر آنچه سازمان اکثریت در انتخاب مدل سرمایه‌داری سوئد بدست و یا به غلط انجام داده و برنامه سوسیال - دمکراسی سوئد را نیز مبنای برنامه خود قرار داده است.

ثانیا - کاربرد این اصطلاح، یعنی سرمایه‌داری با سیمای انسانی، باین معنی نیست که من اعتقاد دارم که اساسا چنین پدیده‌ای وجود داشته و باین میتواند وجود داشته باشد و یا این وظیفه انقلابات در کشورهای جهان سوم خواهد بود که بنا به ادعای رفقای ما میباید از طریق تعدیل در روابط ناعادلانه بین-المللی به آن نایل آیند. نسبت دادن سیمای انسانی به سرمایه‌باندازه قرار گرفتن آن بعنوان هدف کمونیستها مضحك بنظر میرسد.

ثالثا - توجیه این اصطلاح استراتژی تازه تنها با تجدیدنظر در دینامیسم مهم در استراتژی سمت‌گیری سوسیالیستی امکانپذیر است. که تجدیدنظر-طلبان ما تلاش کرده‌اند تا تجدیدنظر در این دو مبنا را در پوشش یک مباحثه تاکتیکی تحت عنوان شرایط نامساعد بین‌المللی و یا ممکن نبودن این سنگبری در کشورهای عقب‌مانده، نیمه صنعتی و پیرامونی سرمایه‌داری به انجام برسانند. این دو مبنا هم عبارتست از تجدیدنظر در تحلیل از امپریالیسم بعنوان سرمایه‌داری محتضر و تجدیدنظر در تئوری انقلاب از دیدگاه مارکسستی و جایگزین نمودن فرم‌بجای آن. ولی به بهانه کشف کیفیات نوین در روند تحولات سرمایه‌جهانی و تغییر ساختارهای اقتصادی آن و کمک انقلابات سوم صنعتی سیرننتیک، کامپیوتری و تله کومینکاسیونی و غیره و غیره که ظاهرا همانها موجب پیروزی سرمایه‌جهانی بر سوسیالیسم را فراهم آورده‌اند و بنظر من محرک اصلی تجدیدنظر طلبی رفقای ما محسوب میشود؛ و دومی به بهانه

نظیر کره جنوبی و تایوان، راه تکامل و شکوفایی اقتصادی و همچنین سیاسی آنها را نیز هموار کند.

بازار جهانی، سوسیالیسم و تجدید نظر طلبان ما

باید اعتراف کنیم که تجدید نظر طلبان ما هیچگاه بطور مستقیم دو ادعای یادشده در فوق را برای گریز از تناقض استراتژی تازه خود صراحتاً مطرح نکرده‌اند و همچنین دلایل تئوریک برای اثبات صحت آن ارائه نکرده‌اند ولی طبق معمول و بنا به مناسبت بطور غیرمستقیم و تحت پوشش مباحثات دیگر به طرح این دو ادعا و در واقع با مفروض گرفتن آنها پرداخته‌اند. از اینرو منم ناگزیرم از درجه همین مباحثات به اصل مسئله بپردازم.

درواقع آنچه رفقای تجدید نظر طلب ما را به یقین در مورد دو ادعای فوق که خود را در بازار بظاهر پررونق و رنگارنگ جهانی سرمایه‌داری نمایش میدهد رسانده، چیزی نیست جز ارزیابی از نتایج شکست و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود. از اینرو همانطور که خواهیم دید، علاقه رفقای ما به این بازار تنها بظاهر پر رونق و رنگارنگ آن محدود نمیشود و در واقع گرچه بطور غیر مستقیم، دلایل کاملاً تئوریک و منطقی دارد. این مبنای تئوریک هم، برای این ادعا و البته با نقد پایه‌ای از تجربه فروپاشی "سوسیالیسم" استوار شده که عامل اصلی در فروپاشی این اردوگاه جداماندن کشورهای سوسیالیستی از بازار و تقسیم‌گسار بین‌المللی بوده که در نهایت آنها را در انزوا اقتصادی‌شان و در محاصره سرمایه جهانی و برتری همه جانبه آن به بن بست و شکست اجتناب ناپذیر کشانده است. ظاهراً همین ادعاست که رفقای تیزبین و دوربین ما را به ضرورت انکار انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب‌مانده، نهم صنعتی و پیرامونی سرمایه‌داری و یا در یک کشور به این اعتقاد رسانده که راهی جز انقلاب جهانی سوسیالیستی در یک گروه از کشورهای اصلی و پیشرفته سرمایه‌داری و برای به زانو درآوردن و خارج شدن از محاصره سرمایه جهانی باقی نمانده است. و اینکه تنها پس از تحقق این شرایط است که میتوان از سوسیالیسم پیروزی آن لاقلاً بمفهوم که تجدید نظر طلبان ما از آن باب کرده‌اند، در این کشورها و یا در هر یک از آنها سخنی بمیان آورد. و بهمین دلیل تا آن زمان وظیفه انقلابات در این کشورها اساساً میبایست توسعه بازم بیشتر سرمایه‌داری و بدست آوردن جایگاهی در بازار و تقسیم کار بین‌المللی و البته با تعدیل روابط ناعادلانه حاکم بر آن بتوصیه تجدید نظر طلبان ما و جهت غلبه بر ضعفهای اقتصادی و سیاسی و مدنی موجود در این جوامع باشد. یعنی ضعفهایی که بطریق اولی مانع از قرار گرفتن سوسیالیسم و البته بمفهوم آلترناتیو عالیترین مرحله تکامل سرمایه‌داری، در این کشورها میشود. شاید من با رفقایمان در مورد ضعفهای یادشده در این کشورها در مورد شرایط پیروزی قطعی سوسیالیسم در آنها، صرفنظر از تناقضات رفقای تجدید نظر طلب ما اختلافی نداشته باشم، ولی بنظر آنچه حلقه مفقوده در تحلیل‌های بسیار جامع اقتصادی و نقد تئوریک پایه‌ای آنها محسوب میشود، همان جایگاه و نقش بازار و تقسیم کار بین‌المللی و سرمایه جهانی در ضعف ساختارهای اقتصادی و همچنین اجتماعی و مدنی در این کشورهاست. و البته اگر چنین باشد آنگاه وظیفه انقلابات در این کشورها دیگر نمیتواند اساساً تعدیل در روابط ناعادلانه حاکم بر بازار جهانی بوده، بلکه میباید درم شکستن آن و از طریق کردن نگذاشتن به قواعد و قوانین حاکم بر آن، یعنی انقلابات یا سمتگیری سوسیالیستی باشد. از پیش باید بگویم که این وظیفه هم معنی قطع رابطه با بازار جهانی، که تجدید نظر طلبان ما آنرا بمنزله خودکشی کشورهای جهان سوم تلقی میکنند، نیست.

همچنین بنظر میرسد که خالی گذاشتن این حلقه مفقوده که آنها هم عبارتست از یک دوره تاریخی خونبار و طولانی از غارت و چپاول کشورهای جهان سوم از جانب کشورهای متروپل بطور تصادفی صورت نگرفته، چرا که در آن صورت اولاً - نمیتوان توسعه و تکامل سرمایه‌داری و تجدید ساختارهای کاملاً مدرن آنرا در کشورهای متروپل و ایجاد جوامعی که هم وظیفه رشد نیروهای مولده و انباشت مداوم سرمایه و هم بهبود مداوم در شرایط زندگی مردم را به انجام رسانده و از این طریق بر بحرانهای ساختاری خود و مورد ادعای مارکسستها غلبه کرده‌اند صرفاً به عوامل داخلی و به دنبالمسب پویای سرمایه‌داری بطور کلی منتصب نمود. ثانیاً - باز هم نمیتوان ضعف ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در کشورهای پیرامون

اقتصادی، سیاسی و مدنی در این جوامع بشمار میرود، به اوایل این قرن و حتی پیشتر نزدیکتر میشود. درک این تناقض در استراتژی تازه رفقای ما چندان دشوار نیست و خوشبختانه هرکسی میتواند به یمن انقلابات تکنولوژیکی و تسلسل - کمونیکاسیونی مورد علاقه رفقای ما بکمال آمار و ارقام غیر قابل انکاری که در رابطه با ابعاد حیرت‌انگیز گسترش فقر، گرسنگی، بی‌خانمانی و بیسوادی - یعنی مسائلی که جهان را به لبه پرتگاه بربریت کشانده - در اختیارش قرار میگیرد به آن آگاهی یابد. البته تجدید نظر طلبان، هم به این نقطه ضعف در پایه اقتصادی استراتژی نوین خود، که عبارتست از سیر نزولی توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم در ساختار اقتصاد اردوگاه جهانی سرمایه‌داری واقعاً موجود واقفند. بهین دلیل هم در کنار سوسیال - دمکراتهای غربی که نگران عواقب جبران ناپذیر این مسئله در رابطه با جوامع خود هستند، همه امید خود را بقول رفیق آلبیاری به مانورهاییکه سرمایه جهانی میتواند تحت آن این سیر نزولی را متوقف کرده و یا برای بحران فقدان دمکراسی در جهان سوم (که از همان ضعف ساختار اقتصادی آنها ناشی میشود) چاره‌ای هر چند جزئی بیابد، بسته‌اند. ولی از آنجا که امکان این مانورها بنا به تجربه محدود میرسد، تجدید نظر طلبان ما همراه با انقلابیون چاره‌ای کاملاً سیاسی و انقلابی برای آن اندیشیده‌اند، و آن کنش متقابل دوروند هم انقلابی و هم رفرمیستی انقلابات حتمی‌الوقوع در جهان سوم و پروسه رفرمهای بی‌بازگشت در کشورهای متروپل برای وادار نمودن سرمایه جهانی به تعدیل در روابط ناعادلانه بین‌المللی موجود در قطب پیشرفته و عقب‌مانده است. اما آیا این امید مشکلی را از گره کور استراتژی رفقای تجدید نظر طلب ما میگشاید؟ بنظر من نه! چرا که تعدیل در روابط ناعادلانه کنونی، همانطور که رفقای تجدید نظر طلب ما هم بحکم واقعیت‌های موجود معترف شده‌اند، تغییری در قوانین کاملاً عینی و واقعی حاکم بر بازار بین‌المللی که بر ماسدله نابرابر بین کشورهای فقیر و غنی استوار شده و از تقسیم کار ناعادلانه بین‌المللی موجود ناشی میشود، ایجاد نخواهند کرد. در واقع کسی که بر این قوانین یعنی بر قوانین بازار آزاد از طریق استراتژی سرمایه‌دارانه خود صحنه میگذارد، در نهایت نه تنها نمیتواند تغییری در این روند، یعنی روند فقیر تر شدن کشورهای فقیر و غنی‌تر شدن کشورهای غنی ایجاد نماید، بلکه گریزی از تقویت و تثبیت هر چه بیشتر آن نیز نخواهد داشت تجدید نظر طلبان ما هم موقعیکه به این نتیجه ناگزیر در استراتژی تازه خود میرسند به طرح دومسئله کاملاً گمراه کننده که مستقیماً ربطی به بحث ماندنند میپردازند. اینکه اولاً - ادعا میکنند که آنها هم این بن بست تاریخی در نظام سرمایه جهانی را میپذیرند، ولی مسئله‌اشان اینستکه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در برابر آن چاره‌ای جز تسلیم در برابر نظم موجود برایشان باقی نگذاشته و ثانیاً - بقول رفیق آلبیاری خواهان آن هستند که مفهوم تاریخی این بن بست با مفهوم مشخص آن از جانب ما، یعنی کاری که چپ رادیکال همیشه در همه موارد انجام داده، مخلوط نشود.

این تدبیر هوشیارانه تجدید نظر طلبان ما برای فرا راز مخمخه، که گویا آنرا با بدور انداختن ایدئولوژی حاکم بر سازمان بقول رفیق آلبیاری و با مبارزه با موهومات حاکم بر خط‌بخش غالب جنبش جهانی کمونیستی و از جمله سازمان‌ها بعنوان جزئی از آن بقول رفیق جلال، بدست آورده‌اند نیازی به پاسخ ندارد. ولی واقعیت اینستکه مشکل رفقای تجدید نظر طلب ما چیز دیگری است. و آن اینکه آنها ظاهراً تحت فشار اوضاع ناساعد کنونی و همچنین سرمایه جهانی به نتایجی کاملاً معکوس در رابطه با آن رسیده و از اساس منکر بن بست تاریخی یاد شده در فوق، یعنی چیزی که در مقدمات نوشته‌های اخیر خود آنرا بناگزیتر مطرح کرده‌اند، میشوند. زیرا همانطور که در مقدمه اشاره کردم، تجدید نظر طلبان ما در واقع این ادعا را پایه تجدید نظر در استراتژی سمتگیری سوسیالیستی قرار داده‌اند که اولاً - سرمایه جهانی، خلاف خط حاکم بر بخش غالب جنبش جهانی کمونیستی و از جمله سازمان ما نه تنها بر بحرانهای ساختی خود غلبه کرده، بلکه راه تکامل و شکوفایی خود را بکمال تغییر در ساختارهای اقتصادی‌اش در کشورهای متروپل و پیرامونی و انقلاب سوم صنعتی و سیاستهای "راست نوین" باز کرده و بقول رفیق جلال در دهه آینده همچنان به پیش خواهد تاخت، ثانیاً - قادر به ایجاد سیستمی موزون و متکامل در ابعاد جهانی شده و میتواند با انترگره کردن کشورهای جهان سوم به این سیستم، و البته با عمومیت دادن نمونه‌های موفق

نی را آنطور که رفیق آلیاری به تشریح آنها پرداخته و از آنجا ضرورت مدرنیزا - سیون آنها را از طریق توسعه باز هم بیشتر سرمایه‌داری نتیجه گرفته، به عوامل داخلی در این کشورها مربوط نمود. ثالثاً - نمیتوان به برتری نظام سرمایه‌داری بر سوسیالیسم که ظاهراً از شکست اردوگاه سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری و بازار آن نتیجه‌گیری میشود، یقین حاصل نمود. و بالاخره رابعاً - نمیتوان ضرورت تکرار تکامل سرمایه‌داری متروپل برای کشورهای پیرامونی، یعنی همان سناریو استراتژی تجدید نظر طلبان ما برای این کشورها و از جمله کشور ما را استنتاج نمود.

سهم خارجی و توسعه اقتصادی

همانطور که گفتم حلقه مغفوقه در استراتژی رفقای تجدید نظر طلب ما عبارتست از یک دوره تاریخی غارت و چپاول کشورهای جهان سوم از جانب کشورهای متروپل که از دوره استعماری آغاز شده و اکنون نیز بشیوهی کاملاً مدرن ولی غیر انسانی ترو وسیعتر از گذشته ادامه دارد. و معتقدم که بدون این - تاریخ نه میتوان دلایل توسعه و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای متروپل و تجدید ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آن و نه ضعف آنها در کشورهای پیرامونی و همچنین نحوه غلبه بر این ضعفها را در این کشورها درک نمود. البته این تئوری بسه تئوریهایی وابستگی دهه هفتاد تعلق دارد و ظاهراً اعتبار آن بدلیل تأکیدیک جانبش بر عوامل خارجی در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم در برابر توسعه ویژه دو دهه اخیر سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی که بقول رفیق جلال نه برای مقابله با انقلابات از جانب امپریالیسم بلکه بر اساس توسعه سطح بالاتری از بین‌المللی انجام گرفته، از دست رفته است. ولی باعتقاد من اساس این تئوری در تأکید بر مکانیسمهای انتقال ثروت از کشورهای پیرامونی به کشورهای متروپل و ناتوانی آن در ایجاد سیستمی موزون و جهانی یعنی آنطور که مارکس انتظار داشت بقوت خود باقی است و کسی نیز با وجود بحران بدهی - های موجود منکر آن نمیتواند باشد. بهرحال مسئله اینست که تاریخ رابطه کشورهای متروپل و پیرامونی اکنون به بن‌بستی رسیده است که خود را در بن بست بدهی کشورهای پیرامونی به کشورهای متروپل نشان میدهد. و مسئله محوری هم در این رابطه همانند گذشته عبارتست از یک سهم خارجی در توسعه سرمایه‌داری در کشورهای متروپل و هم در کشورهای پیرامونی و میدانیم که این رابطه در حال حاضر از اینزوار است که کشورهای پیرامونی به پرداخت کننده این سهم در توسعه و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای متروپل و با رشد درآمدهای توده‌ای صعودی نسبتاً مداوم در این کشورها (بهین دلیل هم هوش و حواس بسیاری و از جمله تجدید نظر طلبان مارا بوده) و بقیمت کاهش همین درآمدها در کشور های خود تبدیل شده‌اند و همین رابطه است که کشورهای پیرامونی را ناگزیر میسازد تا بخش اعظم تولیدات داخلی خود را و البته بقیمت تضعیف ساختارهای اقتصادی و همچنین اجتماعی و مدنی خود به پرداخت تنها بهره و اسها، همانطور که هم اکنون وجود دارد، اختصاص دهند. و بنظر من همین رابطه در بین المللی سرمایه‌داری که بر پایه تقسیم کار و مبادله ناعادلانه و نابرابر بین کشورهای متروپل و پیرامونی استوار شده، همانطور که برخی از اقتصاددانان مسائل توسعه طرح کرده‌اند، کلید درک سرمایه‌داری معاصر را تشکیل میدهد. حال کسی که قصد دارد سناریوی سرمایه‌دارانه برای توسعه اقتصادی کشورها ی پیرامونی و از جمله کشور ما بنویسد، صرفنظر از اینکه خود را مدافع سوسیالیسم بداند و یا مدافع سرمایه‌داری و بازار نمباید و نمیتواند این حقیقت را در سناریوی خود نادیده بگیرد. و باعتقاد من کسی که نقش این سهم خارجی را در رشد و توسعه سرمایه‌داری در کشورهای متروپل که همراه با بهبود نسبی شرایط زندگی و رشد درآمدهای صعودی توده‌ای و نسبتاً مداوم بوده (و ظاهراً همین، همه رانسیست به آن و درمقایسه با " سوسیالیسم " واقعاً موجود به تردید انداخته) نمیفهمد و همه چیز را به دینامیسم پویای داخلی سرمایه‌داری مربوط میکند (یعنی آنطور که رفیق جلال آنها مفروض گرفته) اساساً قادر به درک مکانیسم این نظام بطور کلی نیست. زیرا که توسعه سرمایه‌داری بمفهوم انباشت سرمایه - ای ویژه و مداوم (و نه دوره‌ای) و همراه با درآمدهای توده‌ای رشد یابنده بطور کلی یعنی آنطور که در کشورهای متروپل وجود داشته، تنها در شرایطی امکانپذیر است که از یکطرف کسب ارزش اضافی از طریق بازار بعنوان شرط لازم بسه روابط تولیدی مسلط تبدیل شده باشد و از طرف دیگر یک سهم خارجی و بعنوان

شرط کافی در دسترس باشد. و در واقع دید مارکس درباره توسعه سرمایه‌داری از اینفرار است که اولاً - سرمایه‌داری دارای یک دینامیسم درونی از انباشت سرمایه و تحول انقلابی مداوم در نیروهای تولیدی است و ثانیاً - این توسعه باوجودیک شرط خارجی، یعنی همان باصطلاح " انباشت اولیه " و یا ویژه امکانپذیر است. منظور هم از انباشت اولیه برای مارکس عبارت بود از غارت مستعمرات و نیمه - مستعمرات زمان خودش و از طریق زور و سرکوب و انباشت آن در دست طبقه حاکم سرمایه‌دار. و این البته تنها در رابطه با مرحله آغازین سرمایه‌داری، هما - نظور که تاریخ تکامل سرمایه‌داری و مجادلات اخیر بر سر بحران بدهی ها نشان میدهد، صادق نیست، چرا که بدون آن از نظر مارکس میباید قوانین کور حاکم بر مناسبات سرمایه‌داری برای تضمین کسب ارزش اضافی از طریق بازار کافی میبود در واقع از نظر مارکس تکامل و رشد دراز مدت سرمایه‌داری تنها در شرایطی امکان - پذیر است که " پروسه انباشت ویژه سرمایه " با " پروسه غارت " تضمین شود و بهین دلیل است که وی در مورد سرمایه‌داری اروپا بطور کلی مینویسد " بردگی پنهان کار مزدوری در اروپا نیازمند بردگی آشکار در جهان نواست " . بهرحال مسئله مهم اینست که از نظر مارکس تحت شرایط سرمایه‌داری درآمدها و دستمزد - های رشد یابنده هرگز نمیتواند موتور رشد اقتصادی مداوم و دراز مدت محسوب شود. یعنی همان تصویری که هم اکنون در مورد سرمایه‌داریهای متروپل بوجود آمده ولی راز آن پوشیده نگهداشته میشود. مثلاً اگر به قوانین بازار و رقابت آزاد سرمایه‌داری توجه شود و در حال حاضر نیز از جانب " راست نویسن " بر آن تأکید میشود، هیچ سرمایه‌داری حاضر نیست برای اصلاح و تقویت مجموع - اقتصاد جامعه و بویژه در شرایط بحران مژدی را که میبیرازد بالا ببرد. بلکه هر سرمایه‌داری میکوشد دستمزدها را کاهش بدهد تا از اینطریق بتواند هزینه‌های تولیدی اش را کاهش داده و شرایط را برای سود و در واقع بقای خود تضمین کند. البته دستمزدها میتوانند تحت سرمایه‌داری و در نتیجه انباشت فوق العاده و همچنین افزایش تقاضا برای نیروی کار افزایش یابد. ولی این افزایش هرگز نمیتواند به نقطه‌ای برسد که در آن نرخ سود سرمایه‌دار مورد تهدید قرار گیرد. زیرا در این حالت سرمایه‌داران سرمایه‌گذارهای خود را محدود کرده و در نتیجه انباشت لازم برای افزایش تقاضا برای نیروی کار کاهش مییابد و بدینال آن مزدها مجدداً تنزل مییابند. بنابراین افزایش عمومی دستمزدهای واقعی در دراز مدت و تحت نظام سرمایه‌داری در شرایطی امکانپذیر است که همزمان با آن لاقول سودها نیز بهمان سرعت بالا برود. و بعبارت دیگر دستمزدهای واقعی تنها موقعی میتواند در دراز مدت افزایش یابد، که اقتصاد بطور کلی با نیروی همه جانبه‌ای رشد کند. گرایشی که تنها میتواند از طریق انقلاب مداوم در نیروهای تولیدی سرمایه‌داری حفظ شود که این نیز بنویسه خود مداوماً نیاز بسه نیروی کار را کاهش میدهد و از اینطریق تقاضا برای آن و قیمت آنرا نیز کاهش میدهد. و بالاخره اینکه این همان تضاد اساسی در دینامیسم پویا و داخلی سرمایه‌داری است و تحت آن نمیتوان رشد مداوم آنرا با رشد مداوم دستمزدهای واقعی توضیح داد. یعنی چیزی که تجدید نظر طلبان ما با توسعه بازم بیشتر سرمایه‌داری وابسته‌ها سیمای انسانی آن در کشور ما انتظار آنرا دارند.

من تا اینجا کوشش کردم تا نشان بدهم که " توسعه " بمفهوم سرمایه - داری آن علیرغم دینامیسم داخلی اش نمیتواند بدون یک سهم خارجی انجام شود. و البته این بدان مفهوم نیست که سرمایه‌داری بدون چنین سهمی قادر بسه انباشت نیست. بلکه منظور اینست که انباشت ویژه و دراز مدتی که برای تسه فقط افزایش سود و درآمد سرانه بلکه همچنین برای ارتقاء، مداوم درآمدهای توده‌ای و توقف روند نزولی فقر در سرمایه‌داری لازم است تنها با تکیه بر دینامیسم داخلی این نظام میسر نیست. تجربه اردوگاه سرمایه‌داری واقعاً موجود هم نشان میدهد که این انباشت ویژه همراه با افزایش مداوم درآمدهای توده‌ای تنها درمرحله‌ای انجام شده که در آنها این سهم خارجی (و فی‌المثل بشکل صادرات خارجی) در دسترس قرار داشته است. همچنین این بحث در سطح جهانی سیستم سرمایه‌داری باین معنی است که در درازمدت در بخشی از جهان که این سهم بمصرف انباشت ویژه و ارتقاء، درآمدهای توده‌ای میرسد در بخش دیگر رکود اقتصادی و فقر را حاکم میسازد.

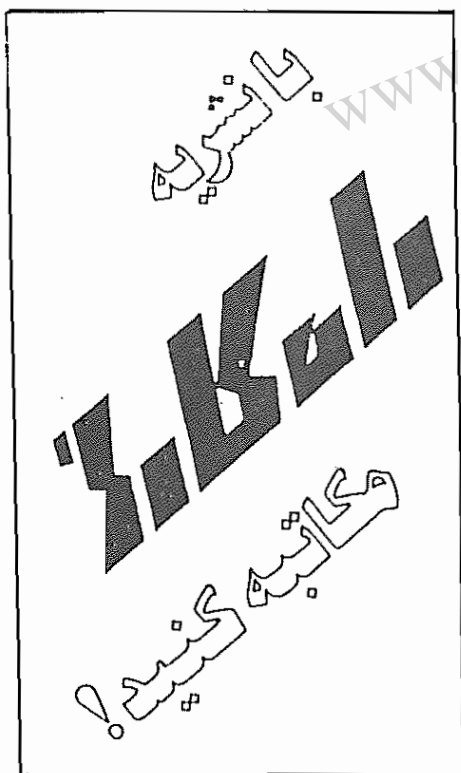
در اینجا باید تأکید کنم که من منکر توسعه سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم بطور کلی تا آنجا که ارزش اضافی تولید شده در این کشورها بطور

از این ، درکوبا نرخ بالای رشد اقتصادی با شاخص رشد باینده شرایط اجتماعی زندگی مردم گرایش رشد باینده در توزیع عادلانه درآمدها همراه بوده است . در حالیکه در همین دوره میلیونها نفر در کشورهای آمریکای لاتین به حاشیه زندگی مدرن سرمایه داری ، یعنی فقر مطلق و بی خانمانی رانده شدند . اولفو پرز اسکوتیل ، برنده آمریکای لاتینی جایزه نوبل مینوسد، در حال حاضر حدود ۲۰ درصد مردم در آمریکای لاتین در کسنگی مطلق و در آرزوهای یک چهارم مردم در فقر و ۵۸ درصد کودکان در سوء تغذیه بسر میبرند ، که در نتیجه آن سلولهای مغزی ۱۵ تا ۲۰ درصد از ۱/۲ میلیون از کودکان این کشور مداوما در حال نابودی است . در حال حاضر در آمریکای لاتین حدود ۱۰۰ میلیون کودک وجود دارد که در کنار خیابان میخورند ، میخوابند و زندگی میکنند . وی هشدار میدهد که چنانچه در چند سال آتی فکری جدی بحال این کودکان نشود ، آنوقت در چند سال بعد که دیگر آنها به جوانانی تبدیل شده اند علیه این نظم دست به شور خواهند زد . این مقایسه را لازم دانستم چرا که اعتقاد دارم که آمریکای لاتین امروز چشم انداز فریاد بسیاری از کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما و همین استراتژی تازه تجدید نظر طلبان ما محسوب میشود و همچنین معتقدم که سوسیالیسم همچنان تنها آلترناتیو ممکن برای کشورهای جهان سوم کسه در جستجوی نه فقط تکامل اقتصادی بلکه همچنین دمکراسی واقعی و موثر است .
شهریور ماه ۷۰

کامل به کشورهای متروپل سرازیر نشود ، نیستیم . ولی وقتیکه در مورد توسعه مفهوم انباشت ویژه و همراه با افزایش مداوم درآمدهای توده ای ، که بشرط ضروری برای غلبه بر ضعف ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در این کشورهاست صحبت میشود ، آنرا بعنوان يك قاعده غیر ممکن میدانم . باین معنی که عمومیت یافتن نمونه های ظاهرا موقفی نظیر کره جنوبی و تایوان که تنها از آنها میتوان به مفهوم واقعی کلمه بعنوان کشورهای جدیدا صنعتی شده نام برد و به ایسن سهم خارجی به دلایل استراتژیک دست یافتند ، سرمایه داری جهانی را بجائی خواهد رساند که دیگر نمیتوان به آن عنوان سرمایه داری را داد . شاید استراتژی رفقای تجدید نظر طلب ما بر این امید استوار شده باشد ولی در آن صورت ، انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای متروپل بعنوان پیش شرط گذار سوسالیسم در کشورهای پیرامونی و یا جهان سوم نیز لزوم خود را از دست خواهد داد . با اعتقاد من رفقای تجدید نظر طلب ما برای تکمیل دستگاه نظری و استراتژی تازه خود ، راهی جز تجدید نظر در این زمینه و با مبارزه با موهومات خط حاکم بر بخش غالب جنبش کمونیستی و از جمله سازمان ما ، همانطور که سوسیال - دمکراسی غربی در گذشته آنرا بطور کامل انجام داده ، ندارند . همچنین باید اضافه کنم که جوامع راه ، یعنی همان استراتژی رفقای تجدید نظر طلب ما برای کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما ، همانطور که دیدیم عطیه ای از جانب سوسیال - دمکراسی غربی برای کشورهای متروپل ، هر چند با قربانی کردن انقلاب جهانی سوسیالیستی و توجه غارت کشورهای جهان سوم ، نبوده که بشود پای گذاشتن در جای پای آنها ، آنرا به مردم ستمدیده کشورهای جهان سوم تقدیم نمود .

ضمیمه و یک مقایسه بین المللی

بنظر من بی انصافی است که تجدید نظر طلبان ما کمونیستها و رژیمهای سوسیالیستی را به این متهم کنند که با پیشقدم شدن در قطع ارتباط با بازار جهانی ، شرایط انزوای اقتصادی و از آنجا بن بست و شکست خود را فراهم کردند چراکه اولاً - از یکطرف شکست اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود بیشتر دلباسی داخلی داشت تا خارجی و از طرف دیگر اطلاق این پیشقدم شدن به آنها چشم بستن به تاکتیک شناخته شده ای است که از جانب صاحبان این بازار بین المللی بکار گرفته شده تا در محاصره خود آنها را به بن بست و شکست برسانند و ظاهرا در این کار خود نیز پیروز هم شده اند . ثانیاً - ارتباط با این بازار و استفاده از امکانات مظاهر رهاشبخش آن تنها بقید تسلیم در برابر شرایطی که از جانب صاحبان و سیاستگزاران آن دیکته شده و میشود مجاز بوده و هست . و بقول لنین این شرایط مردم زحمتکش در این کشورها را آنطور حمایت میکردند و میکنند کسه طناب دار شخصی داز زده . ثالثاً - نتایجی که در ارتباط با این بازار چه برای رژیمهای سوسیالیستی (آنها که ارتباط گرفته اند) چه برای رژیمهای لیبرالی و یا دیکتاتوربهای خشن سرمایه داری جهان سوم بوجود آمده تفاوت چندانی باهم نداشته اند . که آنها عبارت بوده از بدهی های سرسام آورد ، بیکاری رشد یابنده ، رکود ، سقوط فاجعه آمیز در مصارف اساسی توده ها ، تخریب وضعیت تعلیم و تربیت ، بهداشت ، رفاه عمومی و همچنین عدم ثبات اجتماعی و سیاسی و خلاصه همان تضعیف ساختارهای اقتصادی و اجتماعی این جوامع بطور کلی . بنابراین گرچه کمونیستها در این رابطه پیشقدم نبوده اند ولی عدم تمایزل و رعایت جانب احتیاط از جانب آنها دلایل کاملا منطقی داشته و دارد . در یک مقایسه بین المللی هم استانداردهای اصلی شاخص زندگی برای توده مردم در رژیمهای که از برکت این ارتباط با بازار بین المللی سرمایه داری محروم بوده اند ، بسیار بالاتر از رژیمهای شاه آنها در کشورهای جهان سوم است . مثلا کسنگی ، قحطی و غیره در چین ، علیرغم رفمهایی با جهت گیری بازار که منجر به پس رفت دستاوردهای قبلی شده ، کابوسی مربوط به گذشته است در حالیکه این امر يك جریان روزمره برای میلیونها هندی محسوب میشود . در مورد آمریکای لاتین ، در دوره دهه نامتلاخ دوزخی توسعه سریع سرمایه داری در آن ، یعنی دهه هشتاد ، تولید ناخالص ملی سرانه درکوبا حدود ۲۲ درصد رشد داشته ، در حالیکه این رقم برای آمریکای لاتین به حدود ۸ درصد سقوط کرده است .



انتقادات من را (به شیوه آئینی و نادرست برخوردش) پاسخ دهد و لابد علیرغم تلاش برای " گاف " ندادن ، دوباره همه آنچه‌ی را تکرار میکند که مورد انتقاد و سرزنش من بوده است .

رفیق برهان ادعا میکند که سؤال " سوسیالیسم شدنی است یا روپا " برخلاف نظر من - سئوالی موجه و دارای موضوعیت است . ولی حاضر نیست به این نکته توجه کند که من چرا سؤال مزبور را اساساً گمراه‌کننده میدانم . من در مقاله‌ام روشن کردم که طرح پایبندی‌ترین سئوالات درباره سوسیالیسم ، جرائی و شرایط ملی و بین‌المللی و تاریخی آن ، بحثی است که موضوعیت و حقانیت دارد و نباید فضای این بحث را به شیوه رفیق برهان آلوده کرد .

من به رفیق برهان شدیداً انتقاد کردم که چرا به این شیوه به سرکوب عملی بحث میپردازد و سؤال و سئوال کننده را بر سر دوراهی انتخاب بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری قرار میدهد . من به رفیق برهان انتقاد کردم که وقتی به طرح ابعاد بحران میپردازد و میپذیرد که در آینده نزدیک راه حلی پدیدار نخواهد شد ، باید بپذیرد که نمیتوان مبارزه برای سوسیالیسم بحران‌زده را به هدف برنامه‌های فوری تبدیل کرد . در یک‌کلام انتقاد شدید من از رفیق برهان - که در اینجا تکرار کرده وی را بطور جدی به تصحیح شیوه‌های برخوردش دعوت میکنم - این بود که چرا علیرغم درک ابعاد بحران و سنگینی و جدیست سئوالها و ابهامات رفقای سازمان و از جمله شرکت‌کنندگان در مباحثات کنگره را که سؤال " کدام سوسیالیسم " را طرح میکنند متهم به خط‌مشی تن دادن آگاهانه به سرمایه‌داری میکند ؟ و چرا وی در خلعت بندی اصلی بحث آنرا انتخاب بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری نام مینهد ؟ بعلاوه وی در پاسخ خود به مقاله من مجدداً از این استنکاف کرده است که توضیح دهد به چه دلیل وبدون بحث بر سر شرایط عینی و مادی موجود ممکن - یعنی بحثی که از دل آن راه عملی برای پیش رفتن به سوسیالیسم روشن شود - باور به عدم وجود این شرایط را ساوی با تبدیل سوسیالیسم به " آرمان " میدانند ؟

بگمان من ، رفیق برهان آگاهتر و فاضلتر از آن است که از تاریخچه بحث بین کمونیستها درباره جرائی و شرایط ملی و بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی بی‌خبر باشد . رفیق برهان نمیتواند نداند که مارکس و انگلس هم همواره مبارزه برای سوسیالیسم را در دستور روز قرار نداده و به تعبیر نادرست رفیق برهان به " تن دادن آگاهانه به سرمایه‌داری " و تبدیل سوسیالیسم به آرمان پرداختند . رفیق برهان نمیتواند نداند که کمونیستهای آنروز - که آدمهای معقول و واقع‌بینی بودند - حرکت برای پی‌افکندن نظم جهانی سوسیالیستی را در هر شرایطی به یک شیوه دنبال‌نکرده و گامهای بلاواسطه سوسیالیستی را نیز همواره ممکن نمیدانستند . رفیق برهان بخوبی میداند که بخش اعظم حیات بلشویزم در تدارک انقلاب سوسیالیستی گذشت - یعنی همان چیزی که رفقا آنکر ، جلال و غیره میگویند - و نیز بخوبی میداند که لنین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه را درگرو تداوم روند انقلابی در سراسر جهان میدانست و غیره .

بنابراین سؤال بشیوه " سوسیالیسم شدنی است یا روپا " تنها ناشی از بی‌توجهی رفیق برهان و در نتیجه آن چسباندن نظراب ناچسب به مخالفان - نشان است و سئوالی که موضوعیت دارد و در بولتنها و در بحثهای شفاهی نیز مطرح است و من نیز در همان مقاله طرح کرده‌ام سئوالی است راجع به جرائی و شرایط ملی و بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی که به اندازه خود مارکسیسم قدمت دارد . تاکنون کسی بجز رفیق برهان این را ساوی " سوسیالیسم شدنی است یا روپا " قرار نداده است و لذا خوب بود رفیق برهان بجای اینکار حرفهایش را راست و روشن میزد و میگفت که چه کسی و در کجا سؤال مزبور را طرح کرده است . در میز گرد مورد بحث هم سؤال " بر سر شدن یا نشدن سوسیالیسم در یک کشور و شدن و نشدن پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی بود " یعنی بحث درباره شرایط ملی و بین‌المللی تحقق سوسیالیسم . اگر رفیق برهان عزیز هنوز بیس از سالهای طولانی مطالعه و قلم زدن نمیداند که " نشدن " الزاماً مساوی " روپا " نیست دیگر تقصیر چه کسی بجز خود اوست ؟ من نیز در میز گرد مزبور سوسیالیسم را نه از موضوع " روپا " دانستن آن - یعنی چیزی که رفیق برهان عزیز میخواهد القاء کند - بلکه از زاویه فقدان روند انقلابی در سراسر جهان در شرایط

کنونی - تکرار میکنم تا اگر رفیق برهان استدلالی بر علیه آن دارد اقامه کند - در شرایط کنونی ناممکن دانسته و از ضرورت راههای میانی و اقدامات " شبهه سوسیالیستی " سخن گفتم . اگر رفیق برهان عزیز این بحث را بحثی راجع به روپا بودن سوسیالیسم میدانند من چاره‌ای ندارم که نتیجه‌گیری کنم که وی با تمرکز حواس کافی در بحث شرکت نداشته است .

رفیق برهان در ادامه مقاله‌اش مجبور میشود که کمی امتیاز بدهد و بیس گرایشاتی که به دلائل و از زوایای مختلف سوسیالیسم را - هم اکنون و یا بر ای یک مدت و یا برای همیشه - نشدنی - روپا ؟ - میدانند فرق بگذارد : بگمان وی گروهی از زاویه تحلیل مشخص و غیره و بدلیل نبودن شرایط ، سوسیالیسم را بلافاصله ناشدنی میدانند و مبارزه را تا فراموش شدن شرایط تعطیل میکنند . و گروه دیگری تحقق سوسیالیسم را در رشد و توسعه و تکامل سرمایه‌داری جستجو میکنند و بالاخره سوسیالیسم را به یک " آرمان " تبدیل میکنند . اما رفیق برهان عزیز فراموش میکنند یا بخاطر نمیآورند که در مقاله مندرج در بولتن شماره ۸ سؤال " کدام سوسیالیسم " را معادل انتخاب سرمایه‌داری و یا حداقل تن دادن آگاهانه به آن دانسته بودند ، زیرا این " خط‌مشی بی‌آنکه الزاماً انتخاب سرمایه‌داری باشد " مبارزه برای سوسیالیسم را به حل بحران موکول میکند و نه حل بحران را به مبارزه برای سوسیالیسم " (ص ۱۴ بولتن شماره ۸) ملاحظه میکنید . تا دیروز طرح سئوالات بدیعی معادل انتخاب سرمایه‌داری یا حداقل تن دادن آگاهانه به آن بود ولی امروز میتوان سوسیالیسم را حتی برای یک دور نیز نشدنی - یعنی روپا ؟ - دانست و از سوی رفیق برهان تحمل شد ! تا دیروز پاسخهای غیر مطلوب برای رفیق برهان در شق عمومی از خیر سوسیالیسم بگذریم قرار داده میشد ولی امروز وی همه را چشم بسته در یک جرگه قرار میدهد . شاید به مرور زمان رفیق برهان متقاعد شود که حتی با طرفداران سوسیالیسم بعنوان " آرمان " نیز دارای وحدتهای اصولی و بلند مدت است . در این حالت وی احتمالاً از اینکه مقاله مندرج در بولتن شماره ۸ را نگاهت ، پشیمان خواهد شد ! قبل از اینکه به بقیه مقاله رفیق در رد طرفداران سوسیالیسم بعنوان آرمان - یا بقول وی پیشنهاد دهندگان " عساری ابدی در کارگاه سرمایه‌داری " بپردازم ، لازم است بر نکته مهم دیگری که مورد اختلاف است نیز مکتب کنم . تصور کنید که در سازمانی مثل سازمان ما ، پس از دوازده سال یک کنگره برگزار میشود و در آستانه برگزاری آن ، رفیقی مثل رفیق برهان عزیز در اولین بحث از کنگره بخواهد که خط‌مشی مورد نظر وی را در قبال موضوع مورد دعوا انتخاب کند . اولین سؤال منطقی در اینجا این است که خط‌مشی‌ها و مرزبندیها و تقسیم‌بندیهای رفیق برهان حقانیت خود را از کجا مییابد ؟ به چه دلیل مثلاً همین رفیق برهان طرفدار " آرمان " سوسیالیستی‌ونه انتخاب کننده راه سوسیالیستی است ؟ از کجا میتوان دانست که راستای سوسیالیستی مورد نظر وی واقعا به سوسیالیسم ختم میشود ؟ گیرم که کنگره به رفیق برهان بله گفت و بطور کلی بر راستای سوسیالیستی صحه گذاشت . اما راستای سوسیالیستی چیست ؟ فی‌المثل من شخصاً نظریه سوسیالیسم تدریجی را که اینروزها توسط هفکوران رفیق برهان طرح میشود با اجازه رفیق برهان و برای استفاده از کلمات او و با معذرت از رفقا طرفدار این نظر ، " انتخاب سرمایه‌داری و یا تن دادن آگاهانه به آن " میدانم . کنگره سازمانی که هنوز کمترین تجربه بحث جدی و تیز - که لازمش محض باآوری به همه رفقا و از جمله رفیق برهان فضای سالم و برخورد علمی غیر متعصبانه و سیاسی به مسائل فکری است - را ندارد به چه دلیل دچار اشتباه نخواهد شد و یک بیراهه " سوسیالیستی " را به جای راه سوسیالیسم نخواهد گزید ؟ آیا دوازده سال تجربه حقیقان نظری و درد سخت درمان بی‌نظری و فقدان شهامت دریافتن ، طرح و دفاع از نظرات که مثل بیماری مسری بخش بزرگ هواداران و اغناو کادرها - و بی‌ویژه کادرهای سازمان را در چنگال خود میفشارد دلیل کافی نیست که به پیشنهاد ظاهر الصلاح رفیق برهان و نظرات مشابه - همه کسانیکه میخواهند با سرعت قال بحث بدون محدودیت را بکنند ، با سوء ظن بنگریم و آنرا - علیرغم صداقت بدون تردید طرح کننده آن - ما شدت و قاطعیت رد کنیم ؟ رفیق برهان به این دلیل براحتی به گز کردن و بریدن میپردازد که میراث گذشته هنوز بر دهن وی سنگینی میکند و وی بعنوان سخنگو و مدافع " مافوق سانترالیسم ایندولوزیک " در سازمان ما پا به میدان میگذازد ، اما هنوز شانس



کمینترن، تنها در سیستم مافوق سانترالسم ایدئولوژیک قابل بروز بودند. سازمانی که ضربات سنگینی از " هواداری " خورده بود، آنقدر شهامت و استحکام درونی نداشت که از تکرار فاجعه‌بار این اشتباه در خارج جلوگیری کند. سازمانی که شکلگیری‌اش با این مشخصه سرچسته همراه بود که برچم استقلال اندیشه را بدست گرفته بود، در سیستم مافوق سانترالسم ایدئولوژیک به چنان فلاکتی افتاد که به کبی کردن اندیشه‌های عهد بوقی کمینترن و میراثی که در آن سره از ناسره تفکیک نشده بود، پرداخت و دروسط معرکه بزرگترین تحولات سیاسی آخر قرن بیستم، با صداقت و حتی ساده‌لوحی کم نظیری دیگران را به پذیرش نسخه‌های شکست خورده آن دعوت مینمود. شرح این هجران را به پذیرش این زمان بگذار تاوقت دیگر.

و اکنون در ۲۰ برهان میخواید دوباره همین سیستم به لوزه افتاده را کسه حداقل تاکنون رسمت نداشت، بصورت قانونی و رسمی موجودیت بخشیده و آنرا استحکام دهد اسم اینکار را هم میگذارد تشبیه هويت سوسیالیستی سازمان. من به سهم خود لازم میبینم که از ۲۰ برهان عزیز خواهش کنم که ایشان رادای قاضی القضاات ایدئولوژیک را از تن بیرون آورده و علاوه به کنکره سازمان نیز بر علیه این گرایش انحرافی هشدار دهم و با عرض معذرت به ۲۰ برهان مباحثات سیستم پیشنهادی‌اش را با اسانامه سازمان و با جمعیندیهای اولیه از تجارب سازمان در زمینه مسائل درونی یادآوری کنم. تنها و تنها مرجع ملاحظت داربرای تعیین حقانیت و رسمیت نظرات و مواضع، ارگانهای انتخابی سازمانی و مراجع جمعی آن نظیر کنگره و کنفرانسها هستند و بدیهی است که چنین تصمیماتی در زمینه مسائل نظری با اهمیت اگر طبق پیشنهاد رفیق برهان بدون بحث - سته خاطر اینکه گویا بحث سالها به درازا میکشد و بحران بزودی حل نخواهد شد - صورت گیرند، فاقد ارزش هستند. اگر رفیق برهان تماطل دارد که با دورزدن بحثهای موجود دراینباره حکم صادر کند که چه چیزی درست و با نادرست است، این حق طبیعی اوست. اما اگر بخواید احکام خودش را بتیوه ظاهر الملاح به رای گیری درکنگره بگذارید، یعنی به زبان دیگر گرایش خودش را آنهم بدون بحث به گرایش رسمی و قانونی و آنهم تنها گرایش تبدیل کند، به حقوق عمومی اعضا سازمان تعرض کرده است و با این تعرض باید مقابله کرد. بحث درساره مسائلی که رفیق برهان میخواید تنها درکانهالهای رسمی و درچارچوبهای آشنا و قابل تحمل برای وی به پیش رود تازه آغاز شده است، دراین بحث هیچ محدودیتی نباید قائل شد. هر نظری حق دارد طرح شود و مورد بحث قرار گسرد. تنها در این روند است که سره از ناسره تفکیک شده و توده اعضا سازمان بدون اعمال نفوذ اتوریته‌های مافوق سانترالسم ایدئولوژیک به داوری خواهد پرداخت و تصمیم خواهد گرفت. کنگره سازمان میتواند با دمکراتیزه کردن حسمسات ایدئولوژیک سازمان و خارج کردن آن از تبول گراشات مافوق سانترالستی که هنوز درتوهم حفظ مقام مرجعیت نظری خود هستند، گام بزرگی در راستای نوسازی اندیشه سوسیالیستی و اعاده حیات معنوی و سیاسی سازمان بردارد.

۲۰ برهان درمقاله‌اش همچنین من را منم به تحریف کرده و میگوید که گویا از نظر من " هرگونه " سؤال فعالین جنست سوسالیستی توسط ۲۰ برهان با انتخاب سرمایه‌داری یکی تلقی میشود. ۲۰ برهان عزیز اگر مقاله من را با دقت خوانده باشد میداند که من علاوه بر قید " هرگونه " کلمات دیگری نیسز برای توصیف سؤال انتخاب کرده‌ام نظر سئوالهای بودار و غیر معقول و منطقی و غیره و باید علی‌القاعده بدانند که مقصود من سئوالات کلشه‌ای و راحت‌الحلقو می که ۲۰ برهان بناخ آنها را از حفظ است، نیست و واقعا هم درحقی با اسن اهمیت سئوالهایی از این جنس رفیق برهان را به صراحت مقاله نوشن و ارائه رهنمود به کنکره و ادار نمیکردند و این را من و ۲۰ برهان هر دو بخوبی میدانیم! من در ابتدای مقاله یادآوری کردم که ۲۰ برهان حتی بس از شرکت در بحث نیز از شیوه غلط تنها به قاضی رفتی و راضی برکسی و منم گسردن مخالفین به اجبار عملی رای ماره در راه شوکاتی سرمایه‌داری دست برداشته و مثلا با ذکر نظرات رفعا آهسکر، آساری و جلال اسطور مسحه‌کسری میکند که " انده واحدی با جملات مفاوب توسط همه این رفعا تکرار مستود و آن این است که انقلاب سوسالیستی در بالاسری حد تکامل جامع سرمایه‌داری که بالاترین تکامل جامعه مدنی را نسر بهراه آورده باشد بطور همزمان درمجموعه بقیه در صفحه ۹

نمیداند که علیرغم میل این‌گرایش، که مثل بختک در طی سالهای طولانی هرگونه جوانه زدن اندیشه‌های تازه را در سازمان با دشواری روبرو ساخته و به حیات معنوی و ایدئولوژیک آن لظمتا جبران نشدنی وارد کرده است، راهی به سوی گذشته وجود ندارد. اگر دمکراتزاسیون حیات درونی سازمان در طی مبارزه درونی حاد و پس از چندین بحران به رهبری این سازمان تحمیل شد و این رفقا هنوز هم حاضر به پذیرش مبانی اصلی و شناخته شده و ضروری دمکراسی درونی - یعنی تضمین حقوق اقلیتها و گرایشات نظری در شرکت در ارگانهای انتخابی و مباحثه نامحدود - نیستند، در افتادن با مافوق سانترالسم ایدئولوژیک و مضحل کردن آن کاری صد چندان دشوارتر است. زیرا این به معنی مقابله با مبارزه با نوع معینی از فرهنگ حزبی و سیاسی غیر دمکراتیک، مذهبی، اصول-پرست و بشدت متعصب است که درجامعه ما ریشه‌های نیرومند داشته و در تربیت تشکیلاتی و ایدئولوژیک نیروهای سازمان نیز خانه کرده است. سازگاری با مرکز غیبی ایدئولوژیک، محافظه‌کاری در تردید و پنهانکاری در نواندیشی، عناصر به هم پیوسته فرهنگی هستند که بستر رشد و باروری مافوق سانترالسم ایدئولوژیک است. در این فرهنگ کلمات باید سنجیده انتخاب شوند، زیرا مالیات برخارج زدن از خط بسیار سنگین است. کلمات اما همواره برای بیان نظرات بکار نمیروند. وسواس در انتخاب و محافظه‌کاری در طرح، آنها را به ابزار همسازی نظری و تکرار مکررات تبدیل میکند. کلمات اما در عین حال سمبل " دشمن " و " دوست " نیز هستند. مثلا در همین سازمان ما لفظ " نواندیش " نفی شده است، بکارگیری عبارت " انقلاب سوسیالیستی " به خودی خود فضیلت است و در " بلک کشور " فضیلت به توان دو مجموعه‌ها از علاثم و مفاهیم غیر تعریف شده نیز به یاری سمبلها میشتابند تا دستگسه فرهنگی مورد بحث ما را کامل کنند. در این دستگاه تقریبا هر اندیشه نویسی تنها از زمان تا بید آن قابل طرح است. تحولات فکری اگر در اثر طوفان بحران‌های تشکیلاتی و ایدئولوژیک بوجود نیابند، در روندی کند و معمولا بدون بحث جدی صورت گرفته و از این رو همواره متخلخلاند. تئوریسین در این سیستم همواره این بدشانی را دارد که نظرات تشکیلاتی نمی‌شوند و انواع و اقسام گرایشات زیر چتر آن خانه می‌کنند. بلحاظ فکری سیستم مزبور نمیتواند بک حزب با خطوط سیاسی و ایدئولوژیک روشن بوجود بیاورد، بلکه در بهترین حالت بک جنبه نظری نزدیک به هم است که در تلاطمات بزرگ از هم و میرود. مافوق سانترالسم ایدئولوژیک اگر ریشه دواند، هر سازمان بد اقبالی را مجبور خواهد کرد که با حداقل ظرفیت کار کند، زیرا آنرا بطور اتوماتیک از پویاشی، استقلال رای و جسارت جنگیدن برای آن تهی میکند. تنها ارگانها، بیکره‌ها و نهادها و آدمهای " کله تیز " و " مسئله دار " اند که تا حد زیادی غیر متعارف کار میکنند و غالبا درمقطع تلاطمات تشکیلاتی و رفت و آمدها، کارآئی بالا مبرود و همه مکانیزهای دفاعی بکار میافتند. همسازان بطور ناگهانی هم نظر میشوند، دستها بالا مبرود و همه با هم به یک ارزیابی و یک نظر میرسند. سازمان بی‌نظران نظردار میشود (و این دور باطل باز و باز تکرار میشود. اما دریغ از چهار کلمه حرف روشن! حتی پس از استحکام نظری و مبارزه قاطع با آلودگیهای ایدئولوژیک، چهار کلمه حرف روشن شنیده نخواهد شد، زیرا کلمات روشن و مواضع شفاف قاعدتا در روندی متولد میشود که در آن یک اتوریته معنوی خدشه‌ناپذیر آزادی مباحثه و تبادل افکار را خفه نکند. در این سیستم مافوق سانترالسم ایدئولوژیک، اگر هم کلمات روشنی بیان شوند، آخرین نسخه و روایت نیستند. تصحیحات عملی و ضروری پی در پی سته به اینکه زور کدام گرایش پرزورتر باشد، آنرا کج و معوج خواهند کرد. این گرایشات اگر آنقدر نیرومند نباشند که تغییرات را بطور محسوس به نفع خود تحمیل کنند، آنقدر توانسا هستند که سیاست عملی را در پراتیک بلوکه کنند. همانطور که گفتم، تئوریسین در نظام مزبور این بدشانی را دارد که نظراتش هیچگاه تشکیلاتی - واجرا - نمی‌شوند. علاوه و بدتر از آن این نظرات هیچگاه بطور جدی نیز به مبارزه طلبیده نمی‌شوند. سرنوشت بسیاری از اندیشه‌های بدیع و درست در سازمان ما هنوز از خاطرها نرفته است. چندین سال پس از نگارش مقاله " شورای ملی مقاومت و سیاست اختلافی چپ " ما هنوز بک ائتلاف جدی را سازمان نداده‌ایم و بقول نویسنده آن مقاله کارنامه اختلافی‌مان منفی است. ایده کذائی هوادار متعهد درخارج از کشور و عملیات آگروبات سازی تئوریک با میراث خالدگرفته

وجود نظام سرمایه‌داری نام برد که این نظام و مناسبات بر مبنای تصاحب ارزش اضافی (حاصل از کار) قرار نداشته باشد.

۴- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) سازمانی کمونیستی است که آلترناتیو نظام سرمایه‌داری را سوسیالیسم میداند و برای تغییر انقلابی مناسبات سرمایه‌داری به سوسیالیسم مبارزه مینماید.

۵- سرمایه‌داری همراه با تکامل نیروهای مولده و ترقیات علم و تکنیک و دانش و با به خدمت گرفتن این امکانات در عرصه‌های گوناگون، تغییرات فراوانی نموده ولی اساس آن یعنی کسب سود بیشتر، که خود این سود چیزی جز ارزش اضافی در شکلهای گوناگون نیست، هیچگونه تغییری ننموده و هر تغییری در واقع در جهت بلعیدن هر چه بیشتر دسترنج کارگران و سایر اقشار جامعه بشری بوده و هست، از این طریق و در پروسه‌ای طولانی سرمایه‌های بزرگتر سرمایه‌های کوچکتر را بلعیده و خود به امپریالیستها و الیگارش‌های مالی تبدیل گردیده‌اند و از طریق داشتن امکانات مالی فراوان، جهان را بصورت منابع سودرسانی خود در آورده‌اند و هر جا و هر وقت که بوی سود و ثارت به مشامشان برسد به هر نقطه دنیا که لازم باشد لشکر میکشند و ابائی ندارند از اینکه حقوق بشر گذاشته‌شان را همراه با صدها هزار انسان محروم، لگدمال و یا وسیله بمبها و تانکها و توپهایشان مثله نمایند.

۶- تضاد در بین قطبهای سرمایه‌داری بر سر دریدن جهان در تمامی عرصه‌ها جریان دارد و الیگارش‌های مالی عاملی مهم در وابسته و مقروض نمودن جهان فقیر به اقلیتی کوچک و استثمار گر میباشد. وجود سرمایه‌داری وابسته در جهان فقیر جزئی و حلقه‌ای از سرمایه‌جهانی محسوب میشود و استثمار کارگران و زحمتکشان در جهان سوم جزئی جدائی ناپذیر از استثمار خود کارگران در جهان سرمایه‌داری است و خانه خراب شدن روز افزون اقشار میانی جامعه و رانده شدن تدریجی آنها به صفوف پرولتاریا و حاشیه تولید نتیجه تبعی وجود نظام و مناسبات سرمایه‌داری بوده در این میان بیشترین فشار بر فقیرترین و عقب مانده‌ترین جوامع بشری و در راس همه آنها طبقه کارگر کشورهای جهان سوم وارد می‌آید که مکمل این فقر مادی، فقر فرهنگی، اجتماعی، عدم آگاهی‌های سیاسی و ۰۰۰ است.

۷- انسانهای جوامع غارت شده در اثر فقر و ورشکستگی اقتصادی، برای بقای زندگی جز فروش دختران خود، در تکمیل سفره رنگین سور و سات سرمایه‌های انگلی (کاری صمدیار شنیع‌تر از غارت جوامع قرون وسطایی برای تصاحب بردگان و کنیزکان توسط برده‌داران) و یا تعطیل تمامی رشته‌های اقتصادی و روی آوردن به تولید مواد مخدر و پخش آن در ارتباط با شبکه‌های جهانی حتی شبکه‌های جاسوسی کشورهای امپریالیستی، در همین راستا بالا رفتن روز افزون جنایات و تجاوز و ۰۰۰ چاره‌ای نمی‌بینند، که کارگران و زحمتکشان این کشورها خود اولین قربانیان این مجموعه جنایات اند.

۸- سرمایه‌داری با تلاش شبانه‌روزی از طریق تخریب افکار وسیله کلیساها و مسیون-های مذهبی و آخوندها و حتی تشکیل احزاب مذهبی، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و انواع و اقسام شبکه‌های تبلیغی و ترویجی در شستشوی مغزی توده‌های مردم به منظور حفاظت از این نظام غیر انسانی میکوشد و آنجا که این سلاحها کارآزمایی خود را از دست بدهد و توده‌ها قصد برهم زدن این نظم استثمار گرانه را داشته باشند، با دخالت نظامی مستقیم، کودتا، تشکیل باندهای ترور، و حتی بر راه انداختن جنگهای منطقه‌ای چهره کریه و واقعی خود را بنمایش میگذارد.

۹- انتقال بخشی از تکنولوژی نسبتاً عقب مانده به کشورهای جهان سوم و تولید محصولات با استفاده از نیروی کار ارزان صرفاً برای کسب سود بیشتر و کسب مافوق سودهای امپریالیستی از یکطرف و از طرف دیگر برای فرار از اعتراضاتی است که در کشورهای پیشرفته نسبت به آلوده نمودن هر چه بیشتر محیط زیست صورت میگردد. برای سرمایه و طبقه سرمایه‌دار، مسئله مهمی نیست اگر تمامی جهان، زمین و دریا و آسمان آلوده به مواد رادیو اکتیو، مواد شیمیایی و یا هس-رنباله سمی دیگری گردد و سرمایه جهان را شبیه به میکروب خوره بدون توجه به موجودیت آینده خود و میزبان (طبیعت) از بین مبرد. و این نه از بی اطلاعی سرمایه از عوارض آتی، بلکه ناشی از تلاش هر چه بیشتر در رقابت برای کسب سود و جلوگیری از مخارجی است که برای بقای بشریت لازم میباشد، از این لحاظ برای سرمایه، جهان عقب مانده میتواند مناسبترین جایگاه باشد، سرمایه راهی

جز این ندارد چون اگر در عرصه‌های در فکر مصارفی برای جلوگیری از آلوده شدن محیط زیست باشد به همان اندازه و حتی بشکل تصاعدی از سرمایه در بخش‌هایی که توجهی به این چنین مصارفی ندارد، عقب بماند، و این قاعده حتمی در کنسرن‌ها و تراستهای امپریالیستی در هر رشته و رشته‌های مختلف اقتصادی عمل مینماید. تحمیل قوانین محیط زیست به سرمایه نتیجه اعتراضات نیروهای ملحدوست و بشر دوست جامعه بشری است.

۱۰- وامهای انحصارات مالی به کشورهای عقب مانده (که ناظر غلط انداز کمک به پیشرفت آنها صورت میگردد) یکی از مهمترین و سائل غارت این کشورها هستند. این وامها که محل خرج آنها تابع سیاستهای خود انحصارات است بیشتر صرف خرید تسلیحات از خود امپریالیستها، صرف نگهداری و تقویت دستگاههای نظامی، پلیسی، امنیتی و اداری رژیمهای سرکوبگر و مرتجع، و صرف ریخت و پاشها و پروار شدن سرمایه‌داران انگل همین کشورها میشوند. این کشور-های مقروض مجبور میشوند که سرمایه‌گذاری تولیدی و عمرانی و بودجه‌های آموزش و بهداشت و تغذیه را پاشین بیاورند و به معادن و جنگلها و ثروتهای طبیعی‌شان چوب حراج بزنند، تا بلکه بتوانند فقط بخشی از بهره کمر شکن این وامهای خانه خراب کن را بپردازند، بی آنکه هنوز از باز پرداخت ذره‌ای از قسط اصل وامها صحبتی در میان باشد.

۱۱- بند ۱۵ از پیش نویس.

۱۲- بند ۱۴ از پیش نویس.

۱۳- بند ۲۱ از پیش نویس.

۱۴- مبارزات طبقه کارگر بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی در نتیجه عدم وجود دمکراسی سوسیالیستی، بوجود آوردن بوروکراسی سنگین دولتی بجای خود حکومتی شورائی یعنی شوراهای منتخب کارگران، جدانگه داشتن توده‌های کارگر و زحمتکش از تعیین سرنوشت خود، و نتیجه تبعی آن بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ها نسبت به کارهای حزب و دولت و سرنوشت جامعه از یکطرف، و از طرف دیگر در اثر هجوم فرصت طلبان به حزب و دولت برای کسب امتیازات اجتماعی، حقوقی و سیاسی و ۰۰۰ و قانونی نمودن این امتیازات، اعمال نفوذهای شخصی با استفاده از ارگانهای اجرائی حتی در زندگی خصوصی افراد و تشکیل باندهای مافیائی در اکثر قسمتهای آپارات حزبی و دولتی و جامعه، بی توجهی به زندگی روزمره توده‌های کارگر و زحمتکش، اعمال کیش شخصیت در اشکال گوناگون بجای ایجاد آنچنان شرایطی که شرط شکوفائی جامعه، مشروط به شکوفائی فرد باشد، و بالاخره آرا م و براهتی شکست سوسیالیسم و انقلاب توده‌های کارگر و زحمتکش فراهم نمودند.

۱۵- سرمایه‌داری در ایران بعنوان حلقه‌ای وابسته به زنجیر امپریالیستی با مهر و نشان جامعه عقب مانده، عامل اساسی خانه خرابی، بیکاری، فحشا، بی‌سرب-بناهی، عقب ماندگی فرهنگی، بی‌حقی همگانی، اختناق، استبداد، شکنجه و اعدام و یا بیامدهای خونکشی‌های ناشی از یاس و درماندگی، اختلال حواس در اثر فشارهای عصبی و اجتماعی، تلاشی کانونهای خانوادگی، تشنجهای عصبی، سکنتهای ناگهانی و مرگهای زودرس و ۰۰۰ میباشد. انقلاب توده‌ای سال ۵۷ محصول سلطه سرمایه‌داری، و بر ضد آن بود.

امستاد رژیم سلطنتی و دیکتاتوری خشن سرمایه، به کارگران ایران امکان نداده بود تا بعنوان یک طبقه در برابر طبقه سرمایه‌دار متشکل شوند و تنبیدستان شهر و روستا را که توسط سرمایه‌خانه خراب شده بودند، بدور خود جمع کنند. از طرف دیگر، رهبری ارتجاعی روحانیت بر انقلاب و حاکم شدن رژیم جمهوری اسلامی هم میوه زهر آگین درخت سلطنت بود که بخاطر سرکوبگری و ارتجاعیت ذاتی‌اش جز مذهب و مسجد، هر فکر و هر سازمانی را که بکمک آنها بتوان مردم را جمع کرد و رهبری نمود کوبیده و به زنجیر کشیده بود. رژیم جمهوری اسلامی با قراردادن مذهب در جایگاه حکومتی سببترین استبداد را بر مردم ایران حاکم ساخت، خود را رسماً و آشکارا دشمن هرنوع دمکراسی اعلام نمود، حقوق مدنی و آزادیهای فردی را حتی در چهار دیواری خانه‌ها از بین برد، زنان را که نیمی از جمعیت کشورند، به کنیزانی که همه حقوق خانوادگی، اجتماعی و انسانی از آنان گرفته شده، تبدیل کرد، آزادیهای سیاسی و ابتدائی‌ترین حقوق بشری را بطور کامل زیر پا گذاشته، ضمن پاسداری خونین از سرمایه‌داری، ارتجاعی‌ترین اشکال مالکیت و قوانین شرعی را هم به خدمت آن درآورد، و به این ترتیب هم

- سرنوشت خود، در پیوستن با جدائی کامل آزادانه و متقابل در بک جمهوری فدراتیو.
- ۲۰ - بند ۲۸ از پیش نویس.
- ۲۱ - در دوره انتقال به سوسیالیسم که لزوماً مضمون دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا را دارد، با انعطافهای لازم برای افزایش بارآوری تولید، افزایش رفاه توده‌ها و بالا رفتن قدرت اقتصادی کشور و امکان پایداری آن در مقابل خرابکاریهای باز از بین‌المللی سرمایه و فقط با تکیه بر اراده آزاد اکثریت کارگران و زحمتکش‌ان صورت میگیرد. در دوره انتقال فقط لازم است بخشهای بزرگ و حیاتی اقتصاد به مالکیت اجتماعی منتقل شوند و مالکیتهای کوچک تحت هیچ شرایطی نماند ملغی گردند.
- ۲۲ - بند ۳۰ پیش نویس.
- ۲۳ - انتقال به مالکیت اجتماعی، و برنامه‌ریزی و هدایت تولید، معنای از بین رفتن مکانیسمهای بازار و بازار در سطح محدود نیست.
- ۲۴ - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) معتقد است که برای تاسیس یک جمهوری توده‌ای و واقعا دموکراتیک و برای پی‌ریزی یک اقتصاد سالم و در خدمت همه کارگران و زحمتکش‌ان، مجلس موسسان متکی بر انقلاب و منتخب همه کارگران و توده‌های انقلابی باید درخواستهای فوری زیر را پایه تدوین قانون اساسی نوین ایران قرار دهد.
- ۲۵ - شکل قانونی دادن به همه قدرت سیاسی در دست شورای عالی نمایندگان کارگران و استعمار شونده‌گان.
- ۲۶ - خودحکومتی وسیع اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکش‌ان استعمار شده در تمام سطوح و حق نمایندگان آنها برای کنترل، تصویب و اجرای قوانین.
- ۲۷ - حق رای همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای همه شهروندانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده‌اند در انتخابات همه ارگانهای دولتی و توده‌ای و محلی.
- ۲۸ - عدم تداخل حزب و دولت، حزب و سندیکا، مذهب و دولت، حزب و ...
- ۲۹ - بند ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ از پیش نویس برنامه مندرج در بولتن ۰۸.
- ۳۰ - تشکیل نیروهای مسلح مردمی تحت فرمان شورای عالی نمایندگان منتخب همه کارگران و زحمتکش‌ان و ایجاد توانائی کافی در این توده‌های میلیونی لگدمال شده برای دفاع از حاکمیت خود، قرار گرفتن پلیس انتظامی در تحت فرمان عالی ترین نمایندگان شورای عالی نمایندگان منطقه‌ای با محلی.
- ۳۱ - بند ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ تا آخر ۰۰۰ مرداد ماه ۱۳۷۰

کشور به پرتگاه ورشکستگی و نابودی گشایند و هم بی‌حقوقی سیاسی و اجتماعی و فلاکت اقتصادی مردم را نسبت به قبل از انقلاب، بمراتب شدت داد.

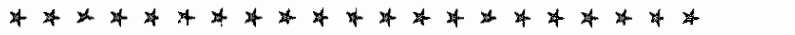
۱۷ - رژیم جمهوری اسلامی نه تنها مقدمترین مانع در راه قدرت رسیدن طبقه کارگر، بلکه سد راه هر نوع آزادی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اجرایی است.

این نائمی-تیرین اصل حقوق بشر میباشد. این مانع، فقط از طریق سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب توده‌ای به رهبری طبقه کارگر میتواند از پیش پا برداشته شود.

۱۸ - از آنجا که هر نوع دموکراسی خود شکلی از حکومت و طبعا نوعی دیکتاتوری طبقاتی است و دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی در کلیت خود دیکتاتوری طبقاتی‌اند، و قدرت واقعی، نه در پارلمانها، بلکه در ارگانهای حکومتی است، مجلس موسسان ایران متکی بر انقلاب نیز بدست گیری حکومت توسط شوراهای کارگران و استعمار شونده‌گان را شکل قانونی خواهد بخشید. و بدین ترتیب نخستین سنگینای دموکراسی واقعی برای اکثریت جامعه گذاشته خواهد شد.

۱۹ - دموکراسی واقعی یعنی حکومت اکثریت مردم، در صورتی میتواند برقرار شود که همه شهروندان کشور، بی‌کسب و بدون استثنا از آزادیهای کامل سیاسی برخوردار شوند. برای آنکه آزادیهای سیاسی و حکومت اکثریت جامعه معنای واقعی داشته باشد، برای آنکه هر مقام نهاد و شخصیتی تابع قانون باشد و هر قانونی محمول رای و اراده توده‌های کارگر و زحمتکش جامعه باشد، باید استعمار شونده‌گان یعنی تمامی کسانی که فقط از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند کارگران، تهیدستان، خانه‌خواران، و اقشار کم‌بضاعت که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدهند، بتوانند امتیازات رسمی و عطی سرمایه‌داران، ملاکان و بلنسد-پایگان دولتی و غیر دولتی را براندازند. باید در اداره همه امور کشور واقعا شرکت کنند. و این جز با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری، یعنی همه دستگاههای نظامی، انتظامی و امنیتی که برای سرکوب اکثریت جمعیت کشور و مطیع نگه داشتن آن بوجود آمده‌اند، و همه دستگاههای اداری که برای دورنگه داشتن اکثریت زحمتکش از قدرت سیاسی ایجاد شده‌اند، و ایجاد نهادهای دولتی متناسب با اصل حاکمیت اکثریت و خودحکومتی کارگران و زحمتکش‌ان، بجای آنها امکانپذیر نیست، دموکراسی واقعی، یعنی آزادی بی‌قید و شرط سیاسی، فرهنگی ایدئولوژیکی و اجتماعی برای همه ساکنان کشور و بی‌کسب، اجرای بدون تبعیض و بدون استثنا قوانین تصویب شده.

۱۹/۵ - دموکراسی واقعی یعنی، برسمیت شناختن حقوق کامل خلقها در تعیین



د رنکوهش ۰۰۰۰ د نباله از صفحه ۷

و البته نه به هدف آموختن آنچه که از حفظ دارند، مواجهه دهم. مثلا ایسسن سؤال که فرض کنیم فردا ۰ برهان در ژاپن قدرت را بدست گرفت، آیا ایشان میتوانند در محاصره دنیای سرمایه‌داری، سوسیالیسم را ساخته و به پیش بروند؟ آیا رفیق برهان ساختن سوسیالیسم را در غنا ممکن میدانند یا نه؟ اگر نه بکدام دلیل؟ کدام سطح از تکامل اجتماعی و اقتصادی برای شروع ساختمان سوسیالیسم در یک کشور جهان سومی فعلا همین غنای خودمان لازم است؟ اگر برای رسیدن به این سطح از تکامل ۰ برهان مجبور به صبر کردن انقلابی شود. مثلا برای ۵۰ سال - در آن صورت مبارزه سوسیالیستی اش در طی این دوره چگونه خواهد بود؟ تکامل دادن به سرمایه‌داری - زبانه لال - و یا؟ - مغرض که رفیق برهان قاطعیت و تیزی مشکلات تکامل ناکافی اجتماعی را در غنا در عرض مثلا چند سال از میان بردارد، در این صورت آیا در نظام مورد نظر وی در طی یک دوره مشخص تاریخی میتوان شاهد از بین رفتن مالکیت خصوصی، استعمار کارکرد قانون ارزش و سود بود؟ به چه دلیل؟ به چه دلیل این دوره گذار، گذار از یک نظام به یک نظام دیگر است؟ اگر در طی این دوره - مثلا ۲۰۰ سال - جنبه سوسیالیسم همچنان در سطح جهان ضعیف باقی بماند و با اگر - این سؤال واقعا از موضع بدجنسی و به قصد آزار ۰ برهان نیست - در طی این دوره وی در غنا تنها ماسد و هیچ روند انقلابی نتوانست وی را از محاصره نجات دهد، آنگاه پس از دو سه سال زندگی در محاصره آیا واقعا به سمت سوسیالیسم پیشروی کرده است یا اینکه در مقاسه با سرمایه‌داری غالب در جهان که با سرعت تکنیک تولید خود را تکامل

بیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری امکان وقوع خواهد داشت. " من با کمال تأسف باید خدمت ۰ برهان عرض کنم که ایشان جان کلام رفقا را درست در نیافته‌اند - شاید به این دلیل که اندیشیدن به گونه‌ای دیگر هنوز زمان زیادتری لازم داشته باشد. ۰ برهان عزیز آنچه که رفقا میگویند و شما ظاهرا در دریافت آن " تیزی " لازم را بکار نمیبرید این است که انقلاب سوسیالیستی با سرمایه‌داری جهانی را نمی‌تواند و با نبود مبنای سوسیالیسم معنوی آن - نمیتواند در یک کشور - و با چند کشور به حیات خود ادامه دهد، مگر اینکه سرمایه‌داری را بعنوان یک نظام جهانی مغلوب کند. ایده تحریف شده انقلاب همزمان - که این رفقا به مخالفان خود نسبت میدهند، تنها ناشی از عدم فهم نظرات مخالفان سیاسی است. این ایده نیز که قائل بودن پیش-شرطهای مادی برای اقتصاد سوسیالیستی مترادف با ترجیح " بالاترین مرحله " و " پیشرفته‌ترین " حد تکامل سرمایه‌داری برای این کشورها به سوسیالیسم و انتظار برای رسیدن سرمایه‌داری کشورهای عقب‌مانده به آن حد است نیز تنها نشان دهنده این است که این رفقا واقعا نمیدانند که مخالفان نظری‌شان چه میگویند. آنچه که اینها میگویند، برای یادآوری ۰ برهان این است که در صورت وجود یک قطب نیرومند و مسلط سرمایه‌داری در جهان و فقدان شکاف در این سیستم، کشورهای عقب‌مانده نمیتوانند ساختمان اقتصادی سوسیالیسم را در دستور روز قرار دهند و تنها قادرند چیزهایی را به این سیستم تحمیل کنند. ما توجه به اینکه ۰ برهان رسماً وارد جنگ تیز نظری شده است، لازم است ایشان را کمی دورتر از سنگر راحتی که برای خود کهنه است نیز با چند سؤال

ردسوسایالیسم

باتشور بهای مارکس و دیگر نظریه پردازان بزرگ مارکسیستی نیز صادق است که تنها جنبه‌هایی از تئوری مارکسیستی درباره سوسیالیسم را مورد تأکید قسر از میدهد، و نحوه پیوند آن با دیگر جنبه‌های تئوری سوسیالیستی را بفراموشی میسپارد. در نتیجه، دریا به سطح یک سطل آب تنزل پیدا میکند. در این نوشته‌ها، و بویژه در نوشته رفیق آلیاری و نیز طرح برنامه‌ای که رفیق جلال آنرا امضا کرده است، این موضوعات بعنوان مبنائی برای تدوین تئوری نفی سوسیالیسم عنوان شده‌اند:

۱. فروریزی " سوسیالیسم موجود" در شوروی و کشورهای اروپای شرقی، و درس-آموزی از تجربه تکوین و فروپاشی آن.

۲. بهم خوردن تعادل قوا در جهان، و در واقع فقدان شرط جهانی تحقق سوسیالیسم.

۳. بهم تنیدگی اقتصاد جهانی یا باصطلاح "انتگرسیون".

۴. "انقلاب جهانی" یا "فاز جهانی" سوسیالیسم مسئله امکان شروع انقلاب سوسیالیستی در یک کشور که از آنها دو نتیجه‌گیری اثباتی برای شروع مبارزه در مقطع فعلی گرفته شده است: ۱- امکان و ضرورت مبارزه برای بسک آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی، ۲- کنترل کارگری.

حال ببینیم نوشته‌های این رفقا و بطرز روشن نوشته رفیق آلیاری تسا چه حدی تمامی واقعیت و نه جزئی از آنرا بطور واقعی منعکس کرده است.

۱- متأسفانه ارزیابی از تجربه فروریزی " سوسیالیسم موجود"، بدون مطالعه، دقت و اطلاعات لازم، و با شتابزدگی تمام انجام گرفته است و گاهی آنچنان نتیجه‌گیری‌هایی از آن شده است که حتی لیبرال‌ترین مخالفین همان "سوسیالیسم موجود" هرگز بخود جرات صدور چنین فتواهای "علمی" را نداده‌اند. رفیق آلیاری برخلاف بخش اول نوشته خود به این نتیجه رسید که است که کره ما اساساً روز اول دم نداشت و "سوسیالیسم موجود" چیزی جز سرمایه‌داری نبوده است، گوئی جنگ گرم و سرد هفتادساله دنیای سرمایه‌داری علیه شوروی سوءتفاهمی بیش نبوده و اختلاف بر سر این بوده که گوچه‌فرنگی آیا میوه است یا سبزی. رفقای ما از تجربه فروریزی، افتاب آمد دلیل اقتساب را میفهمند. اگر "سوسیالیسم موجود" فروریخته است، پس ضرورت داشت که فرو بریزد و بنابراین انقلاب اکتبر از ابتدا امری غلط بوده است و نباید به اقدامات سوسیالیستی مبادرت میکرد، و چون در محاصره سرمایه‌داری قرار داشت ضرورتاً فرو میریخت و هرکشوری که بخواد به اقدامات سوسیالیستی مبادرت ورزد فرو خواهد ریخت. رفیق آلیاری مینویسد: "بدون تردید قبل از هر چیز مستو-لیت شکست "سوسیالیسم موجود" و بخش اعظم کمیودها و ناراسی‌های آن بر عهده سرمایه‌داری جهانی است." و نظام سرمایه‌داری جهانی توانسته است از رشد و نمو نظام سوسیالیستی جلوگیری کرده و آنرا درهم بشکند و "سوسیالیسم نمیتواند در محاصره سرمایه به حیات خود ادامه دهد." چنین درکی اولاً از دلایل فروریزی ضرورت فروریزی را نتیجه میکرد. نحوه تکوین و شکل مشخص هر پدیده‌ای طبیعتاً دلایلی دارد که همیشه باید در تحلیل آنها را در نظر گرفت. ولی محتوم نیست و ضرورتی ندارد که حتماً بدان شکل مشخص در آید. بعنصوان مثال پیروزی فاشیسم در آلمان و ایتالیا دلایل متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داشت، ولی تقدیر نبوده است فاشیسم در این دو کشور پیروز گردد. چگونگی مداخله احزاب سیاسی، دو نتیجه متفاوت در فرانسه و آلمان و ایتالیا بوجود آورد. مداخله سیاسی سنجیده حزب کمونیست فرانسه باعث جلوگیری از تسلط رسیدن فاشیسم در آن کشور گردید، حال آنکه احزاب کمونیست ایتالیا و آلمان نتوانستند تاکتیکهای سیاسی و ائتلافی صحیحی را در پیش بگیرند و تنها بعد از باصطلاح "خرابی بصره" بود که متوجه اشتباهات خود شدند. در شوروی نیز رهبری سیاسی، دچار کج رویها و خطاهای سیاسی زیادی در طول عمر هفتادساله خود گردید، که میتوانست از آنها پرهیز نماید، و در نتیجه سوسیالیسم در آن کشور بشکل دیگری تکوین یابد. آن شکل از سوسیالیسم که در شوروی و بعدها در اروپای شرقی و مناطق دیگر جهان پا گرفت، برای خود دلایلی داشت ولی تقدیری گریزناپذیر وجود نداشت که حتی با ثابت فرض کردن فاکتورهای واقعیت نظیر عقب ماندگی اقتصادی فقدان سنت‌های دمکراتیک در دوره تزار و غیره،

سوسیالیسم حتماً به آن شکل درآید. این فقط یک درک تقدیر کرایانه از تاریخ است که فکر میکند که هر حادثه بزرگ و کوچکی که بوقوع پیوسته باید ضرورتاً به آن شکل اتفاق میافتاد. ثانیاً، "سوسیالیسم موجود"، نه از بیرون بلکه از درون فروریخته است. سرمایه‌داری جهانی، بعد از انقلاب اکتبر، به مداخله آشکار نظامی علیه شوروی متوسل شد و ناچار خود عقب نشست. به عبارتی دیگر عامل اصلی فروریزی عامل درونی در این کشورها بوده است. عامل بیرونی نقش تشدیدکننده را داشته است. من منکر عامل بیرونی در لحظاتی معین از تاریخ نیستم، لیکن در مورد شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق دستکم چنین نبوده است. این شکل از سوسیالیسم را اگر بخواهند در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که "آخرین حرف تکنیک زمان" را زده‌اند و دارای "جامه مدنی" در مفهوم کامل کلمه هستند و از سنتهای دمکراتیک فراوانی نیسند برخوردارند، پیاده کنند حتی اگر در یک "فاز جهانی" و بطور "همزمان" در همه کشورهای مترویل سرمایه‌داری نیز باشد، حتی اگر سرمایه‌داری‌ای وجود نداشته باشد که بخواهد به "محاصره" متوسل شود، بالاخره مردم را علیه خودمیشوراند

و آن شکل از سوسیالیسم به هوا پرتاب میشود. این شکل از سوسیالیسم اگر در نتیجه یک "انقلاب جهانی" در آمریکا و اروپا و ژاپن، پیاده میشد، بعد از مدتی از طریق یک "انقلاب جهانی" دیگر علیه آن در داخل این کشورها متلاشی میگردد. ثالثاً شوروی در اوج قدرت خود فرو ریخته است و نه در لحظه ضعف خود. فراموش نباید کرد که شوروی دهقانی بعد از اکتبر به یک جامعه صنعتی تبدیل گردید و در آغاز دهه ۱۹۸۰ دومین قدرت صنعتی جهان و یک ابر قدرت نظامی بود و هنوز نیز قدرت نظامی آن با مجموعه بلوک غرب برابری میکند. یک قدرت نظامی بزرگ در عصر ما نمیتواند بدون پشتوانه صنعتی و تکنولوژیک وجود داشته باشد. به اعتقاد من تأکید یک جانبه بر نقش سرمایه‌داری جهانی در به شکست کشاندن سوسیالیسم، ضمن اینکه جنبه‌هایی از حقیقت را دارد، صرفاً برجسته‌های بیرونی مسئله متمرکز است و اساس مسئله را نادیده میگیرد. بدفهمی از تجربه "سوسیالیسم موجود" رفیق آلیاری را نه بطسرف درس آموزشی بلکه بطرف فروریزی فکری و "بدآموزی" رانده است. او مینویسد:

"خودحکومتی مردم در شوروی ارتجاع را در حال حاضر سازمان میدهد. بنابراین خودحکومتی مردم مبنای سوسیالیسم نیست." برخلاف تصور رفیق آلیاری آنرا شرف و آشفتگی حاکم در شوروی امروز معادل "خودحکومتی مردم" نیست، زیرا توده های مردم بشکلی آشفته دنبال این یا آن شارلاتان سیاسی راه افتاده‌اند که بر هر ج و مرجی بیشتر دامن میزند، ثانیاً فقدان خودحکومتی مردم یعنی وسیعترین دمکراسی، خود یکی از دلایل درونی فروریزی "سوسیالیسم موجود" بوده است.

۲- بهم خوردن "تعادل قوا" در جهان. رفقای ما بحق بر این نکته انگشت میگذارند که "تعادل قوا" در جهان بهم خورده است. ما نیز معتقدیم که "تعادل قوا" بهم خورده است و انقلابات در دنیا، بویژه در جهان سوم بسا دشواریهای جدی روبرو هستند. ولی ما درک واحدی از "تعادل قوا" نداریم. باید پرسید، منظور شما از "تعادل قوا" چیست که بهم خورده است؟ اگر منظور شما اینست که چون کشورهای "سوسیالیستی موجود" فرو ریخته‌اند، پس "تعادل قوا" بهم ریخته است و باین دلیل "محیط بین‌المللی برای انقلاب مساعد نیست" باید گفت که با درک جدید شما از "سوسیالیسم موجود" در شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، که آنها را شکلی از سرمایه‌داری مینامید جهان چندین صد سال است که در سلطه سرمایه‌داری بوده است و "تعادلی" وجود نداشته که بهم بریزد و هر نوع مبارزه برای سوسیالیسم حتی از زمان مارکس بعد بازی لغو و بیهوده‌ای بوده که تمیایست انجام میگرفت، و توسل به "انقلاب جهانی" نیز کسی را نجات نمیدهد. زیرا نقطه شروع مبارزه سوسیالیستی در هرکشوری همیشه در چهارچوب یک تعادل منفی آغاز میگردد و بر این اساس همیشه درهم شکسته خواهد شد، حتی اگر انقلابات بصورت زنجیره‌ای نیز تلقی شود، همیشه این امکان وجود دارد که انقلاب در حلقه اول سرکوب گردیده و نتواند به حلقه دوم زنجیر برسد. بنابراین هرگز نباید در هیچکشوری برای فتح قدرت سیاسی و پی‌ریزی سوسیالیسم مبارزه شود. اینگونه تحلیل از "تعادل قوا" در جهان، هیچگونه پایه‌ای در مناسبات طمقانی ندارد و نوع

راه رشد غیر سرمایه‌داری لقب مبداد کافی بود که شوروی در کشوری از جهان سوم ذوب آهن تاسیس نماید و رابطه تجاری فعالی ایجاد کند تا کشوری مفتخر به این نام گردد. اکنون خرهمان خر است و پلانش عوض شده است: جای ذوب آهن را " تله کومینکاسیون " و " آی بی ام " گرفته است. در اولی " تعادل قوا " مثبت بود و نیازی برای فتح قدرت سیاسی و مبارزه طبقاتی وجود نداشت و در دومی " تعادل قوا " منفی است و طبقه کارگر و احزاب کمونیست نباید برای فتح قدرت سیاسی بجنگند و مبارزه طبقاتی فعالی را پیش ببرند. در هر حال برنامه‌ای که باید پیش برده می‌شد همانست. با این تفاوت که اولی در عمل نمیتوانست به سوسیالیسم برسد، هر چند که در تئوری نیز انحرافی بیش نبود، دومی در تئوری، سوسیالیسم را نیز نمیپذیرد و در عمل آشکارا از سرمایه‌داری دفاع بر میخیزد.

۳- به تندی اقتصاد جهانی یا "انتگراسیون" اکنون همه از "بهم تنیدگی" و "بشدت انتگره بودن" اقتصاد جهانی سخن میگویند. در اصل موضوع فکر نمیکنم کسی اختلافی داشته باشد که اقتصاد جهانی بیش از هر زمان دیگری در هم دیگر ادغام شده است، در ادبیات سیاسی و اقتصادی از آن بنام "جهان-اقتصاد" نام برده میشود. ولی ما و رفقای چون جلال و آلیاری و آهنگر درک واحدی از این مسئله نداریم. این رفقا از "درهم تنیدگی" و "انتگراسیون" اقتصاد جهانی درک یکطرفه‌ای را ارائه میدهند و از آن نامکن و سبب نتیجه بودن انقلابات در این یا آن کشور را نتیجه میگیرند. این ایده را رفیق آلیاری روشنتر از دیگران فرموله کرده است: "اگر جهان تحت سلطه سرمایه‌داری است، هر اقدامی برای سرنگون کردن واحدهای آن با عکس العمل حاد و روبرو میگردد." رفیق آلیاری آنچنان جورانه پیش میرود که فتوای خود را مشمول حال هر یک از کشورهای متروپل نظیر آمریکا و ژاپن نیز میکند. اولسین معنای این فتوای جورانه اینست که رفقای ما، درک آشفته و نادرستی از "درهم-تنیدگی" و "انتگراسیون" دارند. درهم تنیدگی و انتگراسیون بیش از هر چیز بمعنی وابستگی متقابل اقتصاد جهانی بهم دیگر است. تردیدی نیست که کشورهای متروپل و جهان سوم نقش برابر ندارند. لیکن از آن نمادنتبجه گرفت که کشورهای متروپل قدرت هرگونه اقدامی علیه انقلابات را دارند، بلکه هرچه "انتگراسیون" و "درهم تنیدگی" اقتصاد جهانی بیشتر باشد، ظرفیتهای واکنشی علیه بخشهای دیگر نیز محدودتر میگردد. قدرت واکنشی صرفا تابعی از اراده سیاسی این یا آن بلوک از متروپل نیست، بلکه اقتضای اقتصادی و اجتماعی آنها مشروط میکند. در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ شوروی در محاصره تمام عیار نظام سرمایه‌داری قرار داشت و برغم دشمنی شدید آمریکا و انگلیس با دولت جوان شوروی نیمی از صادرات ماشین‌آلات صنعتی آمریکا و انگلیس به بازار جهانی بمقدم شوروی بود و در پاره‌ای از شاخه‌ها، این رقم به ۹۰ درصد میرسید. آمریکا و انگلیس میخواستند که سر به تن شوروی نباشد، لیکن خواستن صرف آنها کافی نبود، زیرا اقتصاد آمریکا و انگلیس در صورت عدم صدور ماشین‌آلات خود به شوروی دچار خفگی و بحران انفجار آمیزی میگردد و میتوانست عواقب اجتماعی و اقتصادی وخیمی برای نظامهای سیاسی خود آنان در پی داشته باشد. از اینسرو اقتضای اقتصادی و اجتماعی خود سرمایه‌داری آمریکا و انگلیس ظرفیتهای واکنشی آنها را نسبت به انقلاب شوروی محدود ساخت و باین ترتیب بود که مهمترین و پایه‌ای‌ترین فرآیند صنعتی شدن شوروی انجام گرفت. با اگر آفریقای جنوبی بخوهد در برابر یک تحریم جدی علیه خود به تحریم متقابل متوسل شود، تنها جلوگیری از صدور و انادیموم به آلمان، میتواند ۲/۵ میلیون سیکاری در آلمان بوجود آورد. بنابراین، تفسیر یکطرفه از "انتگراسیون" اقتصاد جهانی ما را به بیراهه میکشاند. سناریوی رفیق آلیاری آنچنان افراطی است که فکر میکند اگر در ژاپن یا آمریکا نیز به تنهایی یعنی بدون همراهی دوقطب دیگر تحولات انقلابی بوجود بیایند، سریعاً دچار خفگی میشود و انقلاب به شکست کشیده میشود. ما اعتقاد من چنین درکی در نظر نمیکرد که هر تحول انقلابی مهم در هر یک از قطبهای مهم سرمایه‌داری جهانی تمامی نظام سرمایه‌داری را دچار بحرانهای مرکب میکند و بر ظرفیتهای واکنشی آن نیز محدودیتهای جدی بوجود میآورد. کنده شدن روسیه تزاری از مدار سرمایه‌داری جهانی در ۱۹۱۷ که در آن هنگام

رابطه کار و سرمایه در کشورهای مختلف سرمایه‌داری و مبارزه آندو باهم را کاملاً نادیده میگردد. در واقع تئوری تعادل قوا از نوع مبارزه طبقاتی در داخل کشورهای منفرد تشکیل دهنده جهان نتیجه نمیشود، بلکه در یک مفهوم کلی عنوان میگردد که هیچگونه پیوندی با توازن طبقاتی در داخل کشورها ندارد، و فراموش میکند که چرا آمریکا، یعنی قدرت هژمونیک نظام سرمایه‌داری، نتوانست از پایمان جنگ ویتنام در آغاز دهه ۱۹۷۰ تا آغاز دهه ۱۹۸۰ به یک اقدام تعرضی علیه انقلابات متوسل شود، و آنرا صرفاً از اقتصاد و روابط ملی در سطح بین‌المللی استنتاج میکند. این سقوط به اقتصاد سیاسی فرا طبقاتی و دیپلماسی سیاسی فارغ از نیروهای طبقاتی در داخل جوامع سرمایه‌داری و عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در مجموعه نظام سرمایه‌داری است. نظام سرمایه‌داری در این مفهوم روئینه تنی ترسیم میشود که به جاودانگی دست یافته است و براحتمی میتواند علیه هر انقلابی به هرگونه اقدام دلخواهی مبادرت ورزد. سرمایه‌داری اگر نتوان در هم‌گویی انقلابات را داشته باشد، که متضمن هزینه‌های سنگین و پیکاری دشوار برای آنست، بطریق اولی میتواند جلو هر اقدام جدی علیه خود را نیز بگیرد، حتی اگر این اقدام صرفاً برای آن محدودیت ایجاد کند و نظام آنرا مورد سؤال قرار ندهد.

من چنین تصویری از تغییر "تعادل قوا" را که فارغ از پیکارهای جاری طبقاتی است، تغییری یکجانبه میدانم. نظام سرمایه‌داری جهانی برای مقابله با عراق که در آن بهانه‌های سیاسی قابل چنگانداختن وجود داشت، ناگزیر از یک ائتلاف جهانی بود که ائتلاف آن مدام در معرض از هم‌گسستگی قرار داشت و معلوم نیست که اگر جنگ مدتی بیشتر طول میکشید، یا رهبری سیاسی عراق سیاست سنجیده‌تری داشت، اتحاد علیه عراق میتوانست پایدار بماند. در مورد سرکوب انقلابات، کار از این دشوارتر است، زیرا حمایت توده‌های از انقلاب، نه تنها سرکوب آنرا بسیار سخت میکند، بلکه هزینه‌های گران بر روی دست آن میگذارد. بخش مهمی از رکود موجود در کل نظام سرمایه‌داری جهانی، معلول همان اقدام تعرضی نیروهای اتحاد علیه عراق است. طبق ارزیابی اقتصاددانان غربی، که هزینه‌های سه‌ماهه اول جنگ را حدود ۳۰ میلیارد دلار ارزیابی کرده بودند، اثرات رکودی آن فقط در اقتصاد آمریکا، حدود ۵۰ میلیارد دلار بود. آیا هزینه‌های درهم شکستن انقلابات متکی بر مردم، برای نظام سرمایه‌داری به راحتی قابل تحمل خواهد بود، از این گذشته آیا مردم این کشورها واکنشی نشان نخواهند داد؟ آیا واکنش آمریکا در جنگ ویتنام پیشاپیش از طریق فشار درونی کند نشده بود؟ همچنین نظام سرمایه‌داری جهانی، آیا یک کل یک پارچه و بدون تضاد و شکاف درونی است؟

بنظر من نیز، شرایط جهانی یا اصطلاح "تعادل قوا" در جهان، در وضعیت فعلی، بضرر انقلابات بهم خورده است، منشاء اصلی آن تغییر توازن فعلی در رابطه کار و سرمایه است که در آن سرمایه نقش تعرضی علیه کار را بخود گرفته است. فروری "سوسیالیسم موجود" نیز بعنوان یک عامل مهم عمل میکند. لیکن چنین تغییر تعادلی، یک وضعیت تثبیت شده و برای یک دور طولانی نمیتواند باشد. نکته مهم اینکه چگونه میتوان این "تعادل قوا" منفی را برهم زد؟ جز از طریق مبارزه جدی علیه این نظام در هر کشوری منفرد و از جمله در ایران؟ از طریق مبارزه جدی طبقه کارگر در کشورهای متروپل و فشار انقلابات در جهان سوم است که این تعادل منفی را میتوان تغییر داد. نکته آخر اینکه در این درک از "تعادل قوا" در جهان یک دیدگاه بشدت "اکنون-مستی" وجود دارد، که برغم تائید ظاهری مارکسیسم در مقدم دانستن سیاست بر اقتصاد، عملاً خود بطرف اکونومیسم می‌غلطد و جوهر آن اینست: نادیده ن عامل مبارزه طبقاتی در برهم زدن تعادل منفی، و روی آوردن بطرف یک سلسله از فرمهای سیاسی-اقتصادی که از لیبرالیسم بورژوازی فراتر نمیرود. این شیوه تحلیل بمدت ۳۰ سال در ادبیات سیاسی شوروی غلبه داشت که در مبارزه برای سوسیالیسم عامل قدرت سیاسی و مبارزه طبقاتی را دور میزد و مضمون مبارزاتی احزاب کمونیست در جهان سوم را به یک سلسله از فرمهای اقتصادی-اجتماعی تقلیل میداد، زیرا مجموعه تعادل قوا در جهان را بنفع "اردوگناه سوسیالیستی" مثبت ارزیابی میکرد، و اتفاقاً آنرا سوسیالیسم بیواسطه بنام نمینهاد، بلکه "محلهای عینی" سوسیالیسم یا سم‌گیری سوسیالیستی یا

تعداد در ۱۹۸۵ به ۱ به ۲۶ رسیده بود که اکنون باید قاعدتا از آن نیز فراتر رود. پس چگونه میتوان از یک مجموعه ناموزون در یک نظام اجتماعی درمقیاس جهانی که آهنگ آن بر گسترش هر چه بیشتر ناموزونی است، پدیده‌های موزون و جهان شمول و شبه رستاخیزی بنام "انقلاب جهانی" یا "فاز جهانی سوسیالیسم" را استنتاج کرد؟ این نوع از "فاز جهانی سوسیالیسم" را نسه میتوان بنام مارکس سنجاق کرد و نه هیچ تئوریکین مهم سوسیالیستی چنین نظری داشته است و تئوری "انقلاب جهانی" رفقا آلیاری و جلال و آهنگر را باید یک تئوری بدیعی نامید که فارغ از انقلابات در این یا آن کشور معین است. واقعیت اینست که در پشت جرنگو جرونک "تله کومینکاسیون" و "آخرین تکنیک زمان" و یک جعبه خرازی از اتیکت های "علمی" - که از آخرین بوتیک مد زمان خریداری شده باشد - چیزی جز نفی همان "انقلاب جهانی"، تحت پوشش دفاع از "انقلاب جهانی" وجود ندارد، زیرا "انقلاب جهانی" بدون حلقه واسطه‌های انقلابات درمقیاس ملی که ناموزونی یکی از مختصات آنست، معنای دیگری ندارد.

کسی از پیروزی کامل و ساختمان سوسیالیسم در سطح یک کشور دفاع نمیکند زیرا سوسیالیسم نیز بعنوان یک فرامسیون اجتماعی صدرصد خالص که کیفیت آنرا "آخرین کامپیوتر جهان" کنترل کرده باشد در یک آن و با یک ضربت عمای سحرآمیز بوجود نیاید، و اگر نقطه شروع آن در این یا آن کشور معین نباشد مفهوم کاملا پوچی خواهد بود و خملت "علمی" سوسیالیسم این رفقا در اینست که دیگر سوسیالیسم نیست.

۵- آیا یک آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی امکان پذیر است؟ رفقای طرفدار "انقلاب جهانی" از آنجائیکه وقوع چنین انقلابی را در حال حاضر ممکن نمیدانند - و من شخصا آنرا به آن شکلی که رفقا میگویند، در هیچ زمانی محتمل نمیدانم - عطای چنین انقلابی را به نقایش بخشیده‌اند و در حوزة نظری یک آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی "را در ایران امکانپذیر میدانند. رفیق آلیاری در این رابطه مینویسد: "۳- جایگزین دولت انقلابی یا دمکرات با استبداد سرنگون شده: در این حالت پرولتاریا نه تنها نسبتا سازمان یافته است، بلکه میتواند در ائتلاف با نیمه پرولتاریا، اقشار خرده بورژوازی و احیانا شخصیتها و محافل لیبرال قدرت سیاسی را قضا کند. در چنین حالتی نه تنها دمکراسی تشبیت میشود، بلکه کنترل کارگری بر سرمایه امکانپذیر میگردد. این دولت، اما بلحاظ نیروهای شرکت کننده در آن و نیز بدلیل اقداماتی که در دستور دارد، و مهمتر از همه بدلیل آنکه همچنان یک نیروی مستقل از وسعتترین توده‌هاست از نوع جمهوریهای دمکراتیک بورژوازی است" و اضافه میکند که حتی با وجود عقب نشینی کارگران از قدرت دولتی و افزایش بورژوازی لیبرال در آن باز "ما یک مرحله از انقلاب را با موفقیت پشت سر میگذاریم و حاصل این پیروزی تشبیت دمکراسی و آزادیهای سیاسی و پی‌ریزی جامعه مدنی میباشد، پس از آن طبقه کارگر و عموم زحمتکشان احتمالا خواهند توانست دروجه غالب بشیوه مسالمت آمیز مبارزه برای کنترل سرمایه را پیش برده و از اهرمهای دمکراتیک موجود در آن استفاده نمایند"، و در رابطه با کشورهای متروپل سرمایه‌داری مینویسد: "با توجه به جافتادگی سنتهای دمکراتیک در کشورهای متروپل و با توجه به پیروزی نسبتا غیر قابل بازگشت کارگران و زحمتکشان در حوزة تشبیت دمکراسی بنظر میرسد که جنبش انقلابی در کشورهای متروپل علیرغم درگیریهای حادثه‌آمیز - اینجا و آنجا و گاه و بیگاه - عمدتا بشکل مسالمت‌آمیز به پیشروی خویش در جهت درهم شکستن اقتدار سرمایه ادامه خواهد داد". سؤال اینست که مبنای ضد دمکراسی در کشورهای جهان سوم چیست؟ آیا چه چیزی مانع دمکراسی بورژوازی در جهان سوم است؟ آیا میتوان در سرمایه‌داری پیرامونی یک آلترناتیو دمکراتیک داشت؟ اگر بپذیریم که دمکراسی یک مفهوم معلق در هوا نیست و دمکراسی بدون نیروهای حامل دمکراسی معنایی ندارد، باید پرسید که چه نیروهای در داخل جامعه بلحاظ پایگاه اجتماعی خود در تولید طرفدار دمکراسی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی است، و کدام نیروها، چه در داخل کشور و چه در سطح بین‌المللی از ارتجاع حمایت میکنند. دمکراسی در یک تعادل طبقاتی معنی پیدا میکند، یعنی اینکه اکثریت جامعه بتوانند بلحاظ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را بیان کنند. زمانی کاشوتسکی در مورد انقلاب روسیه نوشته بود که برای پیش بردن رفرمهای بورژوازی در آن کشور باید اراده بورژوازی را در هم

فقط ۳ درصد از تولید صنعتی سرمایه‌داری را داشت، یکی از عوامل مهم بوجود آورنده بحران دهه ۱۹۳۰ در سیستم سرمایه‌داری بود، حال میتوان عواقب کنده شدن یک کشور متروپلی نظیر ژاپن، آلمان یا آمریکا را تصور کرد که با عیار سنگین وزن اقتصاد خود، چه نتایج مرگباری برای کل نظام سرمایه‌داری ممکن است ببار آورد. بنظر من رفقای ما، تصویر بسیار نادرستی از سهم‌تندی اقتصادی جهان ارائه میدهند و از آن نتایج سیاسی وخیمی برای جنبش سوسیالیستی میگیرند.

۴- "انقلاب جهانی" یا "فاز جهانی سوسیالیسم" - رفقا آلیاری، جلال و آهنگر برای توجیه زودرسی بودن مبارزه برای سوسیالیسم در ایران و یا هرکشوری مفرد در دنیا، کرا را به تئوری "انقلاب جهانی" مارکس متوسل میشوند و پیر و زی انقلاب سوسیالیستی درکشوری را با انقلاب جهانی یا باصطلاح "فاز جهانی سوسیالیسم" مشروط می‌سازند - عبارتی دیگر، هرگونه اقدام سوسیالیستی در سطح یک یا چند کشور را مشروط بوقوع انقلاب اجتماعی در سطح تمامی جهان مینمایند. ظاهر ماجرا اینست که این رفقا در این زمینه از تئوری انقلاب مارکس طرفداری میکنند، لیکن واقعیت برخلاف آنست. انقلاب جهانی یا سوسیالیسم در یک فاز جهانی بدون انقلابات در این یا آن کشور معین، به مفهومی مجرد و خالی از معنا و مفهوم واقعی تبدیل میشود و بیشتر شبیه اسب افلاطون است که بعنوان یک مفهوم کلی وجود دارد، و شامل هیچ اسب مشخصی نمیکردد. این بهترین وسیله برای انکار انقلابات مشخص در قالب مفهوم کلی دفاع از "انقلاب جهانی" است. حال آنکه برای مارکس "انقلاب جهانی" از طریق انقلابات مشخص معنا پیدا میکند. تئوری انقلاب جهانی مارکس در ابتدا کاملا "اروپا مرکز" بود و فقط چند کشور معین را در بر میگرفت، و نه تمامی جهان را. با اینهمه مارکس مخالف شروع انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور معین نبود دفاع مارکس از کمون پاریس در این رابطه بود. بعدها مارکس نوشت که توسعه سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته‌تر در اطراف خود لایه‌هایی از جمعیت بوجود میآورد که در حفظ نظام سرمایه‌داری ذینفع هستند از اینرو معتقد بود که - نخستین تکانهای انقلاب، احتمالا از طرف هند یا چین خواهد بود، و درجه انعکاس آنها بر روی کانونهای اصلی سرمایه‌داری نشان خواهد داد که تا چه حدی این انقلابات به انقلابات اجتماعی تبدیل شده‌اند. در اواخر دهه ۱۸۷۰، مارکس در مکاتبات خود با نارودنیکهای روسیه نوشت که او فقط جوامع اروپایی و بطور مشخص فقط جامعه انگلیس را مورد مطالعه قرار داده است و از تئوری او نباید یک تئوری تاریخی - فلسفی جهان شمولی ساخت که گوئی همه ملتها باید از آن گذر کنند، زیرا نخستین مخته یک چنین تئوری تاریخی - فلسفی جهانی غیر تاریخی بودن آن خواهد بود. مارکس حتی ابراز امیدواری کرد که روسیه شاید بتواند با تکیه بر امکانات خود، سوسیالیسم در آن کشور را آغاز نماید. فرزانه بزرگ زمانیکه طرحی نو می‌انداخت تا "عالمی دیگر بسازد و نو آسمی"، هرگز خود را اسیر مسیری مقدر و جهان شمول و لازم الاتباع برای همه ملتها ی جهان نمیساخت زیرا که عمیقترین تحول در حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در جوامع مختلف بشری در عین حال خود یکی از ناموزونترین پدیده‌های هستی است. اگر پدیده انقلاب یک پدیده ناموزون مرکب سیاسی - اقتصادی - اجتماعی است و اگر عامل ناموزونی تکامل تاریخی معنی دارد، پس این ناموزونی در بین وظایف سیاسی و اقتصادی - اجتماعی آن از یکسو و وظایف ملی و بین‌المللی آن نیز معنی دارد و نمیتوان آنرا بشکل عامیانه‌ای بسط یک بازی ساده "دومینو" تنزل داد. در این رابطه بود که مارکس میگفت که جوهر مبارزه طبقه کارگر بین‌المللی است، لیکن پرولتاریای هر کشوری وظیفه دارد که حساب خود را با بورژوازی خودی یعنی درمقیاس ملی تصفه کند. این ناموزونی با توسعه هر چه بیشتر نظام سرمایه‌داری شدت پیدا میکند و هم اکنون بیش از هر زمان دیگری چه در سطح کشورهای متروپل، چه در سطح کشورهای جهان سوم چه در رابطه بین کشورهای جهان سوم و متروپل خود را نشان میدهد. آهنگ توسعه اقتصادی مثلا ژاپن یا آلمان با انگلیس برابر نیست. اگر بتوان برای دهه ۱۹۸۰ در تاریخ نامی داد، باید آنرا دهه "رقابت هار" یعنی شدیدترین دهه گسترش ناموزونی لقب داد. همچنین اگر ناموزونی در بین جهان سوم و کشورهای متروپل، که بعد از جنگ جهانی دوم حدود ۱ به ۶ بود باید گفت که این ناموزونی و عدم

در پاسخ خود به رفیق آهانگر در بولتن مباحثات به این موضوع پرداخته‌ام و در اینجا فقط به یادآوری نکاتی اکتفا میکنم. اولاً سرمایه را با درهم شکستن نظام سرمایه‌داری میتوان تحت کنترل درآورد و نه باحفظ آن، ثانیاً این شعار قدرت دولتی را دور میزند، زیرا جنبش‌کارگری فقط بعد از تصرف قدرت سیاسی است که میتواند بر سرمایه و نگاههای اقتصادی و تولیدی اعمال کنترل کند. حال آنکه رفقای " طرفدار انقلاب جهانی " از یکطرف میخواهند نظام سرمایه‌داری را بشیوه دمکراتیک حفظ کرده، و نیز از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر پرهیز شود، و از طرف دیگر سرمایه را تحت کنترل کارگری درآورند. کنترل کارگری بدون درهم شکستن سرمایه‌داری و تصرف قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر نه تنها در یک کشور جهان سوم، بلکه در هیچ کشوری از کشورهای متروپول نیز نه عملی است و نه تاکنون پیاده شده است. حتی درکشورهاییکه " جمهوری دمکراتیک بورژوازی " بمفهوم واقعی کلمه بوده‌اند و در آنجاها، هم جنبش‌کارگری سازمان یافته‌ای وجود داشته و احزاب کمونیست نیز در ساختار دولتی مشارکت داشته‌اند، نظیر فرانسه، کنترل کارگری نه مورد اجرا گذاشته شده است و نه اینکه یک شعار عملی بوده است. حال وضع این " کنترل کارگری " در یک کشور جهان سوم که در آن نه طبقه کارگر باندازه کافی سازمان یافته است و نه قدرت سیاسی را بدست گرفته است، تکلیف کاملاً روشن است. اهم این اعمال کنترل از کجاست؟ بر پایه کدام پشتوانه قدرتی این اعمال کنترل انجام میگیرد؟ و اگر کارفرمایانی با این اعمال کنترل مخالفت کردند و این " جمهوری دمکراتیک بورژوازی " بنا به خصلت بورژوازی خود جانب بورژواها و کارفرمایان را گرفت بر سر این " کنترل کارگری " چه خواهد آمد، و اگر پلیس ضد شورش خود را سراغ این کارگران و کارکنان کنترل کننده فرستاد، تکلیف این کلمه " دمکراتیک " در جمهوری بورژوازی چه خواهد شد؟ حقیقت اینستکه شعار " کنترل کارگری " بدون پشتوانه قدرت سیاسی طبقه کارگر، یک بزک کاملاً تقلبی است که متأسفانه فقط کارگران را ممکن است رنگ کند. ثالثاً با گرایش سرمایه‌داری جهانی در این مقطع که می‌خواهد سرمایه نه تنها از " کنترل کارگری " - کسه هوگز وجود نداشته - بلکه از کنترل خود دولت بورژوازی نیز بگریزد، کاملاً در تناقض است.

به اعتقاد من، این دو نتیجه‌گیری اثباتی رفقای طرفدار " انقلاب جهانی " که با تکیه بر مفروضات پیش گفته بعمل آمده است، نه عملی است و نه پایه واقعی دارد، و تنها میتواند بر اغتشاش ذهنی بعضی از افراد دامن زند و نه بیشتر!

شهریور ماه ۷۰

درنگوش ۰۰۰

د نیاله از صفحه ۹

میدهد، به سمت نظام " قبیله‌ای " سوسیالیستی راه سیرده است؟ آیا این " سوسیالیسم " چه چیزی به مردم میرساند که سرمایه‌داری وحشی نمیرساند؟ [والخ و بقول ر. برهان شب دراز است و قلند بیدار. بنابراین اکنون که ر. برهان وارد جنگ‌نگنظری شده است و برای اینکه در این جنگ واقعا تیز باشد و برای اینکه از دل حشها و ایده‌ها بش دست‌افزارهای مطمئنی برای رزمهای آینده پرولتاریا و لگدمال شدگان ساخته شود، قبل از هر چیز لازم است که همه ما با آموخته‌هایمان و با دنده‌ها و کوشهای باز و با ذهن آماده پذیرش نظرات دیگر و با سعه صدر و حوصله در مقابل مخالفان وارد شویم و کلیشه‌ها و محفوظات را که بار سنگین و بی حاصلی اند یکبار به دور ریزیم، زیرا این قانون زندگی است که حشو و زواید پوسته‌ها محکوم به زوال اند و بقسول مولوی: چون بفرزاید می‌توفیق‌را قدرت می‌بشکند ابرق‌را! ۲۰ جولای ۹۱]

شکست. بورژوازی خود بزرگترین مانع دمکراسی در ایران و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان سوم است و بدون درگیری جدی با بورژوازی، پیاده‌کردن دمکراسی بورژوازی نیز غیر ممکن است، زیرا بورژوازی خود منشاء اصلی دمکراسی است و درست بر اساس همان دلایلی که خود شما برای غیر ممکن دانستن سوسیالیسم می‌شمارید، دمکراسی بورژوازی نیز غیر ممکن میگردد، زیرا " بورژوازی در برابر درگیری با واحدهای خود، واکنش نشان میدهد و دمکراسی بورژوازی را دچار خفگی میکند. حتی برای داشتن یک دمکراسی بورژوازی باید بیک جنگ طبقاتی جدی با بورژوازی پرداخت. آن تعادل لیبرالی موجود در کشورهای متروپول که تداوم دمکراسی بورژوازی را امکانپذیر ساخته است، و لا محمول جنگهای طبقاتی در چند صد سال اخیر است، ثانیاً از یک پایه اقتصادی برخوردار است که کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری فاقد آنند. یکی از پایه‌های تعادل لیبرالی نسبتاً پایدار در کشورهای متروپول را جنبش کارگری تشکیل میدهد که آنقدر قوی نیست که براندازی بورژوازی را سازمان دهد و آنقدر نیرو دارد که رفرمهای را تحمیل کند. لیکن در جهان سوم، نه احزاب سوسیال دمکرات و نه جنبش کارگری رفرمیست میتوانند در یک دور طولانی وجود داشته باشد، از اینر و طرفداری از چنین آلترناتیوهای نه بطرف سوسیال دمکراسی، بلکه بطرف لیبرال - لیسم بورژوازی که در دهه اخیر خود را بصورت نتولیبرالیسم یا فوق‌لیبرالیسم ظاهر ساخته است، باید عقب نشینی کند، و اولین هدف فوق لیبرالیسم حمله به دمکراسی و دست‌آوردهای تاریخی طبقه کارگر و کل جامعه است. بنابراین " آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی " عملاً ضد خود یعنی " آلترناتیو ضد دمکراتیک بورژوازی " را با خود حمل میکند. رفقای عزیز نمیتوان یک بام و دو هوا داشت. اگر میگوئید که " انتگراسیون " هست و اقتصاد جهان شدت بهم تنیده است و در آن " ارگانهای فراملیتی، از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و غیره... نیروی سرمایه‌بین‌المللی را تقویت میکنند، " فراموش نباید کنید که همین " ارگانها " برای این " آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی " شما برنامه‌های ضد دمکراتیک ریاضت اقتصادی و حمله به حقوق اجتماعی از جمله، حمله به حقوق سندیکای کارگران بهداشت و آموزش و غیره را تحمیل خواهند کرد. در اینصورت از آن " آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی " شما چه چیزی باقی خواهد ماند؟ رفیق آلیاری آنقدر سعه صدر نشان میدهد که فکر میکند حتی با وجود عقب‌نشینی طبقه کارگر از دولت، مرحله‌ای از انقلاب را با موفقیت پشت سر گذاشته و " حاصل این پیروزی، تثبیت دمکراسی و آزادیهای سیاسی و پی‌ریزی جامعه مدنی میباشد. " گرایش موجود در دنیای سرمایه‌داری، خلاف این دیدگاه را بشکل عربانی به نمایش گذاشته است. دهسالی که پشت سر گذاشته‌ایم با حمله سرمایه‌به حقوق اجتماعی توده‌های مردم و جنگ عقب‌نشینی طبقه کارگر - (و نه همچنان پیش‌میرود) - در مجموع با ارتجاعیت بیشتر سرمایه‌داری مشخص میگردد، این گرایش در جهان سوم اشکال خشنتری داشته است. نکته مهم دیگری را که باید یادآوری کرد، اینستکه اقتصاد سرمایه‌داری در عصر بعد فوردیسم بسر میرود. مختصه عصر فوردیسم که از دهه‌های آغازین قرن بیستم شروع میشود، این بود که بکنوع صلح طبقاتی را الزامی می‌ساخت. از اینرو دولتهای سرمایه‌داری عمدتاً دولتهای " کورپرات " بودند و مثلاً " سندیکا - کارفرما - دولت " در این رابطه بوجود آمد. از آغاز دهه ۱۹۸۰ به اینسو این وفاق شکسته است و سرمایه به تعرض علیه طبقه کارگر و مردم پرداخته است. اگر شعار دولتهای کورپرات عصر فوردیسم، همکاری و صلح طبقاتی بود شعار دوره جدید، " رقابت " یعنی شعار اعلام جنگ، و برنامه " ریاضت " برای میلیونها مردم است، و دولتهای سرمایه‌داری به ابزاری از مصالح این جنگ " رقابتی " تبدیل شده‌اند. بنابراین حتی افقهای جهانی نیز برای " آلترناتیو دمکراتیک بورژوازی " بسته شده است. در مجموع این شعار فاقد هرگونه پایه عینی است و اگر در عمل پیاده شود، چیزی جز " آلترناتیو تاجری " آنهم از نوع جهان سومی آن از آب درنخواهد آمد.

۶- کنترل کارگری. کنترل کارگری بر سرمایه که از طرف رفقای طرفدار " انقلاب جهانی " بعنوان " هدف اصلی جنبش کارگری در مقطع کنونی " اعلام شده است، بیشتر شبهه فیلمهای وسترن است: پرزرق و برق اما توخالی. من

نقد پیش نویس کمیسیون اساسنامه و پیشنهاد یک پیش نویس دیگر

توضیح لازم

خودم را موظف میدانم به خوانندگان عزیز توضیح دهم که چرا با اینکه همیشه طرفدار کوتاه نویسی هستم، و بویژه در شرائطی که نه نوشته‌های طولانی طالبی دارد و نه غالباً فرصت کافی برای خواندن مطالب حجیم در کسی هست، اجازه نوشته‌ای با این حجم زیاد و خسته کننده را به خود داده‌ام.

علت این است که اساسنامه یکی از دو سند پایه‌ای سازمان خواهد بود و من با مطالعه پیش نویس تهیه شده در کمیسیون اساسنامه و مشاهده اشکالات ریز و درشت در آن به این نتیجه رسیدم که اولاً باید پیش نویس دیگری بجای آن ارائه داد؛ و ثانیاً باید اشکالات پیش نویس کمیسیون را تشریح کرد و دلائل پیشنهادات جایگزین را توضیح داد تا منطق این جایگزینی روشن شود.

من میتوانستم از نقد پیش نویس کمیسیون و از توضیح دلائل خودم برای پیشنهادات جایگزین چشم پوشی کنم و فقط مواد پیشنهادی خود را بصورت یک پیش نویس جداگانه عرضه کنم. این عمل، هم کار مرا ساده تر میکرد و هم کار خواننده را. ولی من نقد تفصیلی پیش نویس کمیسیون و تشریح جزء به جزء مسائل را از آن جهت ضروری دانسته‌ام که ما تاکنون یک بحث جدی درباره اساسنامه نداشته‌ایم و جدی ترین بحث اساسنامه‌ای در بین ما از بحث روی "مشروط یا نامشروط بودن بحث علنی" فرا تر نرفته - و همین بحث نیز منتزع از کلیت اساسنامه صورت گرفته

است. در حالیکه بحثهای برنامه‌ای و یا مربوط به تاکتیکها در سازمان از ابتدا ای تاسیس آن تا به امروز همواره بسیار داغ و رایج بوده و شدت طرفدار داشته، نسبت به اساسنامه همیشه نوعی بی توجهی و بی تفاوتی حاکم بوده است. من این امر را از مضمون اساسنامه‌های موجود جدا نمیدانم؛ مضمونی که اساساً در پیش نویس کمیسیون هم تکرار شده است. من سعی کرده‌ام اشکالات چینی اساسنامه‌ای را در حد امکان روشن کنم و نشان دهم که چرا اینگونه اساسنامه‌ها فقط بدرود تصویب شدن و خاک خوردن میخورند و در عمل بکار نمیآیند. البته اساسنامه‌ای که بود نبودش در عمل یکسان باشد، بحثی را هم بر نمی‌انگیزد.

بهرحال من فکر میکنم اگر بخواهیم اساسنامه‌ای داشته باشیم که حقیقتاً اجرا شدنی باشد و اجرا هم بشود - اساسنامه‌ای که مجموعه‌ای از کلی گوییهایی مبهم و دو پهلو و متناقض نباشد - باید بحث اساسنامه‌ای را جدی بگیریم.

من توصیه میکنم کلیه رفقا مبحث اساسنامه را هم مثل برنامه جدی بگیرند و از آن سرسری نگذرند.

کسانی هم که بهرحال علاقه یا فرصت کافی برای مطالعه این نوشته حجیم ندارند، میتوانند فقط به مطالعه پیش نویس اساسنامه پیشنهادی من، اکتفا کنند.

شهریور ماه ۷۰

۱- معرفی سازمان

- عنوان "مقدمه" که در ابتدا آمده است، نه با حجم دوسطری مطالب تناسب دارد، و نه با مضمون آن که در حقیقت شناسنامه سازمان است. این عنوان باید با عبارت "هویت سازمان" عوض شود و ماده اول را به خود اختصاص دهد.

- لازم است که برای معرفی هویت سازمان، در برنامه و اساسنامه بیسان کاملاً یکسانی بکار رود. پیشنهاد میکنم جمله‌ای که در شماره ۴ پیش نویس برنامه بکار رفته عیناً در اساسنامه هم آورده شود:

ماده ۱ - "سازمان کارگران انقلابی ایران (راهکارگر) - از این پس در این سند "سازمان" - سازمانی کمونیستی است که برای برانداختن سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم مبارزه میکند."

- نه تنها لزومی ندارد که تعریف هویت سازمان، خارج از متن اساسنامه و مثلاً تحت عنوان مقدمه بیاید، بلکه ضروری است که یکی از ارکان اصلی اساسنامه تلقی شود؛ چرا که این آن حلقه اتصال اساسنامه با برنامه است که پیوند اساسنامه و برنامه؛ رابطه وسیله با هدف؛ و ضرورت پایبندی به چینی هدفی را در پذیرش این اساسنامه نشان میدهد. به این دلیل باید ماده اول اساسنامه به تعریف هویت سازمان اختصاص داده شود.

۲- عضو و عضویت

- زیر عنوان "تعریف عضو" (ماده ۱) آمده است: "کسانی میتوانند به عضویت سازمان ... پذیرفته شوند که واجد شرایط زیر باشند: ..."

به این ترتیب معلوم نیست که غرض از ماده ۱، تعریف عضو است یا شرایط عضویت. مطابق این ماده، کسانی را میتوان به عضویت پذیرفت که در یکی از تشکیلاتهای سازمان شرکت دارند و حق عضویت میپردازند! در حالیکه شرکت در یکی از تشکیلاتهای سازمان و پرداخت حق عضویت زمانی است که شخص به عضویت پذیرفته شده است و نه از شرایط پذیرفته شدن. به عضویت این بیان نادرست که (قطعاً ناشی از بی دقتی بوده) باید اصلاح شود و ماده ۲ عضو را تعریف کند.

در این ماده، بهتر است بندهای سه گانه الف و ب و ج در هم ادغام شوند تا یکپارچگی و تفکیک ناپذیری شان ملموس تر شود. با آن اصلاح و این ادغام، ماده ۱ پیش نویس بصورت زیر درمیآید:

"ماده ۲ - عضو سازمان کسی است که در یکی از تشکیلاتهای آن سازماندهی شده و با رعایت اساسنامه سازمان، برای تحقق برنامه سازمان فعالیت میکند و حق عضویت میپردازد."

اگر دقت شود، مضمون این ماده با سه بند ماده ۱ پیش نویس تفاوت دارد. جایکه ۲ بند از ۳ بند مذکور بر پذیرش برنامه و اساسنامه و شرکت در یکی از تشکیلاتها تاکید دارد (و اینها میتوانند شرط پذیرش عضویت باشند)، ماده جایگزین، نه بر صرف پذیرش و شرکت، بلکه بر رعایت اساسنامه در عمل و بر فعالیت در راه تحقق برنامه تاکید دارد. من فکر میکنم این تعریف از عضو باید علاوه بر شرایط پذیرش عضویت و بطور جداگانه در اساسنامه بیاید زیرا پذیرش برنامه و اساسنامه و تعهد به پرداخت حق عضویت که برای پذیرش عضویت کافی است، بخودی خود برای دوام عضویت کافی نیست. بنابه تجربه، در یک سازمان مسئله همواره فقط بدین صورت پیش نمیآید که چه کسی حق ورود به تشکیلات را دارد، بلکه به اینصورت هم پیش میآید که چه کسی حق ماندن در تشکیلات را دارد. در این مورد بهیچوجه نباید موضوع تنبیهات انضباطی را با این مسئله

مربوط و مخلوط کرد. کسی که عضو سازمان است و عضویتش بهیچوجه زیر سؤال نرفته، ممکن است از انضباط تشکیلاتی نخطی کند ولی این امر اساسی عضویت او را منتفی نمیکند. حتی اگر تنبیه تشکیلاتی او اخراج باشد، باز موضوع تنبیه مربوط میشود. اما صحبت از شرائطی است که فردی شرایط اصلی عضو بودنش را از دست میدهد. روشن بودن این شرایط در اساسنامه در یک ماده مجزا کاملاً لازم است. ماده پیشنهادی که عضو (و نه شرایط پذیرش وی را) بیان میکند، روشن میسازد که هرگاه عضو در عمل اساسنامه را رعایت نکند؛ در عمل فعال نباشد، و یا حق عضویتش را نپردازد، خود بخود دیگر عضو شناخته نمیشود (و این البته هیچ ربطی به تنبیه یا اخراج ندارد). این تعریف، از لحاظ ترسیم مرز عضو و هوادار هم ضروری است.

بعد از تعریف عضو، میتوان شرایط عمومی عضویت را مطرح کرد و در اینجا است که میتوان از ماده یک پیش نویس استفاده کرد:

"شرایط عمومی عضویت"

"ماده ۳ - کسی میتواند به عضویت سازمان پذیرفته شود که:

الف - برنامه و اساسنامه سازمان را بپذیرد؛

ب - حاضر به شرکت شخصی در یکی از تشکیلاتهای سازمان باشد؛

نمی‌توان در مورد يك جمع فقط به پذیرش برنامه و اساسنامه اکتفا کرد. x و بالاخره تبصره ۲ بند ۸ است که افزودن آنرا هم به بخش روال عضوگیری لازم دیده ام.

بعد از روال عضوگیری، میتوان به ماده ۲ پیش نویس کمیسیون که تحت عنوان "وظائف عضو" آمده است، پرداخت. در این رابطه من در وهله اول پیشنهاد میکنم که این عنوان با عنوان "تعهدات عضو" عوض شود، زیرا ا وظائف عضو عبارتند از سهم عملی هر عضو در تقسیم کار تشکیلاتی برای پیشبرد برنامه و فعالیتهای جاری سازمان؛ و البته این وظائف، هم متغیراند و هم از عضو تا به عضو، تفاوت دارند. حال آنکه آنچه مورد نظر کمیسیون اساسنامه بود ه است، ابتدا از جنس وظائف نیست، بلکه تعهداتی است عمومی و تغییرناپذیر، و مستقل از تقسیم کار تشکیلاتی. بعبارت دیگر، وظائف عضو، ناظر بر اجرای برنامه‌اند و تعهدات عضو، ناظر بر اجرای اساسنامه.

و اما در مورد ماده ۲ پیش نویس و ۶ بند (الف تا و) آن:

بند "الف" میگوید که عضو موظف است که "انضباط سازمانی را رعایت نماید، در زندگی سیاسی سازمان فعالانه شرکت کند و سیاستها و تصمیمات تشکیلاتی را به اجرا بگذارد."

"انضباط سازمانی" بطور مشخص یعنی چه؟ یا باید معنی این انضباط در خود پیش نویس بطور روشن مشخص میشد، یا تفسیر انضباط سازمانی عملاً آزاد خواهد بود و این بند اساسنامه نه فقط مشکلی را حل نخواهد کرد، بلکه متضاد با تکلیفی‌ها و خودسری‌ها و خودرایی‌ها خواهد بود. تعریف مشخص انضباط سازمانی باید چنان روشن باشد که از یکطرف در هیچ موردی نتوان عضو را بدون استناد اساسنامه‌ای متهم به انضباط شکنی کرد؛ و از طرف دیگر همه کس معنی و محدوده انضباط را بشناسند. من انضباط سازمانی را در جای دیگر تعریف و مشخص خواهم کرد و فعلاً به نقد ماده ۲ پیش نویس ادامه میدهم.

در بند الف همین ماده همانطور که دیده میشود صحبت از موظف بودن عضو به شرکت فعالانه در "زندگی سیاسی سازمان" نیز شده است. ابهامی که در مفهوم انضباط سازمانی وجود دارد، به مراتب بیشتر در منظور از "زندگی سیاسی سازمان" هم دیده میشود. عضو باید چه کند که شرکت فعالانه در زندگی سیاسی سازمان باشد؟ و یا اگر چه نکند میتوان بقیه‌اش را گرفت که در زندگی سیاسی سازمان شرکت فعالانه نکرده است؟ اگر به این سؤالات پاسخ‌های روشن وجود دارد، باید همان پاسخ‌های روشن را جایگزین عبارت نامفهوم "زندگی سیاسی سازمان" کرد. بنظر من اگر زندگی سیاسی سازمان را مجموعه فعالیتهای نظری و عملی آن بدانیم، شرکت يك عضو در این زندگی در دو چیز خلاصه میشود: یکی وظائف عملی که در تقسیم کار تشکیلاتی بعهده میگیرد، و دیگری شرکت در تلاشهای فکری سازمان و تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاریها. این قسمت دوم بیش از آنکه مربوط به وظائف یا تعهدات عضو باشد، مربوط به دمکراسی درون تشکیلاتی است. تا بحال نیز همیشه صورت مسئله بصورت ضرورت شرکت دادن اعضا در مسائل فکری، در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاریها مطرح بوده است و نه به این صورت که شرکت آنان در این بخش از زندگی سیاسی سازمان محرز و مسلم است، و فقط لازم است بر لزوم شرکت "فعالانه" تاکید شود. در واقع، موضوع شرکت اعضا در آن بخش از زندگی سیاسی سازمان که به مسائل فکری، تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاریها مربوط میشود، با توجه به موقعیت واقعی این بحث در سازمان ما (و نه فقط در سازمان ما)، فعلاً در "ستون بستانکاری" اعضا جا دارد و باید از محبت وظائف و تعهدات اعضا خارج شود. در نتیجه، آنچه از زندگی سیاسی سازمان باقی ماند، فعالیتهای عملی است؛ و تنها چیزی که در رابطه با این بخش از زندگی سیاسی سازمان میتوان از يك عضو توقع داشت، وظیفه پذیری در تقسیم کار تشکیلاتی و انجام وظائف است. پس درست همین جمله اخیر را باید جایگزین جمله "شرکت فعالانه در زندگی سیاسی سازمان" کرد.

جا دارد به این نکته هم اشاره کنم که گنجاندن دو موضوع مختلف الجنس در يك بند واحد مثل رعایت انضباط سازمانی و شرکت در زندگی سیاسی سازمان منطقی شماره‌گذاری مواد و دسته‌بندی بندها را از بین میبرد و عیناً همینطور است در مورد اختصاص مواد یا بندهای متعدد و جداگانه برای موضوعات متحدالجنس.

ج - حاضر به پرداخت حق عضویت باشد؛

د - دستکم دوتن از اعضای سازمان معرف او باشند و عضوگیری‌اش را توصیه‌کنند؛ همانطور که دیده میشود با ترکیب جمله اول ماده ۴ با سه بند ماده ۲ پیش نویس، شرایط پذیرش، کاملتر بیان میشوند.

در همین قسمت باید مواد زیر به شرایط عضویت اضافه شوند:

"ماده ۴ - عضویت در سازمان، آزادانه و داوطلبانه است."

"ماده ۵ - برای عضویت، تقاضای شخصی داوطلب، و یا اعلام موافقت

کسی که دیگران عضویتش را توصیه کرده باشند، ضروری است."

این مواد، مبانی حقوقی مسئولیت شخصی عضو را در پذیرش برنامه سازمان، در تبعیت از اساسنامه سازمان و در رعایت انضباط سازمانی تشکیلی میدهند و باید به شرایط عمومی عضویت اضافه شوند.

در ضمن لازم است که عنوان "شرایط عضویت"، به "شرایط عمومی عضویت" تبدیل شود زیرا در عمل، علاوه بر شرایط عمومی عضویت، ممکن است سیاست دوره‌ای معینی هم برای عضوگیری به اقتضای ویژگی شرایط، از جانب کمیته مرکزی در نظر گرفته شود.

بعد از شرایط عمومی عضویت، مناسبتر است که روال عضوگیری مطرح شود: روال عضوگیری:

"ماده ۶ - پذیرش عضویت فرد مرتبط با تشکیلات محلی، بوسیله مجمع عمومی واحد پایه، و تأیید آن بوسیله ارکان بالاتر صورت میگیرد."

"ماده ۷ - پذیرش عضویت فرد غیر مرتبط با تشکیلات محلی، و نیز پذیرش احتمالی عضویت مجدد متقاضی مستعفی و یا اخراجی، بوسیله کمیته منطقه‌ای مربوطه و تأیید کمیته مرکزی صورت میگیرد."

"ماده ۸ - قبول تقاضای عضویت دسته جمعی تشکلهای، محافل و گروه‌های کمونیستی در سازمان بشرط پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان، امکانپذیر و در اختیار کمیته مرکزی سازمان است."

تبصره ۱ - در پذیرش دسته جمعی عضویت، اصل آزادانه و داوطلبانه بودن عضویت (ماده ۴) در مورد تک تک افراد جمع، مرعی و مسجل فرض شده؛ تقاضای جمعی برای عضویت بجای تقاضاهای فردی کفایت خواهد کرد؛ و بجای معرفی افراد از جانب دونفر از اعضا، ارائه گزارشی جامع از مشخصات و سوابق جمع مورد نظر هم به کمیته منطقه‌ای و هم به کمیته مرکزی ضرورت خواهد داشت.

تبصره ۲ - وحدت حزبی با هر سازمان کمونیستی از شرایط عضوگیری در این اساسنامه مستثنی بوده در هر مورد مقررات آن توسط کمیته مرکزی تعیین خواهد شد. در هر حال وحدت حزبی با هر سازمانی باید قبلاً توسط کمیته مرکزی به اطلاع کلیه اعضا رسیده و فقط با موافقت اکثریت سازمان عملی گردد."

در مورد چهار ماده اخیر توضیحات زیر را لازم میدانم: x درمقایسه با پیش نویس کمیسیون، شرط معرفی از جانب دوعضو که در اصل ناظر به شرایط عضویت (صلاحیت کاندیدای عضویت) است، از شرایط عضوگیری حذف شده و به شرایط عضویت افزوده شده است. x با توجه به اینکه امکان عضویت جمعی هم وجود دارد که شرایط آن ویژه است، بیان بسیار عام ماده ۴ پیش نویس اصلاح شده و از "عضویت فرد" صحبت شده است. x در همین مورد در پیش نویس گفته شده است که پذیرش عضویت بوسیله "مجمع عمومی واحدهای پایه و تأیید کمیته بالاتر" صورت میگیرد. بدیهی است که پذیرش عضویت هر فرد توسط مجمع عمومی يك واحد پایه صورت میگیرد و نه توسط مجمع عمومی "واحدهای پایه". این نکته نیز اصلاح شده است. x حالت دیگری نیز به حالات احتمالی عضوگیری افزوده شده است که همانا احتمال تقاضای عضویت مجدد از جانب يك عضو سابق (مستعفی یا اخراجی) است. با توجه به اینکه میان این متقاضی و سازمان مشکلی و پیشینه معینی وجود داشته است، عضوگیری مجدد مستلزم بررسی این پیشینه و اطمینان از برطرف شدن موانع عضویت است. این بررسی و تصمیم‌گیری روی آنرا من در صلاحیت کمیته منطقه‌ای و نهایتاً کمیته مرکزی دانسته و بدلیل یکسانی روال، در ماده مربوط به روال عضوگیری فرد غیر مرتبط با تشکیلات محلی (ماده ۷) ادغام کرده‌ام. x در مورد عضویت دسته جمعی، افزودن تبصره ۱ (ماده ۸) را ضروری دانسته‌ام زیرا در حالیکه برای پذیرش عضویت يك فرد که دونفر نیز معرف دارد، یک رشته شرایط قائل میشوند،

تنها چیزی که از قلمرو اخلاق میتوان وارد اساسنامه کرد عبارت است از :
دفاع صادقانه از منافع کارگران و مردم زحمتکش در عمل؛ و رفتاری در روابط
تشکیلاتی و اجتماعی که با داعیه‌های کمونیستی، دمکراتیک و انسانی برنامه
سازمان در تناقض نباشد.

باتوجه به این توضیحات، من ماده ۹ را بشرح زیر جانشین ماده آپیش-
نویس میکنم :
تعهدات عضو

" ماده ۹ - عضو سازمان، متعهد به موارد زیر است :
الف - هشیاری دائمی در قبال پلیس، و توطئه‌ها، جاسوسان و عوامل
نفوذی آن ؛ و گزارش بی درنگ هر چیز مشکوک امنیتی به مسئولان ؛

ب - پرداخت منظم حق عضویت ؛

ج - پذیرش وظیفه در تقسیم کار تشکیلاتی ؛ و انجام وظائف ؛

د - رعایت انضباط سازمانی (ماده ۶۹ این اساسنامه) ؛

ه - محافظت و امانت در قبال اموال سازمان ؛

و - دفاع صادقانه در عمل از منافع و حقوق کارگران ، مردم زحمتکش
و تحت ستم ؛ و داشتن رفتاری در روابط تشکیلاتی و اجتماعی که با داعیه‌های
کمونیستی ، دمکراتیک و انسانی برنامه سازمان در تناقض نباشد ."

بعدا ز این ماده، نوبت به حقوق عضو میرسد . من فکر میکنم عنوان این-
بخش باید " حقوق پایه‌های عضو " باشد ؛ زیرا عنوان " حقوق عضو " میتواند
چنین هم درک شود که عضو هیچ حقوقی بجز آنچه در زیر این عنوان می‌آید، ندارد
- و البته نادرست است .

در بند " الف " ماده ۳ پیش نویس کمیسیون گفته میشود که عضو حق
دارد " در تمام انتخابات ارگانهای سازمانی انتخاب کند و انتخاب شود ."
این فرمولاسیون غلط است . یک عضو نمیتواند در " تمام انتخابات
ارگانهای سازمانی " انتخاب کند و انتخاب شود . مثلا عضو یکی از واحدهای
پایه تشکیلات خارج از کشور نمیتواند در انتخابات برای کمیته کردستان یا
انتخابات سالانه کنفرانس منطقه‌ای آن شرکت کند . یا هیچ عضوی بجز اعضای
کمیته مرکزی نمیتواند در انتخابات هیئت اجرا ئی آن شرکت کند . هر عضوی
فقط میتواند در انتخابات برای مسئولیت یا بوروی واحد پایه خود ؛ برای کمیته
ناحیه، شهر ، یا منطقه خود ؛ برای کنفرانسهای ناحیه‌ای، شهری یا منطقه‌ای
مربوط به واحد پایه خود ؛ برای کنفرانسهای عمومی و سراسری سازمان ؛ برآی
نمایندگی در گنگره و همچنین برای کمیته مرکزی شرکت کند . ولی نمیتواند در
انتخابات واحدهای پایه دیگر، و مسئولیتها یا بوروها یا کنفرانسهای ناحیه ای
شهری یا منطقه‌ای دیگر شرکت کند . دو چیز باید در اساسنامه روشن باشد .
یکی اینکه عضو کلا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارد ؛ دوم اینکه این حق
مقید به آئین‌نامه هر انتخابات معین است . در نتیجه، بند " الف " ماده ۳
پیش‌نویس باید بصورت زیر اصلاح شود :

حقوق پایه‌های عضو

" ماده ۱۰ - عضو سازمان حق دارد ، - الف : در انطباق با آئین‌نامه -
های انتخاباتی سازمان، در انتخابات سازمانی شرکت کند ؛ خود یا هر عضو دیگری
را نامزد کند ؛ و به هر عضو که مایل بود رای دهد ."

بند " ب " پیش نویس در ارتباط با حق بیان عضو ، و اولین بندی است که
بر سر آن در کمیسیون اختلاف نظر وجود داشته است . اختلاف نظر بر سر آن
نست که عضو حق بیان دارد ، بلکه بر سر شرایط برخورداری از این حق است .

همین بحث و اختلاف نظر ، یکبار دیگر در فصل دوم (اصول تشکیلاتی
سازمان) ماده ۱۳ در گرفته است ؛ ماده‌ای که اساسا به بیان شرایط اشکال مباحثه
و انتقاد اختصاص داده شده است ، و جای درست این بحث هم در همین قسمت
است . از اینرو ، هم برای قرار دادن هر موضوعی در جایگاه خود ؛ و هم برای
برهیز از تکرار موضوع واحد ، درست این است که در قسمت حقوق پایه‌های عضو،
فقط به بیان اصل حق اکتفا شود و شرایط (یا بی قید و شرط بودن) آن در همان
فصلی روشن شود که به آن اختصاص داده شده است ؛ کماینکه در مورد حق انتخاب
کردن و انتخاب شدن نیز بهمین روال عمل شده و از شرایط آن در فصل و سواد
دیگری صحبت شده است . آنچه در این بند می‌آید ، در حقیقت همان بخش از
شرکت عضو در زندگی سیاسی سازمان است که قبلا از آن بعنوان حق عضو برای
شرکت در فعالیت فکری ، تصمیم گیری و سیاست گذاری سازمان یاد کردیم . این
بند باید بصورت زیر بیان شود : عضو سازمان حق دارد : (ماده ۱۰ -)

این هر دو شکل نادرست تنظیم مواد و بندها گاه در پیش‌نویس دیده میشود که
من لزومی به اشاره به آنها در هر مورد نمی‌بینم و طبیعا در تنظیم مجدد مواد و بندها
منطق دسته‌بندی را رعایت خواهم کرد .

در ادامه ماده ۲ ، در بند " ب " آمده است که عضو موظف است " در بالا
بردن آگاهی کمونیستی خود و هم‌زمانش بکوشد " - من همانقدر که طرفدار بالا
رفتن آگاهی کمونیستی همه اعضا سازمان هستم ، طرفدار حذف این بند از
اساسنامه هم هستم ، زیرا فاقد هر نوع ارزش عملی و تضمین اجرایی است . اولاً -
بالا بردن آگاهی کمونیستی اعضا سازمان، نه وظیفه همه اعضا ، بلکه وظیفه
مروجین سازمان است . ثانیاً - خودآموزی اعضا - که بسیار مثبت است - فقط
میتواند توصیه شود ولی نمیتواند بوظیفه‌های اساسنامه‌ای تلقی شود . ثالثاً - در عمل
هیچ پیمانها حد نصابی وجود ندارد که بکمل آن بتوان کوشش اعضا را در بالا بردن
آگاهی کمونیستی خود و هم‌زمانشان اندازه گرفت و مثلا عضوی را بخاطر آنکه
تلاش لازم را نکرده است ، مورد تنبیه قرار داد . رابعاً - چگونه میتوان کارگر
کم خوانده‌ای را بخاطر بالا نبردن آگاهی کمونیستی هم‌زم روشنفکر و کتابخوانش
به تخطی از وظیفه تشکیلاتی متهم ساخت ؟ پس بند " ب " ماده ۲ باید بکلی
حذف شود .

در بند " ج " این ماده، عضو موظف شده است که " مبلغ اهداف سازمان
باشد و در تقویت و گسترش پیوندهای سازمان با طبقه کارگر و اقشار زحمتکش در دم
تلاش کند ."

در بند " د " نیز گفته شده است : " در جلب و جذب افراد و اعضای جدید
به سازمان بکوشد ."

بند " د " زائد است و باید حذف شود ، چون : اولاً - جلب و جذب افراد
جدید به سازمان، نتیجه بند " ج " است و نه وظیفه‌ای جدا از آن . ثانیاً -
تلاش برای جلب و جذب، چیزی جز همان تبلیغ نیست که در بند " ج " آمد .
ثالثاً - معیاری قابل سنجش برای کوشش در جلب و جذب افراد جدید به
سازمان وجود ندارد تا بر اساس آن بتوان کوشش افراد را درجه بندی کرد .
ثالثاً - اگر معیار موفقیت در این کوشش ، جذب افراد جدید معرفی آنها بر ای
عضوگیری است، چنین موفقیتی ممکن است برای بسیاری از اعضا بهر دلیل
هرگز پیش نیاید .

و اما در مورد بند " ج " ، باید بجای " مبلغ اهداف سازمان " ، " مبلغ
برنامه سازمان " را گذاشت که البته متضمن اهداف سازمان هم هست . اگر منظور
از تلاش در " تقویت و گسترش پیوندهای سازمان با طبقه کارگر و اقشار زحمتکش
مردم " ، تماس گرفتن و رابطه مستقیم و ابتکاری اعضا با کارگران و مردم زحمتکش
نباشد (که اگر باشد ربطی به اساسنامه ندارد) این تلاش بعنوان وظیفه عمومی
اعضا به طرق و شیوه‌های مختلف مستقیم یا غیر مستقیم میتواند صورت گیرند
در هر حال اولاً منوط به سیاستهای سازمان است، و ثانیاً بلحاظ اجرایی در وظائف
تشکیلاتی هر عضو معنی می‌یابد . چون این وظیفه مثل دیگر وظائف تشکیلاتی در
ماده پیشنهادی من (وظیفه‌پذیری در تقسیم کار تشکیلاتی و انجام وظائف)
مستتر است ، حذف آنرا لازم میدانم .

ماده " ه " ، عضو را موظف مبداند که " حافظ اسرار ، اسناد و اموال
سازمان باشد ."

هم‌ارز آمدن امنیت سازمان با اموال آن، اهمیت حیاتی امنیت رابه سطح
ارزش اموال تنزل داده است . ایندو را باید از هم جدا کرد .

در آنچه به تعهدات امنیتی عضو مربوط میشود ، موضوع به حفظ اسرار
و اسناد نباید خلاصه شود . مبارزه با رژیم سرکوبگر چون جمهوری اسلامی، به
هشیاری دائمی در مقابل پلیس و توطئه‌های آن، هشیاری در مقابل عوامل نفوذی
و جاسوسان، و گزارش فوری هر امر مشکوک امنیتی به مسئولان را طلب میکند .
این تعهد باید بند مستقلی را بخود اختصاص دهد . از طرف دیگر بگوشه
ضوابط امنیتی هم وجود دارند که رعایت آنها جزو موارد انضباط سازمانی به
حساب می‌آید و در ماده مربوط به انضباط سازمانی باید ذکر شوند .

بند " و " ماده ۲ ، وظیفه عضو مبداند که " از مباردت به هر عمل مضر
و مغایر با حیثیت سازمان بپرهیزد " . در اینجا نیز مبهم گوئی شده است .
معلوم نیست اعمال مضر و مغایر با حیثیت سازمان کدامند و چه کسی مضر و مغایر
بودن اعمال اعضا را تشخیص خواهد داد . بسته به درکها و معیارهای مختلف
تفسیرهای مختلفی بوجود خواهد آمد و همه به داور اخلاقی و منتقد خصوصیات
و خصلتهای یکدیگر تبدیل خواهند شد .

حق کامل لغو تصمیمات تشکیلاتی و ارگانهای پائینتر (حق بی قید و شرط و تو) باشد و آنها هم درست موظف به تبعیت از ارگان بالاتر باشند، در آن صورت خودمختاری آنها چگونه قابل پیاده شدن است؟ بدیهی است که در تقاضای تناقضی که در این بین پیش میآید، بر حسب اصل تبعیت ارگان پائینتر از ارگان بالاتر، اولویت با حق و تو است و حق خودمختاری قربانی میشود. اصلی که در تقابل با اصلی دیگر قرار گیرد و توسط آن نفی شود، دیگر اصل بحساب نمیآید.

من فکر میکنم کلید حل این مشکلات و راه جلوگیری از تناقضات و تقابلات عملی بین این اصول، ترسیم حدود و مرزهای هر يك از آنهاست. هر جا که یکی از این اصول بصورت کلی و نامشروط طرح شده باشد خواه ناخواه اصول دیگری را که شرط و شروطی برای آنها گذاشته شده زیر خواهند گرفت. مثال روشن این مشکل، موردی است که اخیراً از آن یاد کردم و در طرح اساسنامه هم بطور با رزی به چشم میخورد. در بند "د" ماده ۱۲، خودمختاری تمام تشکیلاتی سازمان به مسائل داخلی و محلی خود مشروط شده است، ولی در ماده "الف"، تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر، و در بند "ب" تبعیت اقلیت از اکثریت بدون قید هیچ شرطی مطرح شده؛ و مفهوم "رهبری" نیز که در بند "ج" ماده ۱۲ و نیز در ماده ۲۵ و بند "ب" آن و همچنین در ماده ۲۳ مطرح شده بکلی مسکوت مانده است. محتاج به اثبات نیست که اصل مشروط خودمختاری در رابطه با اصول نامشروط و مطلق "رهبری"، "تبعیت از ارگان بالاتر" و "تبعیت از اکثریت" به اصلی در عمل بی اعتبار تبدیل میشود. پس باید فصل مشترک ها و مرزهای این مفاهیم را ترسیم کرد.

در قسمت اول بند "ب" ماده ۱۲ طرح اساسنامه آمده است: "تبعیت فرد از تصمیمات و سیاستهای سازمان..."

بسیار ضروری است که در پایان بند "الف"، تصریحی باید که منظور از "سیاستها و تصمیمات سازمانی" را صراحت دهد تا مبدا ابهام در این مورد در مواردی به تبعیت فرد یا اقلیت از نظرات و تفسیرهای غیر رسمی و تصویب نشده نیز تسری داده شود. این تصریح بنظر من باید چنین باشد:

"تصریح - سیاستها و تصمیماتی که توسط کنگره ها یا کنفرانسهای عمومی یا پلنومهای کمیته مرکزی یا هیئت اجرایی کمیته مرکزی به تصویب رسیده و از طریق دبیرخانه کمیته مرکزی و یا نشریه ارگان مرکزی یا رادیوی مرکزی سازمان ابلاغ و اعلام شده باشند، سیاستها و تصمیمات سازمان تلقی میشوند. موضع گیریهای بدون امضا در نشریه ارگان مرکزی، و نیز اطلاعیهها و اعلامیهها و اوراق امضای هر يك از ارگانهای نامبرده در بالا و یا با آرم و امضای سازمان نیز مواضع رسمی سازمان تلقی میشوند."

در قسمت دوم بند "الف" ماده ۱۲ آمده است: "...تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر..."

این تبعیت چون بصورت مطلق مطرح شده، سیستم فرماندهی را به ذهن متبادر میکند؛ سیستمی که در آن از یکسو فرمان و دستور تشکیلاتی عمل میکند و از سوی حق نامحدود ارگان بالاتر برای و تو وجود دارد. که اگر چنین باشد نه خود مختاری ارگانها عملی میشود؛ نه انتخابات از بالا مجالی به انتخابات ارگانها میدهد. اگر چه فرمولهایی مثل "تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر" یا "تبعیت اقلیت از اکثریت" از لنین اقتباس شده اند ولی تحقیق آنها برای پرهیز از سوء تعبیرها شیکه در عمل توسط احزاب کمونیست صورت گرفته است، الزامی است و گرنه از سانترالیسم دمکراتیک چیزی جز سانترالیسم بوروکراتیک باقی نماند. بدون تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر، سانترالیسم امکان ناپذیر میشود و بدون خودمختاری آنها و حق انتخاباتشان، دموکراسی از بین میرود. ایندو یکدیگر را مشروط میکنند و لاجرم فصل مشترکی دارند. تبعیت ارگان پائینتر از ارگان بالاتر فقط باید محدود به زمینههایی باشد که بیرون از خودمختاری تعریف شده و حقوق اساسنامه ای ارگان پائینتر است. این زمینهها عبارتند از آندسته از مصوبات مجامع بالاتر تصمیم گیری و مصوبات ارگانهای رهبری بالاتر که نسبت به سیاستهای محلی و منطقه ای جنبه ای عامتر و فرا گیرتر دارند و خطوط راهنمای عمومی برای کلیه تشکیلاتی تابعه محسوب میشوند. مثلاً وقتی کمیته مرکزی سیاست ائتلافی معینی را در رابطه با حزب مفروضی به تصویب رساند و به تصمیم سازمانی تبدیل میکند، کمیته شهر معینی حق ندارد باستناد خودمختاری محلی، با

"ب" طبق ضوابط اساسنامه ای در مباحثات تئوریک؛ و مربوط به برنامه و اساسنامه؛ و مربوط به سیاستها و سیاستگذاریهای سازمان شرکت کند؛ در تصمیم گیریها رای دهد؛ و انتقادات خود را از اعضا، از مسئولین، از ارگانها و از تصمیمات ابراز کند."

در مورد بندهای "ج"، "د"، "ه" ماده ۳ پیش نویسی ملاحظات خاصی ندارد. منتهی معتقدم که لازم است بند دیگری هم به شرح زیر به ماده مورد بحث افزوده شود: عضو سازمان حق دارد...

بند "و" - خود را برای تصدی هر مسئولیتی کاندیدا کند؛ یا از کاندید شدن به مسئولیت معینی امتناع کند؛ تعویض و وظائف و مسئولیتهای تشکیلاتی با تغییر واحد پایه یا محل جغرافیایی فعالیتش را تقاضا کند؛ و نیز حق دارد هر زمان که اراده کرد از عضویت در سازمان استعفا دهد.

من در همینجا فصل پیشنهادی خود را در رابطه با عضو و عضویت - به پایان میبرم، با این توضیح که در پیش نویس کمیسیون بلافاصله در ادامه مواضع مربوط به عضو و عضویت و بعنوان ماده ای از فصل عضویت، ضوابط انضباطی (درواقع، تنبیهات انضباطی) آمده است. من اینکار را نامربوط میدانم و پیشنهاد میکنم این موضوعات بکلی از فصل عضویت تفکیک شوند. از طرف دیگر منطقی تر و مناسبتر میدانم که بعد از فصل عضویت، بجای اصول تشکیلاتی ساختار تشکیلاتی بیاید که سازمانیابی اعضا را نشان میدهد. اما من ناچارم در اینجا به بحث روی فصل اصول تشکیلاتی تقدم قائل شوم، چون این اصول باید در ساختار تشکیلاتی و کارکرد آن منعکس و مجسم شوند و بحث روی ساختار و کارکرد آن مستلزم حل مقدماتی پاره ای از مسائل مربوط به اصول تشکیلاتی، و به عبارت دیگر، يك تامل جدی روی مقوله سانترالیسم دمکراتیک است.

۳- اصول تشکیلاتی

- بین عنوان فصل دوم و متن ماده ۱۲ تناسب کمی برقرار نیست. در عنوان بصورت جمع، عبارت اصول تشکیلاتی آمده؛ ولی در زیر این عنوان فقط يك اصل تشکیلاتی منفرد (که موازین متعددهش بر شمرده شده اند) ذکر شده است. بنظر من هر يك از آنچه که به آنها موازین سانترالیسم دمکراتیک لقب داده شده است، ارزش و کارکرد يك اصل تشکیلاتی را دارد و باید اصول تشکیلاتی در نظر گرفته شود و بالطبع، سانترالیسم دمکراتیک را که در برگیرنده جمیع این اصول است، باید اصل اساسی تشکیلاتی نامید.

اما آنچه در این فصل مورد نظر من است، ضرورت روشن شدن معنای مفاهیمی است که در آن بکار رفته است. اصرار من بر این نیست که این معانی الزماً در متن اساسنامه ذکر شوند یا تعریفی از این مفاهیم در خود اساسنامه آورده شود. بلکه در درجه اول اهمیت دارد که لااقل در مباحثات کنگره، درک مسا از سانترالیسم دمکراتیک و اجزا آن روشن شود و در درجه دوم ضرورت دارد که این درک، در ساختار و کارکرد تشکیلاتی - بایهتر است بگویم در وظائف و اختیارات سازمانها و ارگانها - انعکاس روشنی بیابد. در این زمینه از یکطرف باید از مفاهیمی چون "سانترالیسم"، "تبعیت" (فرد از سازمان؛ ارگان پائین از ارگان بالا؛ اقلیت از اکثریت)؛ "رهبری" و "خودمختاری" تعاریفی صریح و روشن ارائه شود زیرا جای تفسیرات مختلف از آنها باز است؛ و از سوی دیگر باید بر پایه این تعاریف، درک ما از جامعیت آنها، یعنی از سانترالیسم دمکراتیک (که ایضا جای تفسیرات مختلف از آن باز است) با صراحت و شفافیت کافی روشن گردد. نه تنها امروزه در نتیجه بحران احزاب کمونیست مفهوسوم سانترالیسم دمکراتیک مورد بازبینی همگانی قرار گرفته و بویژه چپهای نادر و لیبرال شده برای توجیه حذف آن از اساسنامه های خود مفاهیمی را به آن نسبت میدهند که گویا جز استبداد درون سازمانی چیزی نیست؛ بلکه تجربه سازمان ما هم گواه آن است که درک روشن و توافق شده ای از سانترالیسم دمکراتیک نداشته ایم و علیرغم تاکیدات مکرر چندین ساله مان بر ضرورت پیاده شدن اجزای آن (و برای نمونه خودمختاری ارگانها) همواره از وجود "فوق سانترالیسم" نالیده ایم. وقتی در آن واحد، هم خودمختاری ارگانها يك اصل تشکیلاتی است و هم تبعیت ارگانها از ارگانهای بالاتر، لازم است بدقت روشن شود که خودمختاری هر ارگان در چه محدوده ای است و تبعیت آن از ارگانهای بالاتر، محدود به کدام زمینهها. همینطور باید دقیقاً روشن باشد که منظور از نقش "رهبری" ارگانها بر تشکیلاتها و ارگانهای پائینتر چیست. اگر مفهوم رهبری مثلاً متضمن

از اراده سازمان، اجرای اصل انتخابات ارگانهای رهبری و مسئولین، اصل امنیت و موجودیت تشکیلاتهای مربوطه را بخاطر اندازه، ضوابط تشکیل ارگانهای رهبری آن تشکیلاتها توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد.

در بند "د" طرح کمیسیون آمده است: "خودمختاری تمام تشکیلاتهای سازمان در مسائل داخلی و محلی خود". این بند اشکالات و نواقص متعددی دارد. اولاً - منحصر کردن خودمختاری به تشکیلاتها کار درستی نیست. خودمختاری یک تشکیلات بودن خودمختاری ارگان رهبری آن بی معناست. و حتماً باید برخورد مختاری ارگانها در برابر ارگانهای بالاتر تصریح شود. ثانیاً - مسائل داخلی و محلی "صراحت ندارد و تفسیر آنها میتواند متفاوت باشد، بویژه که کلمه "مسائل"، کلمه مبهم و گنگی است و مترادف کلمه "وظائف" نیست. عرصه خودمختاری باید سیاستگزاری، برنامه ریزی و سازماندهی اجرائی وظایف محلی را در بر بگیرد؛ بشرطی که این سیاستها و برنامهها با سیاستها و برنامههای عامتر و فراگیرتر مغایرت نداشته باشند. پس بند مربوط به خودمختاری باید بصورت زیر تنظیم شود: "خودمختاری تشکیلاتها و ارگانهای اجرائی آنها در برابر تشکیلاتها و ارگانهای بالاتر در امور داخلی خود و نیز در سیاستگزاری برنامه ریزی و سازماندهی اجرائی وظایف محلی".

من دلیل انتخاب این فرمول برای خودمختاری را در جریان بحث روی مفهوم سانترالیسم دمکراتیک بطور مبسوط تری روشن خواهم کرد. در بند "ه" ماده ۱۲ آمده است: "گزارش دهی دوره ای ارگانها به تشکیلاتهای مربوطه خود و به ارگانهای بالاتر؟". در این بند بجای "ارگانهای بالاتر" باید "ارگان بالاتر" ذکر شود، چون هر ارگانی به ارگان بالاتر خود گزارش میدهد و نه به همه ارگانهای بالاتر از خود.

گذشته از این، مطلب مهم این است که گزارش دهی ارگان به تشکیلات مربوطه، به خودی خود هیچ چیزی از دمکراسی در خود ندارد که بعنوان وجهی از دمکراسی تشکیلاتی زیر عنوان سانترالیسم دمکراتیک آورده شود. ارگانی که توسط یک تشکیلات انتخاب میشود در برابر آن فقط موظف به گزارش دهی نیست بلکه در برابر آن مسئول است و باید به آن حساب پس دهد. روشن است که حساب پس دادن و مسئول بودن بکلی با گزارش دادن فرق دارد. اما مسئول و پاسخگو بودن نیز نه جدی و نه عملی خواهد بود اگر انتخاب کنندگان حق عزل متخبین خود را نداشته باشند. بند مورد بحث باید طوری تنظیم شود که مسئول بودن ارگانها در برابر تشکیلاتهای خود و حق تشکیلاتها برای عزل متخبین یا انحلال ارگان منتخب خود، بعنوان یکی از اصول دمکراسی تشکیلاتی صراحت داشته باشد؟ و گزارش دهی ارگانها در این رابطه و بمشابه وسیله ای که حسابرسی از ارگانها را ممکن میکند، مطرح شود. در همین رابطه باید بیفزاییم که گزارش دهی و پاسخگویی در برابر تشکیلاتها فقط محدود به ارگانها نبوده، و باید شامل مسئولین هم باشد، و به این دلیل در این بند باید از ارگانها و مسئولین بطور همزمان صحبت شود.

بهرحال بندی با چنین مضمونی را من از این جهت ضروری میدانم که حق انتخاب، بدون تصریح برحق عزل، نه فقط یک دمکراسی ناتمام و ناتوان است، بلکه زمینه را برای پیدایش مقامات و مناصب "مادام العمر" هم - که در احزاب کمونیست کم نبوده اند - مساعد میکند.

در بند "و" از ماده ۱۲ آمده است: "آزادی مباحثه و انتقاد از سیاستها و تصمیمات سازمانی در چهارچوب برنامه و اساسنامه سازمان".

از عبارت "سیاستها و تصمیمات سازمانی" ممکن است فقط سیاستها و تصمیمات عام و فراگیر اتخاذ شده توسط کنگره و کمیته مرکزی و دیگر ارگانهای مرکزی استنباط شود و این بکلی خطا خواهد بود. بجای جمله سیاستها و تصمیمات سازمانی باید گفته شود "آزادی انتقاد از هر عضو سازمان، و از سیاستها و تصمیمات هر تشکیلات، هر مجمع تصمیم گیری و هر ارگانی".

قید اینکه مباحثات و انتقادات باید در چهارچوب برنامه و اساسنامه سازمان باشند، بکبار در بند "و" ماده ۱۲ که اصل آزادی مباحثه و انتقاد را طرح میکند صورت گرفته است، و یکبار دیگر در بند "ه" ماده ۱۳ که شرایط استفاده از این آزادی را برشمرد. درست تر این است که این قید از بندی که اصل را بیان میکند حذف شود و فقط در لیست شرایط بیاید.

شعبه شهری حزب مفروض مناسباتی مغایر تصمیم ارگان بالاتر برقرار نکند. از طرف دیگر هم وقتی همین کمیته شهری خودمختار است که سیاست ائتلافی کمیته مرکزی را به ابتکار خود و با ملاحظات ویژگیهای محلی و منطقه ای پیسا دهد کند و پیش ببرد، ابتدا ملزم نیست که از دستورات، توصیهها یا سلاطی کمیته مرکزی در زمینه نحوه پیاده کردن این سیاست در آن شهر تبعیت کند. هرگونه دولتی در این مورد، بی اعتقادی به حق خودمختاری ارگانها در امور داخلی و محلی خود است. هر ارگان مافوق و از جمله کمیته مرکزی، همانطور میتواند به ارگانهای پائینتر در امور داخلی و محلی شان پیشنهادات و توصیههایی ارائه دهد که هر ارگان پائینتر میتواند به ارگانهای بالاتر در امور داخلی و سیاستهای عمومی شان پیشنهاد و توصیه بدهد. و هر ارگان پائینتر بجهت اندازه حقیق دارد از این پیشنهادات و توصیهها تبعیت نکند که ارگانهای بالاتر و از جمله کمیته مرکزی ملزم به تبعیت از پیشنهادات و توصیههای ارگانهای پائینتر در وظایف مربوطه خود نیستند.

من فعلاً بحث تبعیت ارگانهای پائین از ارگانهای بالا را قطع میکنم و در بحث پایانی این فصل برای تاملی بیشتر در معنای سانترالیسم دمکراتیک، مجدداً به این بحث بخواهم گشت.

در بند "ب" ماده ۱۲ آمده است: "تبعیت اقلیت از اکثریت". این فرمول نیز کلی است و بیان مطلق دارد و باید اصلاح شود. اقلیت، همواره یک اقلیت نظری (در چارچوب برنامه و اساسنامه) است، پس نمیتواند ملزم به تبعیت از نظرات و عقاید اکثریت باشد. حدود این تبعیت هم باید مثل موارد اخیر ذکر، روشن باشد. تبعیت اقلیت از اکثریت نه در نظرات و عقاید، بلکه در اجرای سیاستها و تصمیمات مصوبه است؛ زیرا در اجرائیات است که اقلیت و اکثریتی وجود ندارد و وحدت اراده سازمانی ضروری است. پس فرمول مورد بحث باید بصورت زیر اصلاح شود: "تبعیت اقلیت از سیاستها و تصمیمات مصوبه اکثریت".

در بند "ج" طرح کمیسیون آمده است: "انتخابی بودن همه ارگانهای رهبری کننده سازمان از پائین به بالا".

از عبارت "ارگانهای رهبری کننده سازمان" میتوان چنین استنباط کرد که گویا سازمان (یعنی کلیت آن) توسط ارگانهای متعددی رهبری میشود. آشکار است که منظور طرح کمیسیون این نیست ولی دقتی که لازم فرمولبندیهای اساسنامه است، ایجاب میکند که امکان هر نوع برداشتی بجز آنچه واقعاً مورد نظر است از میان برود. در این بند میتوان از عبارت "همه ارگانهای سازمان از پائین تا بالا" و یا "همه ارگانهای رهبری از پائین تا بالا" استفاده کرد و ترجیح من این است که بجای عبارت "از پائین تا بالا"، گفته شود: "در همه سطوح".

دو اصلاح دیگر در این بند لازم است. یکی اینکه انتخابی بودن مسئولین نیز اضافه شود؛ و دیگری اینکه قید تاکیدی "همه" حذف شود زیرا تجربه ای را که به شرایط پیوسته مربوط است از موضوعیت میندازد. پس من این بند را بصورت زیر پیشنهاد میکنم: "انتخابی بودن ارگانهای رهبری و مسئولین، در همه سطوح".

تجربه مربوط به این بند باید بلافاصله بدنیاال آن آورده شود و نه بلافاصله ۳ بند - آنچنانکه در طرح کمیسیون آمده است. در نظر من مربوطه گفته شده است: "در شرایط فعالیت مخفی یا نظامی، هر جا که اجرای کامل اصل انتخابی بودن ارگانهای رهبری ... امکان ناپذیر گردد، نحوه تشکیل این ارگانها بر مبنای ضوابط تعیین شده از طرف کمیته مرکزی صورت خواهد گرفت". این فرمول، دو پهلوی است. عبارت "هر جا که" باعث این دوپهلویی شده است. روشن نیست که هر جا که شرایط فعالیت مخفی و نظامی باشد اجرای اصل انتخابی بودن امکان ناپذیر میشود، یا منظور از آن عبارت این است که اگر در مواردی تحت شرایط فعالیت مخفی و یا نظامی انتخابات ناممکن شود...

من معتقدم که اولاً فعالیت مخفی و بویژه نظامی را نباید ذاتاً با اصل انتخابات ناسازگار قلمداد کرد. هر چند که این شرایط محدودیتهای بسیار جدی بوجود میآورند، ولی این محدودیتهای امکان عملی نشدن انتخابات را باسنددر اساسنامه ملحوظ داشت. ثانیاً نالازم و نادرست است که در اساسنامه از فعالیت مخفی و نظامی سخن گفته شود. با این دو ملاحظه، صلاح میدانم که تفسیر مورد بحث بصورت زیر اصلاح شود: "اگر در جایی بدلیل وجود شرایط محیطی مستقل

۱۳ پیش‌نویس کمیسیون پیشنهاد میکنم زیرا در آن، هم روی حق مساوی اقلیت و اکثریت تاکید و صراحت هست؛ هم روی حق عضو بطور کلی؛ و هم هیچ نشانی از فراکسیون در آن نیست.

در بند "ب" ماده ۱۳ آمده است: "تشخیص موارد اطلاعاتی و امنیتی و تصمیم درباره انتشار بیرونی یا درونی، حجم و زمان مباحثات از اختیارات کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق است، که باید با احترام به اصل آزادی بحث و انتقاد مورد استفاده قرار گیرند."

قبل از ابراز نظر در مورد این بند، لازم میدانم اختلاف نظر میان اقلیت و اکثریت کمیسیون در مورد شرایط مباحثه و انتقاد علنی و مرجع تصمیم‌گیری درباره آن را بررسی کنم. در رابطه با این موضوع، اقلیت کمیسیون در بند "الف" پیشنهادی خود میگوید: "در مواردی که نظرات، سیاستها و تصمیمات اکثریت انتشار علنی یافته است، اقلیت سازمانی حق دارد نظرات و اختلافات خود را با اکثریت بنا بر تصمیم خود انتشار علنی دهد."

در بند پیشنهادی "ب" هم، اقلیت کمیسیون تصمیم‌گیری درباره علنی یا درونی بودن را از اختیارات کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق حذف میکند.

در بحث مربوط به حقوق عضو نیز اقلیت کمیسیون بجای بند "ب" ماده ۲، پیشنهاد دیگری ارائه کرده است که قبلاً قول دادم در جای مناسبی که شرایط حق بیان مطرح میشود به آن بپردازم. در این بند جایگزین هم اقلیت کمیسیون بحث علنی و از جمله در مطبوعات سازمان را تا قبل از اخذ تصمیم سازمانی حق بی قید و شرط هر عضو دانسته است، و اگر چه عبارت "بی قید و شرط" را قید نکرده، ولی چون بحث درباره "تمام مسائل" را بدون مشروط کردن به مسائل اطلاعاتی و امنیتی ذکر کرده است، چیزی بجز حق بی قید و شرط از آن نمیتوان استنباط کرد. البته میدانم که منظور اقلیت کمیسیون، بی قید و شرط بمعنای بی‌توجهی به مسائل اطلاعاتی و امنیتی نیست، ولی دانستن من، اشکال فرمولبندی اقلیت کمیسیون را منتفی نمیکند. بهر حال من با فرض اصلاح این اشکال به بحث خود ادامه میدهم.

از جمع و تفریق مجموع نظرات اکثریت و اقلیت کمیسیون در پیش‌نویس اساسنامه در رابطه با موضوع مورد بحث، حاصل این میشود که: اکثریت کمیسیون بیان نظر را بشرط آنکه اطلاعاتی و امنیتی نباشد، در داخل سازمان کاملاً آزاد میدانند. اقلیت کمیسیون همین را به بیان علنی یعنی در بیرون سازمان هم تصمیم میدهد. اقلیت هم میپذیرد که تشخیص موارد اطلاعاتی و امنیتی در اختیار کمیته مرکزی یا مناطق باشد، ولی چون جز دلیل اطلاعاتی و امنیتی، مانع دیگری برای بحث و بیان علنی نمیبیند، بر این عقیده است که هر موضوعی که بنا به تشخیص کمیته‌های مذکور، موضوعی اطلاعاتی و امنیتی نباشد میتواند علناً مورد بحث قرار گیرد و این کمیته‌ها دلیل دیگری بر اجرای جلوگیری از بیان علنی نمیتوانند (یا نباید) داشته باشند.

از طرف دیگر، اکثریت کمیسیون، اطلاعاتی و امنیتی نبودن موضوعات را فقط برای آزادی بحث و انتقاد در داخل سازمان کافی میدانند ولی نفس علنی بودن مباحثه را هم (نه فقط برای تشخیص موارد امنیتی و اطلاعاتی) مستلزم اجازه کمیته‌های مذکور میدانند. معنای آن این است که برای بحث و انتقاد علنی در بیرون سازمان، علاوه بر موانع اطلاعاتی و امنیتی، موانع دیگری هم سراغ دارد که تشخیص آنها را نیز در صلاحیت کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق میدانند.

اکثریت کمیسیون، در پیش‌نویس اساسنامه هیچ اشاره‌ای نمیکند که این موضوعات غیر اطلاعاتی و غیر امنیتی که میتوانند مانع بحث علنی شوند کدامند یا از چه جنس‌اند. این مسکوت گذاشتن، از چند لحاظ عواقبی دارد. از یک طرف باعث بدگمانی میشود که قصد سانسور دلخواه نظرات وجود دارد؛ از طرف دیگر در عمل نیز به کمیته‌ها اختیاری میدهد که نه دلیل و حدود آن معلوم است، و نه هیچ ضابطه اساسنامه‌ای بر آن حاکم است. اکثریت کمیسیون اساسنامه باسد روشن میگردد که از نظر او موضوعاتی غیر اطلاعاتی و امنیتی که میتوانند مانع بحث و بیان علنی شوند کدامند یا لا اقل از چه جنس‌اند و به چه دلیل روشنی علنی بودن مباحثات را موقوف به تصمیم کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق میکند؟ من با مکت روی چند نکته، بحث خود را در این زمینه ادامه میدهم.

۱- صرف نظر از اینکه منظور از "اطلاعاتی و امنیتی" چیست، باید سه این سؤال پاسخ داد که آیا منطق و شرایط مبارزه درون حزبی یا منطق و شرایط مبارزه یک حزب در جامعه، یکسان است؛ و آیا هر آنچه در درون حزب مطرح

در مورد ماده ۱۳ که شرایط عملی شدن اصل آزادی مباحثه و انتقاد را برشمرد قبل از هر چیز باید بگویم که این ماده باید بصورت تبصره‌ای بر بند "و" ماده ۱۲ در بیابید به دلائل زیر: اولاً - آنچه در ماده ۱۳ آمده، فرع بر موضوع بند "و" ماده ۱۲ است و خلصت توضیحی و ملاحظاتی بر یک اصل را دارد. ثانیاً - جاشیکه اصل موضوع بصورت یک بند آمده است، تناسبی ندارد که فرع آن بصورت یک ماده آورده شود؛ و ثالثاً - در پیش‌نویس، در فصل دوم و زیر عنوان "اصول تشکیلاتی سازمان"، ماده ۲ آمده است، یکی ماده ۱۲، که سه سانترالیزم دمکراتیک را بعنوان اصل تشکیلاتی پایه‌ای سازمان تشریح کرده است و دومی، همین ماده ۱۳ که مورد بحث است. معنای اینگونه دسته‌بندی این است که اصول تشکیلاتی سازمان دو تا است، یکی سانترالیزم دمکراتیک، و دومی موازین و شرایط بحث و انتقاد [پس درست خواهد بود که ماده ۱۳ بصورت تبصره‌ای بر بند "و" ماده ۱۲ درآید و بندهای آن یا بسادگی شماره‌گذاری شوند، یا همین حروف الفبائی را حفظ کنند].

قبل از پرداختن به مضمون ماده ۱۳ پیش‌نویس، بموقع است که در همینجا بگویم که بانظر اقلیت کمیسیون مبنی بر لزوم افزودن بند جدید "ز" بسسه انتهای ماده ۱۲ موافق نیستم و دلیل آن نامناسب بودن جای این بحث است که به ضوابط انتخابات و نمایندگی مربوط میشود. اکثریت کمیسیون، این بحث را در ماده ۱۷ پیش کشیده است و من نظرم را درباره مضمون بند "ز" اقلیت نیز هنگام بحث روی ماده ۱۷ بیان خواهم کرد.

در مدخل بند ۱۳ گفته میشود که بحث و انتقاد آزاد و موثر ۰۰۰ یکی از اصول مهم سانترالیزم دمکراتیک است. این تذکر بی مورد است چرا که وجود بند "و" در ماده ۱۲ معنایی جز این ندارد. دنباله جمله نیز که میگوید: "بدون آن انضباط آگاهانه کمونیستی نمیتواند تامین شود"، فقط ارزش تفسیری دارد و جای آن در یک بند اساسنامه‌ای نیست. بجای مدخل بند ۱۳ (که البته بصورت تبصره‌ای بر بند "و" ماده ۱۲ میآید) کافی است، نوشته شود: "تبصره - اجرای این اصل از طریق موازین زیر خواهد بود:"

در بند "الف" ماده ۱۳ پیش‌نویس آمده است: "اقلیت سازمانی حق دارد جز در موارد اطلاعاتی و امنیتی نظرات و اختلافات خود را با اکثریت، به اطلاع تمام اعضای سازمان برساند."

اولاً - چرا چنین حقی به "اقلیت سازمانی" منحصر شده است؟ مگر حق هر عضو سازمان نیست که از این "حق" برخوردار باشد؟ مگر انضباط آگاهانه کمونیستی از هر عضو منفرد انتظار نمیرود؟

ثانیاً - "اقلیت سازمانی" دیگر چه صیغه‌ای است؟ منظور از صیغه "سازمانی" برای اقلیت، چیست؟ اگر اقلیتی است که در درون سازمان ماست پس قید زائده است و باید حذف شود، چون همه اعضا سازمان به این معنا "سازمانی" اند. اما اگر منظور، مجموعه‌ای از اعضاست که بمثابة یک اقلیت نظری در درون راه‌کارگر، سازمان یافته‌اند، این چه معنایی بجز فراکسیون دارد؟ هم اقلیت و هم اکثریت کمیسیون، اصطلاح "اقلیت سازمانی" را بکار برده‌اند؛ با این تفاوت که اقلیت کمیسیون در مورد انتشار علنی نظرات و اختلافات، "اقلیت سازمانی" رانه تابع تصمیم کمیته مرکزی، بلکه دارای اراده مستقل داشته است. پسوند "سازمانی" باید از لفظ "اقلیت" حذف شود تا هیچگونه شائبه فراکسیونی بوجود نیآورد. البته اگر کسی معتقد به مجاز بودن فراکسیون نظری در سازمان باشد، اول باید در ماده‌ای مستقل به چنین نظری صراحت دهد و تازه آنگاه درباره حق و حقوق آن چانه بزند.

گفتم: چرا چنین حقی به اقلیت منحصر شده است؟ منظورم ایدایسین نیست که برحق اقلیت تصریح و تاکید نشود. برعکس معنقدم که این تاکید و تصریح، غیرقابل چشم پوشی است. ولی در عین حال میخواهم به این نقیمه بند ۱۳ پیش‌نویس اشاره کنم که فقط از حق اقلیت به انتقاد از اکثریت سخن میگوید حال آنکه به همان اندازه اکثریت هم حق دارد با رعایت ضوابط امنیتی و اطلاعاتی نظرات و اختلافاتش را با اقلیت، به اطلاع اعضا سازمان برساند؛ و اگر این هر دو جنبه را درست بدانیم، معنایش این است که "هر عضو سازمان (اعم از اینکه در این یا آن مورد در اقلیت یا اکثریت باشد) حق دارد با رعایت موازین امنیتی نظرات و اختلافات خود را با اکثریت یا اقلیتی، به اطلاع تمام اعضای سازمان برساند."

من همین جمله اخیر را که داخل گیومه گذاشته‌ام بجای بند "الف" ماده ۱۳

امکان تنگ شدن دامنه این آزادی را بسیار بالا میبرد و بنظر من هیچ خاصیتی بجز این خطر ندارد و قید آن بکلی مغل و مسئله آفرین است و باید از آن چشم پوشید.

میانند عبارت "امنیتی" بدیهی است که برای مباحثات درونی و بیرونی (علنی) شرط ضابطه امنیتی باید وجود داشته باشد. اما اگر تعریفی را که از موضوعات امنیتی کردم، قبول داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که این ضابطه واحد را بصورتی یکسان برای مباحثات درونی و علنی بکار بردن کاری منطقی نخواهد بود. در داخل سازمان به اقتضای آنکه اعضا (همانطور که از معنای پیداست) جزئی از ارگانیک سازمان و "اندرونی" آن هستند؛ و هم به اقتضای وظائف و فعالیتهاشان، الزاما در جریان بسیاری از چندو چونها، و راز و رموز ساختاری و فعالیت سازمان قرار دارند که از یکطرف ضرورت اجتناب ناپذیر عضویت و وظیفه پذیری اندو از طرف دیگر اظهار نظر و مداخله در آنها، حقیق دمکراتیک اعضا است. بخش بزرگی از این اطلاعات اعضا از آندسته اند که در رابطه با بیرون از سازمان، موضوعاتی امنیتی بحساب میآیند و درز کردن هر یک از آنها به بیرون ممکن است به این یا آن درجه منشا خطر امنیتی برای سازمان باشد. بعبارت دیگر، هر آنچه را که بلحاظ امنیتی باید از بحث علنی سانسور کرد نمیتوان و نباید عینا از بحث درون سازمانی هم سانسور کرد. باید متوجه بود که اگر در بحث درونی و علنی از "امنیت" بصورتی کلی صحبت شود و فرقی میان امنیت در مباحثات درونی و بیرونی گذاشته نشود، از فرق عضو سازمان بسا پلیس غفلت شده است. فرمولی که در پیش نویس کمیسیون اساسنامه برای تعیین شرط و ضابطه بحث و انتقاد درونی بکار رفته است علاوه بر "اطلاعاتی نبودن، شرط" امنیتی نبودن راهم به کلیترین صورتی مطرح کرده است، و اینهم میتواند دامنه آزادی بحث و انتقاد را در داخل سازمان بسیار تنگ کند.

آنچه باید مانع درز اطلاعات امنیتی اعضا به بیرون سازمان باشد، نه حاکم ساختن ضابطه بحث علنی بر بحثهای درونی، بلکه عایق بندی سازمان در برابر نفوذ عوامل پلیس و جاسوسان؛ رده بندی اسناد و اطلاعات امنیتی؛ و اجرا ی فوق العاده سختگیرانه انضباط و ضوابط امنیتی است.

و درست از همین تذکر اخیر میتوان استنتاج کرد که (اگر همه موضوعات امنیتی را که از بحث علنی باید سانسور کرد، از بحث درونی نمیتوان سانسور کرد، ولی از آنطرف هم) نباید توقع داشت که هر آنچه از موضوعات امنیتی بطور کلی در بحث درون سازمانی میکنند و مجاز است، الزاما در بحث و بیان عمومی و سراسری درون سازمانی هم بگنجد و مجاز باشد. چنین توقعی امنیت سازمان را به تمامی از میان میبرد. کافی است امکان نفوذ جاسوسان یا احتمال اعتراض بازداشت شوندگان در زیر شکنجه را در نظر آوریم تا عواقب چنین خطائی روشن شود. پس، بحث و بیان درون تشکیلاتی از یکطرف عینا تابع ضابطه امنیتی است. بحث علنی نیست، و از طرف دیگر تابع رده بندی اطلاعات امنیتی در درون سازمان است.

تا اینجا روشن کردم که چرا فرمول کلی و مبهم "اطلاعاتی - امنیتی"، میتواند دامنه آزادی در بحث و بیان درون تشکیلاتی را تنگ کند. و اما در این مورد که این فرمول چرا میتواند دامنه آزادی در بحث علنی را زیاده گشاد کند، کافی است توجه کنیم که اگر این فرمول بطور یکسان برای بحث و بیان درونی و علنی سازمان بکار برده شود، کسانی هم میتوانند از آن نتیجه بگیرند که هر آنچه در درون سازمان بحث و بیان میشود، چون اطلاعاتی و امنیتی نیست پس بشکل علنی هم میتواند صورت بگیرد و کافی است کمیته مرکزی یا کمیته های مناطق، امنیتی و اطلاعاتی نبودن موضوعات را برای بحث درونی تایید کنند، آنوقت دیگر برای بحث علنی روی این موضوعات، حاجتی به نظر این کمیته ها نخواهد بود؛ و این همان نتیجه گیری است که به فرمول اقلیت کمیسیون اساسنامه منجر شده است و حاصل عملی آن بحث علنی بدون ملاحظات سیاسی ارگانهای رهبری و با ضرب امنیتی نسبی بجای مطلق است.

۲- در دیندهای "الف" و "ب" پیشنهادی اقلیت کمیسیون برای ماده ۱۳ پیش نویس اساسنامه، از طرفی تصمیم در مورد انتشار علنی مباحثات از اختیارات کمیته مرکزی یا کمیته های مناطق حذف شده؛ و از طرف دیگر گفته میشود: "در مواردی که نظرات، سیاستها و تصمیمات اکثریت انتشار علنی یافته است، اقلیت سازمانی حق دارد نظرات و اختلافات خود را با اکثریت بسا بر تصمیم خود انتشار علنی دهد."

میشود در بیرون از آن نیز میتواند مطرح شود؟ این سؤال در رابطه با موضوع مورد بحث ما به این شکل درمآید که: آیا برای بحث و انتقاد درون حزبی و بیرونی (یعنی علنی) شرط ضابطه واحد و یکسانی باید حاکم باشد؟ بنظر میرسد که پاسخ اقلیت کمیسیون به این سؤال مثبت است، زیرا خواهان آن است که هر آنچه اطلاعاتی و امنیتی نیست، به یکسان در درون و بیرون سازمان قابل طرح باشد و برابری بحث و انتقاد علنی شرط ضابطه ای علاوه بر آنچه برای درون سازمان هست به رسمیت نمیشناسد. من چنین درکی را نادرست میدانم و معتقدم که از عدم فهم تفاوت مبارزه سیاسی، با مبارزه ایدئولوژیک و تشکیلاتی سرچشمه میگردد. در درون حزب، ای بسا موضوعاتی را میتوان به بحث گذاشت که طسرح همزمان آنها در بیرون، اگر چه هیچ لطمه یا مشکل امنیتی ایجاد نکند، ولی میتواند نقشه های تاکتیکی را بهم بریزد؛ به مناسبات سیاسی لطمه بزند؛ تصمیم گیریها و اقدامات سیاسی را مختل کند؛ امکانات مانور و تحرکمان را محدودتر سازد و غیره. من دخالت دادن چنین عواملی را در بحث علنی، "ملاحظات سیاسی ناظر بر استراتژی و تاکتیکها" مینامم، و عمدا بر ارتباط این ملاحظات با استراتژی و تاکتیکها تصریح میکنم تا چیزی خارج از این چارچوب (مثلا پنهان ساختن اختلاف نظر در درون سازمان) بنام "مصلح و ملاحظات سیاسی" به مانعی برای بحث علنی تبدیل نشود.

۲- فرمول "اطلاعاتی - امنیتی" که بطور یکسان توسط اکثریت و اقلیت کمیسیون بعنوان ضابطه بحث درونی بکار گرفته شده است، فرمول غیر دقیقی است که از یکطرف ممکن است دامنه آزادی بحث در درون سازمان را تنگ کند؛ و از طرف دیگر میتواند دامنه آزادی در بحث علنی را زیاده گشاد کند. ایسن دو موضوع را توضیح میدهم:

منظور از "اطلاعاتی - امنیتی" چیست؟ گفتن اینکه تشخیص مسوارد اطلاعاتی - امنیتی از اختیارات فلان کمیته است، نه تنها اساسنامه را از روشن کردن معنی "اطلاعاتی - امنیتی" با چارچوب آن بی نیاز نمیکند، بلکه برعکس برای روشن کردن حدود این اختیارات و ممانعت از آنکه هر چیزی که مطابق میل کمیته مفروض نبود، اطلاعاتی و امنیتی نامیده شود، صراحت در معنای چارچوب آن الزامی است. اختیار تشخیص نباید با اختیار تعریف و تفسیر مخلوط شود و یا یکی پنداشته شود. اساسنامه باید با ارائه روشن تفسیر خود از هر چیزی از یکطرف راه آزادی تفسیر را ببندد؛ و با همین کار، از طرف دیگر بسا اختیارات، حدی را معین سازد. این آن منطقی است که من در نقد پیش نویس کمیسیون اساسنامه پیوسته مدنظر دارم. در مورد اخیر هم کمیته مرکزی و یا منطقه ای مختارند فقط در چارچوب معنایی که اساسنامه به "اطلاعاتی و امنیتی" میدهد به تشخیص موارد بپردازند. اما پیش نویس، با مبهم گذاشتن منظور از "اطلاعاتی و امنیتی"، عملا تفسیر آنها هم در اختیارات این کمیته ها گنجانده است. پس باید منظور از "اطلاعاتی و امنیتی" را روشن کرد.

ظاهرا عبارات "اطلاعاتی" و "امنیتی" هر کدام بامستقل و معنای متفاوتی دارند و باید جداگانه معنی شوند. من ابتدا به "امنیتی" میپردازم و فکر میکنم تعریف آن چندان دشوار نباشد. از نظر من موضوعاتی امنیتی آنست که اطلاع پلیس از آنها بتواند منشا مستقیم یا غیر مستقیم ضرباتی بر یکسازمان باشد. (قدم از قید "بیکر" آن است که موضوع با ضربات حیثیتی یا تبلیغی مخلوط نشود).

اما "اطلاعاتی" یعنی چه؟ از این عبارت، یک معنای خاص و یک معنای عام میتوان فهمید. معنای خاص که در فرهنگ سیاسی مرسوم و شایع است، جاسوسی، شناسائی و جمع آوری اطلاعات سری است. بهمین معناست مثلا "سازمان اطلاعات و امنیت" معنای عام "اطلاعاتی" بهیچوجه قابل مهار نیست. هر چیزی را که در هر زمینه ای به کسی اطلاعاتی بدهد که ندارد، میتوان "اطلاعاتی" دانست و فرقی نمیکند که به موضوع امنیت سازمان مربوط باشد به تاکتیکهای سازمان مربوط باشد، به اختلاف نظرهای موجود در داخل سازمان مربوط باشد، به دعوی شخصی دعوای مربوط باشد و یا به هر چیز قابل تصور دیگری؛ و بدیهی است که اعضا سازمان اطلاعات بسیاری (از جمله امنیتی) دارند و باید هم داشته باشند.

"اطلاعاتی" بمعنای خاص، برای ما فاقد موضوعیت است و بمعنای عام اسباب دردسر و بلاتکلیفی؛ چون همه چیز را در خود جا میدهد. منوط کردن آزادی بحث و انتقاد در درون سازمان به "اطلاعاتی" نبودن موضوعات بحث،

دیگر مخالفت با نظرات و عقاید نیست بلکه ابراز مخالفت با سیاستها و تصمیمات رسمی سازمان است که باید اجرا شوند. مبارزه سازمان یافته هدفی جز اقدام با اراده واحد ندارد، و ابراز مخالفت با تصمیماتی که باید اجرا شوند تضعیف اراده واحد و اختلال در مبارزه متشکل و سازمان یافته است. اگر حقیقت مخالفت قبل از اخذ تصمیم، لازمه دمکراسی سازمانی است؛ توقف ابراز مخالفت با تصمیم مصوبه هم لازمه سانترالیسم است.

اما در رابطه با "انتقاد"، من از يك اصل و از يك حقیقت حرکت میکنم: از این اصل، که تبعیت اقلیت از اکثریت در اجرای سیاستها و تصمیمات، نباید بمعنی تبعیت آن از نظرات و عقاید اکثریت، و بعبارت راسر، نباید بمعنای تسلیم نظری اقلیت فهمیده شود، بلکه اقلیت حق دارد نظر خودش را حفظ کند و حق دارد برای تبدیل شدن به اکثریت تلاش کند. و همچنین از این حقیقت حرکت میکنم که حق الزاماً همیشه با اکثریت نیست و امکان آنکه اکثریت تصمیماتی برخلاف بگیرد هرگز منتفی نیست. از پذیرش آن اصل و این حقیقت، حقیقت "انتقاد از سیاستها و تصمیمات" نتیجه میشود.

انتقاد از سیاستها و تصمیمات - همانطور که از نام آن پیداست - امری است که به بعد از اتخاذ سیاستها و تصمیمات مربوط میشود؛ یعنی با بحثی که در مرحله تصمیمگیری قطع میشود بکلی فرق دارد. اگر بحث معطوف به تصمیمگیری اساساً يك بحث نظری و پیشداوری است؛ انتقاد از تصمیمات، اساساً يك ارزیابی از تجربه عملی است؛ يك داوری است. فرق بین "مخالفت" و "انتقاد" هم در همین است. اگر تداوم مخالفت با سیاستها و تصمیمات، مانع و مزل اجرای آنها میشود، انتقاد از سیاستها و تصمیمات، در جریان اجرای آنها یا بعد از اجرای آنها صورت میگیرد. مخالفت بر ادعا متکی است؛ ولی انتقاد باید بر داده‌های مستند تجربی مبتنی باشد. به این ترتیب نظرات اقلیت نه تنها سرکوب نمیشود و نه تنها حق بیان از آن سلب نمیکرد، بلکه به آن امکان داده میشود که اگر تجربیات و نتایج عملی سیاستها و تصمیمات، بر حقایق نظراتی که اقلیت در جریان بحث داشته است گواهی دهند، با دست پرتسری حقایق خود را به همگان نشان دهد و احتمالاً در جهت تغییر تصمیمات ناموفق و احراز اکثریت تلاش کند. البته حق انتقاد از تصمیمات فراتر از آن می‌رود که حقایق احتمالی اقلیت را اثبات کند. ممکن است تجربه عملی، نه نظرات اکثریت را تایید کند و نه اقلیت را. این فقط اقلیت نیست که از حق انتقاد باید برخوردار باشد، بلکه هرکس نیز که قبلاً به تصمیمی رای داده است، حقیقت ارزیابی از نتایج رای خود و انتقاد از آنرا - که نوعی انتقاد از خود نیز محسوب میشود - باید داشته باشد. این حق از حقوق پایه‌ای عضو است و مثل هر حقیقت دیگری هیچ انحصاری به اقلیت ندارد و امتیازی برای آن نیست.

با روشن شدن تفاوت جایگاه و کارکرد بحث معطوف به تصمیم، و انتقاد از تصمیمات، میتوان دید که اقلیت کمیسیون اساسنامه چه اشتباه فاحشی میکند وقتی که میگوید "در مواردی که نظرات، سیاستها و تصمیمات اکثریت انتشار علنی یافته است، اقلیت سازمانی حق دارد نظرات و اختلافات خود را با اکثریت بنا بر تصمیم خود انتشار علنی دهد".

اقلیت کمیسیون در این فرمولبندی، میان نظرات اکثریت و سیاستها و تصمیمات مصوبه فرقی نمیکند، و میخواهد تازه بعد از انتشار علنی سیاستها و تصمیمات مصوبه اکثریت، مخالفت خود را اینبار بصورت علنی ادامه دهد؛ حال آنکه مخالفت با سیاستها و تصمیمات مصوبه نه تنها بصورت علنی، بلکه در درون سازمان هم باید ممنوع باشد؛ ولی انتقاد مستند به نتایج عملی سیاستها و تصمیمات در جریان اجرای آنها آزاد باشد.

از طرف دیگر عدم تفکیک و تمایز میان بحث و انتقاد در فرمولبندیهای اکثریت کمیسیون اساسنامه هم معنایی جز این پیدا نمیکند که با توقف بحثهای معطوف به تصمیمگیری، حق انتقاد نیز موقوف شود و اختیار کمته مرکزی سیاستها و تصمیمات در جریان عمل هم بشود و عملاً با این استدلال که بعد از تصمیمگیری جای چون و چرا نیست و باید با وحدت اراده عمل کرد، هرگونه هر شکلی از اظهار نظر ممنوع گردد و راه بر اصلاح اشکالات و تصحیح خطاها بسته شود. چنین اشتباهی باید فاحش تر از اشتباه اقلیت کمیسیون اساسنامه تلقی شود، زیرا که تجربه اکثر احزاب کمونیست در برابر چشم ماست و هیچ خطاشی نابخشودنی تر از آن نیست که کسی دوبار در یک چاه سفتند.

اقلیت کمیسیون با این نظر لیبرالی، خود را دچار تناقضاتی با عواقب جدی کرده است. یکی اینکه اگر قرار باشد "اقلیت سازمانی" صرفاً بخاطر آنکه اکثریت، سیاستها و تصمیمات خود را انتشار بیرونی دهد، دیگر پذیرش این ضوابط کسه اختلافاتی را با اکثریت انتشار بیرونی دهد، دیگر پذیرش این ضوابط کسه "تشخیص موارد اطلاعاتی و امنیتی و تصمیم دربارہ حجم و زمان مباحثات" از اختیارات کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق است، (ضوابطی که اقلیت کمیسیون نیز پذیرفته است) چه معنایی دارد؟ "اگر اقلیت سازمانی" بنا بر تصمیم خود اینکار را خواهد کرد، کمیته‌های یادشده چرا و چگونه میتوانند در صورت تعیین زمان مباحثات علنی چه اختیاری برای ارگانهای نامبرده میماند، چون از مفاهیم این اختیار، یکی خاتمه دادن به بحث‌هاست و دیگری جلوگیری از شروع آنها در زمان معین؛ و هم این و هم آن، با خود رایی اقلیت برای انتشار بیرونی، تناقض دارند.

دوم اینکه، صحبت اقلیت کمیسیون مربوط به وضعیتی نیست که موضوع با موضوعاتی برای مباحثه و نقادی و نظردهی به بحث عمومی و علنی گذاشته میشوند (مثل همین بحثهای فعلی کنگره ما) چنین بحثهایی اول بیرونی و علنی میشوند و بعد که به تصمیمگیری منتهی شدند، قطع میگردند. اما اقلیت کمیسیون از وارونه این حالت صحبت میکند و میگوید اگر سیاستها و تصمیمات اکثریت انتشار بیرونی یافت، "اقلیت سازمانی" هم حق دارد اختلافاتش را با اکثریت انتشار بیرونی دهد. اینجا دیگر صحبت بر سر مباحثه نیست؛ بلکه مباحثات در درون سازمان صورت گرفته‌اند؛ اقلیت و اکثریت پیدا شده است؛ نظرات و سیاستهای اکثریت به تصمیم سازمانی تبدیل شده‌اند؛ حالا اگر اکثریت این سیاستها و نظرات و تصمیماتش را (که دیگر تصمیمات سازمانی تلقی میشوند) انتشار علنی بدهد، اقلیت هم مخالفت علنی با این سیاستها، نظرات و تصمیمات اکثریت را شروع خواهد کرد (این را مقایسه کنید با بند "ب" پیشنهادی به ماده ۳ توسط همین اقلیت کمیسیون، که در رابطه با حقوق عضو گفته است که عضو حق دارد "تا قبل از اخذ تصمیم سازمانی دربارہ عقیده‌اش بطور علنی بحث کند". کدامیک از ایندو را باید اعتقاد اقلیت کمیسیون بحساب آورد و چگونه میتوان در آن واحد صاحب این دو نظر بود؟) بالاخره مخالفتها تا مرحله اخذ تصمیم صورت میگیرند یا تازه پس از اخذ تصمیم سازمانی و انتشار بیرونی آن، بطور علنی آغاز میگردند؟

این تناقض اقلیت کمیسیون اساسنامه، مرا به طرح مسئله دیگری هدایت میکند که اکثریت کمیسیون نیز به نحو دیگری گرفتار آن است، و آن، مسئله تفاوت بحث با انتقاد است، زیرا هر دو همه جا ایندو را مترادف هم بکار میبرند و در توضیح شرائط آزادی بحث و انتقاد، هیچ شرط و قاعده متفاوتی بین آنس دو قائل نمیشوند. درست است که بحث و انتقاد، هر دو از جنس ابراز نظراند، اما حتی اگر شده بشکل قراردادی باید ایندو را برای نامگذاری دو عمل متفاوت در واقعیت، از هم تفکیک کرد. یکوقت میخواهیم سیاستی اتخاذ کنیم و تصمیمی بگیریم و به این قصد بحث میکنیم و نظر میدهیم. یکوقت هم هست که نتایج تصمیماتی را که به آنها عمل کرده‌ایم بررسی و ارزیابی میکنیم. ایندو خلقت و کارکرد یکسانی در حیات حزبی ندارند و اگر قاعده یکسانی بر هر دو حاکم باشد سانترالیسم دمکراتیک مخدوش میشود.

من ابراز نظرهایی را که بقصد اتخاذ سیاستی صورت میگیرند و به تصمیمگیری منتج میشوند: "بحث" میانم؛ و ابراز نظرهایی را که نتایج تصمیمات را در جریان عمل یا پس از آن مورد ارزیابی قرار میدهند، "انتقاد" مینامم. برای آنکه این بحث از بحث بر سر هر چیزی، و این نوع انتقاد از هر نوع انتقادی (از جمله انتقاد از ارگانها، مسئولین و...) متمایز باشد، من عبارات "بحث برای تصمیمگیری" و "انتقاد از تصمیمات" را بکار میگیرم.

در رابطه با "بحث" میتوانم بگویم: وقتی بحثی در جریان است، نظرات موافق و مخالف روی موضوع مورد بحث آزادانه مبادله و مطرح میشوند؛ و کسی با رسیدن به مرحله رایگیری روی نظرات، بحثها بکلی قطع میشوند؛ نظر اکثریت بصورت سیاست یا تصمیم مصوبه درمیآید؛ و اقلیت از سیاست و تصمیم - یعنی از رای اکثریت - در عمل تبعیت میکند و پایان مباحثات و تبعیت اقلیت از اکثریت بمعنای آن است که ابراز مخالفتهای اقلیت بانظرات اکثریت که در جریان بحث و قبل از تصمیمگیری صورت میگرفت، متوقف میشود. ضرورت موقوف شدن ابراز مخالفت با نظرات و آراء اکثریت از آنجاست که این مخالفت

دیگر لزومی نخواهد داشت که کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق به اصل آرای د بحث و انتقاد، " احترام " بگذارند!

وقت آن است که در همینجا و قبل از گذشتن به بندهای بعدی ماده ۱۳، به نظر بک اقلیت دیگر (یا یک پیشنهاد دیگر) در کمیسیون اساسنامه در رابطه با بند " ب " مورد بحث اشاره کنیم (که در حاشیه پیش نویس با علامت د و ستاره مشخص شده است) - این نظر در و دجیز با نظر اکثریت کمیسیون تفاوت دارد - یکی اینکه تصمیم‌گیری درباره حجم مباحثات را از اختیارات کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق حذف می‌کند؛ و دوم اینکه در رابطه با تصمیم برای انتشار درونی یا علنی، می‌گوید که این تصمیم " بعهده کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق یا یک سوم اعضا و هیئت‌های رهبری کل سازمان یا مناطق خواهد بود " -

در مورد اول، فکر می‌کنم این نگرانی وجود داشته که حجم مطالب بهانه‌ای برای سانسور نظرات قرار گیرد - برای پیشگیری از این، نمیتوان کنترل بر حجم انتشارات را که با مسائل مالی و امکانات انتشاراتی‌گره می‌خورد از میان برداشت - این کنترل و حساب و کتاب باید وجود داشته باشد، بخصوص با بحران مزن مالی که سازمان ما گرفتار آن است - اما برای رفع نگرانی از اینکه کنترل بر حجم انتشارات وسیله‌ای برای سانسور قرار گیرد ضوابطی را باید تعیین کرد - این ضوابط بنظر من میتوانند چنین باشند:

- اگر محدودیتهای فنی و مالی، کم کردن حجم نوشته‌های را نگرین سازند، اختصار نوشته برعهده نویسنده آن خواهد بود؛ مگر آنکه با اختصار آن توسط ارگانی مربوطه موافق باشد نوشته کوتاه شده را تایید کند -
و در مورد مقالات و مطالب ارسالی به ستون آزاد نشریات مرکزی و منطقه‌ای:

فرستنده مطلب حق دارد در صورتی که در نتیجه تلخیص مطلب ارسالی به نشریات تحریفی صورت گرفته باشد، اعتراض و توضیح خود را کتبا ارسال و خواهان درج آن در همان صفحه نشریه باشد -

- اگر علت خودداری از انتشار علنی مطلبی، صرفا فقدان امکانات مالی و فنی اعلام شود، نویسنده آن حق دارد با در اختیار گذاشتن امکانات احتمالی کسه شخصا فراهم میکند، خواهان انتشار مطلب شود -

در مورد دوم، اولاً من منظور از " یک سوم اعضا و هیئت‌های رهبری کل سازمان یا مناطق " را درک نکردم - ثانیاً، گفتن اینکه تصمیم درباره انتشار درونی یا علنی با کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق است، و بعد همین حقیقت تصمیم را بی هیچ دلیلی به یک سوم اعضا و هیئت‌های رهبری کل سازمان و مناطق دادن، این اختیار را از کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق سلب کردن است - اگر این تصمیم در اختیار کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق است، پس هست و باید تصمیمشان معتبر شناخته شود، و من درک نمی‌کنم به چه دلیلی تصمیم این ارگانها نامعتبر تلقی میشود و به یک سوم اعضا و هیئت‌های رهبری کل سازمان ارجاع میشود!

بند " ح " ماده ۱۳ پیش‌نویس کمیسیون، از اختصاص صفحه ویژه‌ای در نشریه مرکزی و نشریات منطقه‌ای برای انعکاس نظرات اعضای سازمان سخن می‌گوید و اینکه تعیین حجم و ترتیب زمانی درج مطالب بعهده هیئت‌های سردبیری این نشریات است -

نمیدانم منظور، آنچنانکه صراحت دارد، اختصاص صفحه‌ای ویژه اغفاس با صحت از همان " ستون آزاد " است که اختصاصی به اعضا ندارد و در واقع صفحه طیفی از خوانندگان است که اعضا را نیز در بر میگیرد - اگر منظور، اولی باشد، من با آن مخالفم چون بهر حال صفحه‌ای آزاد برای خوانندگان این نشریات لازم است و تفکیک اعضا از خوانندگان درستون نظرات و عقاید نه منطقی است و نه فایده‌ای دارد - من فکر می‌کنم این باید بصورت زیر اصلاح شود: " اختصاص صفحه‌ای در نشریات مرکزی و منطقه‌ای سازمان برای نظرات خوانندگان، به اعضا سازمان نیز این امکان مستمر را میدهد که نظرات خود را در زمینه‌های متنوع و در چارچوب موازین بحث و انتقاد علنی، آزادانه ابراز کنند - تعیین حجم و ترتیب زمانی درج مطالب از اختیارات هیئت‌های سردبیری این نشریات است " -

در بند " د " ماده ۱۳ پیش‌نویس کمیسیون، گفته شده است که مباحثات باید در چهارچوب مابانی برنامه و اساسنامه سازمان صورت گیرد - فکر می‌کنم ذکر

اگر به ضرورت تمایز میان " مباحثه " و " انتقاد " رسیده باشیم، باید ضوابط متمایزی هم برای آنها قائل شویم و نکات زیر را با صراحت بیان کنیم:

- مباحثات معطوف به تصمیم‌گیریها، در زمان پیش‌بینی شده قطع میشوند تا رای‌گیری انجام شود پس از اخذ تصمیم سازمانی، ادامه مباحثات و ابراز مخالفتها به هر شکلی و در هر کجا موقوف میشود، و اقلیت با حفظ نظرات خود، در عسل از سیاستها و تصمیمات اکثریت تبعیت میکند -

- تعیین زمان شروع و خاتمه مباحثات معطوف به تصمیم‌گیریها، با کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق است -

- هر عضوی و همچنین اقلیت، حق دارد از هر سیاست و تصمیمی در سازمان مشروط بر آنکه اولاً به آثار و نتایج عملی آن استناد کند، و ثانیاً کماکان بد تبعیت در اجرای آن ادامه دهد، ارزیابی انتقادی بعمل آورد و انتقادات خود را به اطلاع اعضا سازمان برساند -

- انتقاد از سیاستها و تصمیمات، برخلاف مباحثات معطوف به تصمیم‌گیریها از لحاظ زمان شروع یا خاتمه، مشروط به تصمیم کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق نیست و میتواند در جریان اجرای سیاستها و تصمیمات و با بعد از پایان آنها صورت بگیرد - ولی تصمیم در مورد درونی یا علنی بودن انتقاد و در نتیجه تشخیص موارد امنیتی و ملاحظات سیاسی؛ و همچنین تصمیم در مورد اینکه به دلیل اهمیت موضوعات مورد انتقاد و گستردگی انتقادات و با شکست عملی سیاستها و تصمیمات، انتقادات موجود به یکدوره تجدید مباحثات بمنظور تصمیم‌گیری مجدد تبدیل شوند، از اختیارات کمیته مرکزی یا کمیته‌های مناطق است -

بحث درباره بند " ب " ماده ۱۳ پیش‌نویس را ادامه میدهم -

۵- در این بند، آنجا که گفته میشود تشخیص موارد اطلاعاتی و امنیتی و تصمیم برای علنی یا درونی بودن و غیره از اختیارات " کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق " است، روشن است که منظور، هم کمیته مرکزی و هم کمیته‌های مناطق در آن واحد و در هر موردی نیست - پس بیان دقیق‌تر این است که گفته شود: " ... بر حسب شعاع سراسری یا محلی موضوعات، از اختیارات کمیته مرکزی یا کمیته‌های منطقه‌ای است " -

۶- در انتهای همین بند " ب " نیز می‌خوانیم که اختیارات مذکور، توسط کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق " باید با احترام به اصل آزادی بحث و انتقاد مورد استفاده قرار گیرند " -

" احترام " یعنی چه؟! معیار اینکه احترام گذاشته میشود یا نمیشود، چیست؟ تشخیص آن با کیست؟ اثبات اینکه بی احترامی شده است چگونه ممکن است؟ ...

این جمله پایانی بند " ب " بوضوح نشان میدهد که کمیسیون اساسنامه متوجه بوده است که ریش و قیچی را بکجا بدست کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق سپرده و اختیارات کسدار و تعریف نشده‌ای به آنها داده است و برای آنکه این ریش از ته زده نشود، از صاحب قیچی میخواهد که احترام ریش‌رانگهدارد!

اگر با دعوت به " احترام " مستند حقوقی را تضمین کرد، دیگر احتجاجی به اساسنامه نبود؛ اما اگر بنیاد اساسنامه‌ای باشد، اساسنامه جای " احترامات " و تعظیمات نیست، بلکه جای تضمینات حقوقی و ضوابط اجرایی آنهاست -

من معتقدم با وارد کردن اصلاحاتی که برای بندهای " الف " و " ب " ماده ۱۳ پیش‌نویس کمیسیون مطرح کردم، دیگر لزومی نخواهد داشت که رعایت حق آزادی مباحثه و انتقاد، به " احترام " کمیته‌های صاحب تصمیم وابسته شود - یا حذف عبارت " تعریف با غیر قابل مهار " اطلاعاتی "؛ یا تعریف روشن از عبارت " امنیتی "؛ یا تفکیک معنای امنیت از نظر بیرونی و از نظر درون‌سازمانی؛ یا منطبق ساختن رعایت امنیتی در درون سازمان بر طبقه بندی اطلاعات امنیتی؛ یا محدود شدن " ملاحظات سیاسی " در بحث و انتقاد علنی به ملاحظات مربوط به استراتژی و تاکتیک؛ و با روشن شدن تفاوت میان " مباحثه " و " انتقاد " و ضوابط متفاوت آنها، میتوان گفت که هم برای " تشخیص " هائی که کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق باید دهند ضوابط صریحی بوجود آمده است، و هم چارچوب‌ها و حدود مشخصی برای " تصمیمات " آنان؛ و همچنین ضوابط روشنی برای استفاده از اختیاراتی که در این بندها به آنان داده شده است - بنابراین اگر این تعاریفات و ضوابط وارد اساسنامه شوند،

ردار
- س
سای
بمع
خود
ای
لاتر
ست
- س
- س
بود
- تر
افی
- ه
باید
سای
- س
ن
بود
- ک
ی در
سا
ای
سم
نای
- س
گزیر
- ر
بود
از
سک
سای
سی
ای
ست
نظ
ری
ول
که
پا
در
- ول
زم
آن
- را
- غم
در

اینکه منظور از مبانی برنامه و اساسنامه، مشخصاً چیست، در اساسنامه جا نیستد؛ اما از طرف دیگر منظور از مبانی باید با صراحت و دقت تمام روشن باشد وگرنه همه چیز تابع تفسیرات خواهد بود و مشکلاتی خواهد آفرید. بنظر من اگر این بند اساسنامه برای اجرا کردن باشد، ضرورت دارد که کنگره طی قطعنامه‌های مبانی برنامه و اساسنامه را مشخص کند و این موضوع باید بصورت زیر در بند مورد بحث منعکس شود:

" مباحثات باید در چارچوب مبانی برنامه و اساسنامه سازمان (که طی قطعنامه‌های توسط کنگره مشخص شده‌اند) صورت بگیرد. در مباحثات تدارکاتی کنگره این محدودیت وجود ندارد. " در بند " و " (که آخرین بند ماده ۱۳ پیش‌نویس کمیسیون است) آمده است:

" آزادی مباحثه و انتقاد نباید بمعنای مجاز بودن دسته‌بندی (فراکسیو - تسم) در درون سازمان و ایجاد شکاف در صفوف متحد آن و تضعیف تصمیمات اتخاذ شده سازمانی باشد. "

منوعیت فراکسیون‌بندی، باید بعنوان یکی از اصول تشکیلاتی و یکی از اجزای مهم سانترالیسم دمکراتیک مطرح می‌شود نه بعنوان یکی از موازین بحث و انتقاد. جایگاه گزارشی بعنوان یکی از اصول تشکیلاتی و اجزای سانترالیسم دمکراتیک قلمداد شده است، برای منوعیت فراکسیون‌بندی حتی در این مورد اهمیت داده نشده و بعنوان یک تذکر حاشیه‌ای، آنهم در رابطه با ضوابط بحث و انتقاد به آن اشاره شده است.

بنظر من بند " و " ماده ۱۳ باید بکلی حذف شود و بند مستقلی باین مضمون زیر بعنوان یکی از اصول تشکیلاتی، و زیر ماده سانترالیسم دمکراتیک درج شود: " ممنوعیت دسته‌بندی در درون سازمان (فراکسیون‌بندی) ضرورت این منوعیت به عقیده من بردلائل زیر مبنی است:

فراکسیون‌بندی، در کنار " آزادانه و داوطلبانه بودن عضویت " و " حق بودن قید و شرط استعفا " غیر قابل توجیه است. عضویت در سازمان، خواست ارادی و آزادانه کسانی است که برنامه و اساسنامه آن را داوطلبانه پذیرفته‌اند؛ کسانی که بهمان اندازه آزاد و مختارند که اگر به برنامه و اساسنامه حزب دیگری گرایش پیدا کردند، از این سازمان استعفا داده و در آن یکی به عضویت درآیند. وجود فراکسیون در دو حالت قابل توجیه است: یکی در حزبی که عضویت در آن مشروط به پذیرش برنامه واحد نباشد (یعنی در سازمانی که در واقع جبهه‌های از گرایشات برنامه‌های هم طیف است)؛ و دیگری در سازمانی که اعضا آن از هرگونه حق بیان نظرو انتقاد و شرکت موثر و واقعی در تصمیم‌گیریها محروم نگه‌داشته شوند. اگر سازمان ما نه از این و نه از آن نوع باشد، جایی هم برای دسته‌بندی نظری در درون سازمان وجود نخواهد داشت.

اینکه برای استفاده از حق مباحثه و انتقاد در سازمان شرایطی گذاشته می‌شود و اینکه فراکسیون‌بندی یعنی شکل بر مبنای نظرات یک اقلیت در درون سازمان ممنوع اعلام می‌شود، از نظر عده‌ای، با طرفداری سازمان ما از آزادی بی- قید و شرط بیان و شکل در جامعه تناقض دارد و آنگونه که برخی از منتقدین بدخواه باید فهم در بیرون مطرح کرده‌اند، نشانه عدم صداقت ما در طرفداری از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی است؛ چنین اتهامی بیجاست. در حقیقت پذیرش آزادی بی قید و شرط نظرو بیان در درون یک حزب و آزادی شکل در درون آن بر مبنای نظرات مختلف (فراکسیون‌بندی)، با طرفداری از آزادی بی قید و شرط عقیده و تشکیل احزاب در جامعه، در تناقض است؛ زیرا آزادی تشکیل احزاب معنایش بجز این ندارد که صاحبان عقاید و نظرات متنوع و مختلف در جامعه حق داشته باشند که بر مبنای نظرات و عقاید خود احزاب متنوع و مختلف تشکیل دهند. یعنی هر حزب، شکل یک نظر و عقیده معین است، و احزاب دیگر هر کدام به این دلیل احزاب دیگری هستند که شکل صاحبان عقاید و نظرات مختلف و متفاوتی هستند. اگر وجود احزاب مختلف در جامعه لازمه حق تشکیل صاحبان همه عقاید و نظرات است، منطق وجودی هر حزب منفرد، شکل بر مبنای یک نظر و عقیده معین است. عبارت دیگر پلورالیسم نظری در سطح جامعه به داخل احزاب قابل تعمیم نیست؛ و به طریق اولی پلورالیسم حزبی یعنی گروه‌بندی و دسته‌بندی بر مبنای نظرات و عقاید مختلف هم در درون یک حزب ممنوعیت ندارد. از طرف دیگر اگر آزادی سیاسی مطلوب در سطح جامعه باید بی قید و شرط باشد، برای آن است که همه بتوانند از آن برخوردار باشند؛

ولی آزادی بی قید و شرط در درون هر حزب منفرد، نه فقط با دلیل وجودی حزب مفروض و متفاوت با دیگر احزاب تناقض دارد، بلکه با ملزومات فعالیت عملی آن نیز که باید مقید به برنامه‌های واحد، جهت و هدفی واحد، و اراده‌ای باشد، منافات دارد. اگر طلب آزادیهای سیاسی بی قید و شرط در سطح جامعه بخاطر آن است که صاحبان هیچ عقیده‌ای در بیان عقیده و شکل حول عقاید مقید به هیچ چیزی نباشند، مقید بودن و مشروط بودن به هر آنچه‌ای که دلائل وجودی و شرائط فعالیت هر حزب مربوط است، شرط غیر قابل اجتناب عضویت در آن حزب است و این به اراده و تمایل یا سلیقه کسی ربطی ندارد. این قیود و شروط، موجودیت و امکان فعالیت هر حزبی از موضوعیت میافتد. برخی از این باصطلاح " نواندیشان " سوپر لیبرال (با پوزش از لیبرالها) که برای خود پرنسیپهایی دارند (در برنامه‌های خود اعلام میکنند که پلورالیسم نظری و آزادی تشکیل فراکسیون در درون سازمانهای خود را برسمیت می‌شناسند البته پلورالیسم نظری و برسمیت شناختن گروه‌بندیهای نظری مختلف در یک تشکیلات وسیعتر، قابل تصور و عملی است بشرطی که منظور از آن یک جبهه باشد؛ جبهه‌های متشکل از احزاب مختلف. اما پلورالیسم نظری و گریز بهای نظری را بدرون یک حزب تعمیم دادن، از هیچ تمایل جدی نسبت به مبارزه سیاسی و از هیچ درک درست نسبت به دمکراسی نشانی ندارد. تعزیر پلورالیسم سیاسی در سطح جامعه بدرون احزاب، که تحت عنوان " دمکراسی درون حزبی صورت می‌گیرد، هم دمکراسی حزبی را به آتارشی و بحران تبدیل میکند، و هم مبارزه سیاسی را فلج و ناممکن می‌سازد. اگر همه مردم کشور آن که به هر نقطه دلخواه مسافرت کنند، ولی در داخل هر اتوبوس فقط مسافری میتوانند سوار شوند که مقصد و مسیر واحدی دارند. قید و شرط مسافرت با اتوبوس معین نه فقط تناقضی با حق بی قید و شرط مسافرت ندارد، بلکه لا و شرط عملی شدن آن است. " آزادی گرایش " به هوا و کرمانشاه و زابل اتوبوس عازم بیرجند و دسته‌بندی حول این گرایشات در داخل اتوبوس برای کرسی نشاندن " گرایش " خود (به بهانه آزادی مسافرت) با آزادی منافات دارد.

فراکسیون درون حزبی، هم چوب لای چرخ اراده واحد و مختل کنند سانترالیسم است؛ و هم عدم تبعیت از اکثریت و نافی دمکراسی است؛ و به این جهات، با سانترالیسم دمکراتیک می‌بایست اصولی دارد و ممنوعیت آن عنوان یکی از اصول تشکیلاتی سازمان ما باید در بندی مستقل و صریحاً ذکر

سانترالیسم دمکراتیک یعنی چه؟

من تا اینجا فصل اصول تشکیلاتی پیش‌نویس کمیسیون را به ترتیب و بندها مورد بررسی قرار دادم و قرار شد بحث " تبعیت ارگانهای پائینتر ارگانهای بالاتر " راهنگام تامل روی معنای سانترالیسم دمکراتیک مجدداً کنم.

صرفنظر از نکاتی که مورد بحث قرار گرفت، نگاهی بر ساختار مجموع فصل دوم پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه، تصویر زیر را از سانترالیسم دمکراسی عرضه میکند:

دمکراسی عبارت است از: تبعیت اقلیت از اکثریت؛ انتخاباتی بر ارگانهای رهبری؛ خودمختاری تشکیلاتها در مسائل داخلی و محلی خود؛ گزارشدهی ارگانها به تشکیلاتهای مربوطه خود؛ و بالاخره آزادی مباحثه و سانترالیسم هم عبارت است از: تبعیت فرد از تصمیمات و سیاست سازمان؛ تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر، و بالاخره، گزارشدهی ارگانها به ارگانهای بالاتر.

البته پیش‌نویس، این دسته‌بندی را از دمکراسی و سانترالیسم انچه نداده است، ولی در توضیح اینکه سانترالیسم دمکراتیک بر کدام موازین است، این رشته از موازین را بر شمرده است. من کاری به این ندارم که این موازین در تشریح سانترالیسم دمکراتیک، از فرمولهای کلاسیک اقتباس شده باشد؛ توجه من به نتایج عملی درکی است که این فرمولبندیها از سانترالیسم دمکراتیک به بار می‌آورند و تاکنون آورده‌اند.

همانطور که دیده میشود در موازینی که کمیسیون اساسنامه برای وجه دمکراتیک سانترالیسم دمکراتیک بر شمرده است، هیچ نشان‌واری از مجامع

شود و تشکیل کمیته‌هایی برای رتق و فتق مسائل پیش پا افتاده برسمت شناخته شود.

چنین سانترالیسمی، نه دمکراتیک، بلکه بوروکراتیک است؛ و اگر به این شکل مطلق و افراطی عملی نشود در "شرکت دادن" اعضا در حیات حزبی انعطاف‌هایی نشان دهد، لقب نجیبانه تر "فوق سانترالیسم" را میگیرد.

مادم که فرمول "تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر" بصورت مطلق و بی قیدو شرط بکار برده میشود؛ مادام که این فرمول بیان دیگری است بر این اعتقاد غیر رسمی ولی نافذ در ضمیر ما که: "وتوی هر تصمیمی حقیقی بدیپهی ارگان رهبری است"؛ و بالاخره مادام که درمیانی سانترالیسم دمکراتیک

ارگانهای رهبری بجای مجامع عمومی و مجامع نمایندگان تشکیلها تاکید شود و بر دمکراسی تشکیلاتی شناخته شوند، هر اندازه هم که برخورد -

مختاری تشکیلاتها تاکید شود و بر دمکراسی تشکیلاتی بافشاری شود، باز هم در عمل جز "فوق سانترالیسم" محصولی برداشت نخواهد شد. و این درست

کاری است که کمیسیون اسانامه در پیش نویس خود کرده است و هر چند دمکراسی تشکیلاتی را اینجا و آنجا از قلم نینداخته، ولی از اعتبار انداخته است؛ این

پیش نویس، سانترالیسم بوروکراتیکی را پیشنهاد میکند که حقوق اعضا و خودمختاری تشکیلاتها را برسمت می‌شناسد - ولی همانطور که گفتیم مادام با آن در

تناقض می‌افتد. بزبان خودمانی، این پیش نویس اسانامه تثبیت کننده "فوق سانترالیسمی" است که اگر چه میکوشد دمکراسی تشکیلاتی را جاری کند،

اما بمثابه "فوق سانترالیسم" این تلاش را میکند. فوق سانترالیسم بسادگی

عبارت است از قلم نینداختن دمکراسی در مقابل سانترالیسم، ولی از اعتبار انداختن آن در مقابل سانترالیسم؛ و پیش نویس مورد بررسی نشان میدهد که

کمیسیون اسانامه با در جا زدن در تعبیری غلط و نامناسب از سانترالیسم دمکراتیک، موفق نشده است که قدمی جدی در اصلاح اصول و سبک کار حزبی

به جلو بردارد و نشانی از درس آموزی واقعی از تاریخ احزاب کمونیست در جهان و همینطور از تاریخ احزاب و سازمانهای چپ ایرانی و از جمله خودمان ظاهر کند.

کمیسیون اسانامه کوشیده است با "افزودن" بر حقوق دمکراتیک اعضا و تشکیلاتها، اسانامه را دمکراتیک تر کند. اما اشکال اصلی در این است که

سانترالیسم باضافه دمکراسی نیست که با کم و زیاد کردن غلظت یکی، تعادل مطلوب بدست آید. اینکه گویا با پذیرفتن و افزودن این نسبت یا آن نسبت

از حقوق دمکراتیک اعضا و تشکیلاتها، سانترالیسم بهمین نسبت دمکراتیک میشود، عمیقا از درک بوروکراتیک از سانترالیسم دمکراتیک ناشی میشود؛ درکی

که بر حسب آن گویا سانترالیسم عبارت است از اینکه سیاستگزاری و تصمیمگیری اساسا حق اختصاصی ارگانهای رهبری است؛ و نیز گویا این سانترالیسم وقتی

دمکراتیک میشود که ارگانهای رهبری قبل از سیاستگزاری و تصمیمگیری به اعضا و تشکیلاتها هم امکان مباحثه و ابزار نظر بدهند، از اطلاعات و پیشنهادات

آنان بهره بگیرند، از نظرات مشورتی آنان مطلع شوند و باصلاح، با دریافت داده‌های اطلاعاتی و روانشناسی از پائین، به سیاستگزاری و تصمیمگیری دربار

بپردازند. مطابق درک بوروکراتیک از سانترالیسم دمکراتیک، سانترالیسم یعنی اینکه ارگانهای رهبری حیات حزب را در اختیار داشته باشند؛ و سانترالیسم دمکراتیک هم یعنی که رهبران، اعضا و ارگانهای رهبری شونده را در حیات

حزب "شرکت دهند".

البته میتوان برای دفاع از سانترالیسم بوروکراتیک و یا برای درجا زدن در "فوق سانترالیسم" دلائل و توجیهاتی داشت از قبیل: شرایط مبارزه مخفی

عملی نبودن دمکراسی بیشتر در محاصره پلیس؛ خطر وارفتن و گسترش لیبرالیسم با محدودیت اطلاعات و فقدان اشراف به مجموعه جوانب و مسائل، و ضعیف

بودن صلاحیت در نزد توده اعضا نسبت به کادرهای رهبری برای سیاستگزاری و تصمیمگیری؛ حفظ رزمندگی و ممانعت از تبدیل حزب به باشگاه بحث ویا

هر دلیل و توجیه دیگری. حقیقت این است که این شرایط و این خطرات در اینجا و آنجا به این با آن درجه همش وجود دارند و پایبندی به ضرورت تدابیر

مبارزه ممکن است در هر نقطه و هر زمان مشخص. سانترالیسم دمکراتیک را به ناکزیر به این با آن اندازه نقض و مخدوش کند. بحث بر سر این نیست که ما

شرایط واقعی مبارزه را در نظر نگیریم و خود مبارزه را فدای فرمالیسم کنیم. اما باید درک درستی از خود سانترالیسم دمکراتیک داشته باشیم و به غلط، سانترالیسم بوروکراتیک و "فوق سانترالیسم" را سانترالیسم دمکراتیک وانمود نکنیم،

و تشکیلاتها و مجامع نمایندگان منتخب تشکیلاتها بعنوان مراجع سیاستگزاری و تصمیمگیری (مجامع عمومی تشکیلاتها، کنفرانسهای محلی، های، سرناسری؛ و بالاخره کنگره) دیده نمیشود. مهم نیست که در فصلی در تشریح ساختار تشکیلاتی از این مجامع یاد شده است؛ من از رابطه جامع و مراجع تصمیمگیری با سانترالیسم دمکراتیک حرف میزنم).

در فرمولبندی کمیسیون اسانامه، ما از یکطرف با "تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر" مواجهیم. که هیچ دلیلی بجز "بالاتر بودن برای

تبعیت، و هیچ شرط و حدود مرزی برای این تبعیت ذکر نمیکند و تبعیت را القا میکنند (و این جوهر سانترالیسم در پیش نویس کمیسیون است).؛ و

بف دیگر این سانترالیسم، به این دلیل دمکراتیک است که حق مباحثه با خود مختاری در مسائل داخلی و محلی میدهد. در واقع سانترالیسم در

نویس کمیسیون، عبارت است از رهبری لازم الاطاعه؛ و دمکراسی عبارت از حقوق رهبری شوندهگان.

هم با استدلال نظری میتوان ثابت کرد و هم تجربه احزاب کمونیست نشان است که این نوع از سانترالیسم، حتی با همین مفهوم ناقص و ابتدائی از

سی حزبی در تناقض می‌افتد و براحتمی نمیتواند با آن کنار بیاید. چگونگی تبعیت از ارگانهای بالاتر، مسئله چگونگی درک ما از مقوله

است؛ و درک از سانترالیسم هم بر درک از مقوله رهبری انطباق دارد.

تعبیری از رهبری یا ارگان رهبری وجود دارد که برطبق آن، ارگانهای پائینتر از کمیته شهر، و از کمیته منطقه‌ای گرفته تا کمیته مرکزی (سیاستها

مشی‌ها را تعیین میکنند، تصمیمات لازم را میگیرند، و برای اجراء ارگانهای پائینتر و تشکیلاتها ابلاغ میکنند. تصمیمات و ابلاغات ارگانهای

پائینتر، "دستور تشکیلاتی" تلقی میشوند و چون و چرا درباره آنها، تضعیف الیسم و در حکم انضباط شکنی پنداشته میشود. در این تعبیر از سانترالیسم

دیپیی و طبیعی هر ارگان رهبری دانسته میشود که هر سیاست و هر تصمیم پائینتر تشکیلاتهای پائینتر را که خود با آن مخالف باشد، "وتو" کنند و

بسی و طبیعی تلقی میشود که ارگانها (و بالطبع تشکیلاتهای) پائینتر، از پائینتر تبعیت کنند.

قطعا چنین تعبیری از رهبری میتواند تائید کننده سانترالیسم باشد، برنامه‌های واحد و سیاستی یکدست را به اجرا بگذارد؛ اما چنین سانترالیسمی

نی نه تنها با سانترالیسم دمکراتیک تضاد دارد، بلکه حتی دمکراسی بمعنی رهبری شوندهگان را نیز نمیتواند بطور طبیعی تائید کند؛ و این حقوق

بیکه وجود داشته باشند نه بعنوان همزاد طبیعی و ناگزیر سانترالیسم، در کشاکش با آن و در نتیجه فشارهای مستقیم یا غیر مستقیم، بر ارگانهای

پائینتر تحمیل میشوند و به همین دلیل نیز مادام از طریق ارگانهای رهبری میشوند، زیرا با این تعبیر از رهبری، این حقوق در عمل، اختیارات رهبری

سیمو تضعیف میکنند و انجام وظیفه رهبری جز با نقض عملی حقوق برسمیت آفته شده، ممکن نمیشود. کافی است حق نامحدود ارگانهای رهبری در دست

سیاستها و تصمیمات ارگانهای پائینتر را در کنار فرمول "تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر" بگذاریم تا بلافاصله توخالی بودن تعمیم لقب

ی به همه کمیته‌ها، جز کمیته مرکزی که بالاترین ارگان رهبری است، آشکار

در این تعبیر از رهبری، رهبری عملا و اساسا در کمیته مرکزی خلاصه

د؛ خودمختاری تشکیلاتها و ارگانها در امور داخلی و وظائف محلی شان با دخالتهای از طرف بالا نقض میشود و دخالت جای نظارت را میگیرد.

هو نظر دهی و انتقاد از طرف اعضا هم در چارچوب چنین تعبیری از رهبری اگر برسمت شناخته شده باشد، در عمل، مداخله در اختیارات رهبری و

خف آن تلقی خواهد شد؛ با سوء ظن و اگره تحمل خواهد شد در حیات حزب منشا تاثیر واقعی نخواهد بود. در چنین فضائی، طبیعتا نسبت

رت تشخیصی و صلاحیت انتخاب کردن پائینی‌ها هم اعتمادی وجود نخواهد و گرایش به انتخاب بالا، حق انتخاب از پائین را نحت الشعاع خود خواهد داد.

این تعسر از سانترالیسم، به سانترالیسم نظامی نزدیکتر و شسته‌تر که در آن سانترالیسم از طریق تصمیمات ستادها و فرماندهان و صدور فرامین

مشهود و البته در یک ارتش دمکراتیک به سرمازان و درجه داران و افسران ممکن است در محدوده اداره آسایشگاه و آشپزخانه و غیره اختیاراتی داده

رهبری این ارگانها به چه معنی است؟ به این معنی است که آنها مسئولیت و مأموریت هدایت تشکیلاتها و نیز ارگانهای رده‌های پایینتر را در مسیر برنامه و سیاستها و مصوباتی که مجری آن هستند، دارند. رهبری این ارگانها یعنی اینکه آنها باید ضامن آن باشند که برنامه‌های هر یک از تشکیلات رده‌های پایینتر شان به سهم خود جزئی از نقشه عمومی برای پیاده کردن برنامه فراگیرتری باشد که آنها مسئول اجرائی اش هستند؛ و همینطور آنها با ضمانت انطباق و همسویی تصمیمات و سیاستهای این تشکیلاتها با سیاستها و تصمیماتی باشند که خود مجری آنها هستند. شرط اول و پایهای این رهبری آن است که خود این ارگانها در بست و بی چون و چرا تابع سیاستها و تصمیمات انتخاب کنندگان باشند. رهبری این ارگانهای اجرائی معنائی جز سانترالیزه کردن تصمیمات دمکراتیک مجامع تصمیم گیری ندارد و آنها حق ندارند نظرات و تمایلات خود را جایگزین تصمیمات و تمایلات این مجامع ساخته و تشکیلاتهای تاسعه را با نظرات و تمایلات خودسرانه هدایت کنند.

معنی سانترالیزم و رهبری در بسیاری از احزاب کمونیست، حتی از رهبری خودسرانه ارگانهای رهبری فراتر رفته بصورت رهبری سردی و جایگزینی اتوریته شخصیتها در آمدن کنفرانسها و کنگره‌ها عملاً به دکتورهای تشریفاتی تبدیل شدند. در انتقاد حزب کمونیست شوروی از کیش شخصیت استالین برای احیا سانترالیزم دمکراتیک در مقابل رهبری فردی فرمول "رهبری جمعی و مسئولیت فردی" گذاشته شد. تحقق این فرمول یا این اصل بهیچوجه برای احیا سانترالیزم دمکراتیک کافی نبوده و نخواهد بود. این فرمول حداکثر میتواند رهبری جمعی در ارگانها را تأمین کند ولی نمیتواند مانع از خودرایی تشکیلاتها باشد. برای ممانعت از چنین چیزی باید با صراحت و تضمینهای لازم با القا عملی این ایده غیر رسمی مقابله و مبارزه کرد که گویا ارگان رهبری در فاصله دو اجلاس مجمعی که آن را انتخاب کرده است، حق دارد بجای آن مجمع و به نیابت از آن تصمیم بگیرد. این ایده را نه آنجهت غیر رسمی مینامد که معمولاً با این صراحت فرموله بیان نمیشود، بلکه در قالب جملاتی دوپهلوی قابل تفسیر و از طریق مقولاتی تعریف نشده بیان میگردد. این بیانات کشدار و تفسیر بردار، در عمل غالباً به غصب اختیارات مجامع منکور توسط ارگانهای رهبری منجر میشوند و در جریان فعالیت عملی روزمره، آنچه به حساب نمیآید و رعایت نمیشود و به فراموشی عمومی سپرده میشود مصوبات مجامع دمکراتیک تصمیمگیری است و آنچه به کرسی مینشیند و حرف آخر به حساب میآید نظرات و دستورالعملهای بجای بیجای ارگانهای بالاتر است.

درست است که هر کمیته‌ای در فاصله دو اجلاسی مجمعی که آنرا انتخاب کرده، رهبری ارگانها و تشکیلاتهای پایینتر را برعهده دارد و حق تصمیمگیری دارد، اما اگر معنی و محدوده‌های این رهبری روشن و تعریف شده نباشد و محدودیتها و شرایط تصمیمگیری صراحت نیافته باشد، القا این ایده که گویا ارگانهای رهبری، قائم مقام تام الاختیار مجامعی که آنها را انتخاب کرده‌اند هستند و در غیاب آنها از اختیارات اخص آنها برخوردارند، محملها و توجیهات قانونی و اسانامه‌ای خواهد یافت.

اینکه سانترالیزم و دمکراسی تشکیلاتی ذات بگانه‌ای دارند و نمیتوان آنها را از یکدیگر جدا کرد، در جدائی ناپذیری وجه اجرائی و وجه رهبری ارگانهای رهبری تجلی مییابد. سلب اختیارات رهبری از این ارگانها، اعمال سانترالیزم را ناممکن میکند؛ و تفویض اختیارات اخص مجامع عمومی و مجامع نمایندگان به آنها، دمکراسی تشکیلاتی را نابود میسازد. تضمین حقوقی سانترالیزم دمکراتیک، مستلزم آن است که در اسانامه، از یکطرف با صراحت اعلام شود: اختیارات اخص هیچ مجمع تصمیمگیری، نه ارگانها و نهادها و مسئولین اجرائی منتخب این مجامع قابل انتقال و تفویض نیست؛ و از طرف دیگر اختیارات اجرائی این ارگانها که همانا اختیارات رهبری آنهاست با صراحت و قطعیت مشخص شود.

وقتی روشن شد که یک ارگان رهبری در فاصله دو نشست مجمعی که آنرا انتخاب کرده، از جانب آن مجمع تصمیم نمیکرد، بلکه فقط و فقط مجری تصمیمات آن در فاصله دو نشست است، آنوقت منطقی وجودی سبب دوم نشستهای بعدی آن مجمع و بویژه منطق سرکاری مجامع فوق العاده هم روس منسود. اگر به ارگان منتخب حق داده شود که در فاصله دو نشست مجمع تصمیمگیری، از

وگرنه تخطی از سانترالیزم دمکراتیک را نه مثلاً و احیاناً بعنوان تدبیر مکرره و ناگزیر ولی موقت در یک وضعیت مشخص، بلکه بعنوان " اصول تشکیلاتی سازمان " در نظر خواهیم گرفت و آنرا به اصلی اسانامه‌ای تبدیل خواهیم کرد، همانگونه که کمیسیون اسانامه کرده است.

سانترالیزم دمکراتیک به اعتقاد من مونتاز دو چیز مستقل از هم، یکی سانترالیزم و دیگری دمکراسی نیست که بتوان جدا از هم نیز تصورشان کرد؛ بلکه این یک ذات تفکیک ناپذیر است که در آن هیچیک از دو وجه سانترالیزم و دمکراسی بدون یکدیگر موجودیت و موضوعیت ندارند. دمکراتیک، ذات و ماهیت سانترالیزم است و نه صفت عارضی آن. سانترالیزم دمکراتیک در عین حال بمعنی دمکراسی سانترالیزه است؛ و در تعبیر بوروکراتیک از سانترالیزم دمکراتیک، درست همین معنی است که مورد انکار قرار میگردد.

سانترالیزم در یک تعریف کلی عبارت است از عزمیت از برنامه واحد، تبعیت از خط مشی واحد و تعقیب یک راستای واحد؛ و هماهنگی و همسویی کلیه برنامه‌ها، سیاستها و تصمیمات در همه سطوح حزب، با برنامه‌ها و سیاستها و تصمیمات رده‌های بالاتر. در تعریفی دیگر میتوان گفت سانترالیزم عیسارت است از تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات در حزب.

بر پایه این تعریف، سانترالیزم دمکراتیک باید عبارت باشد از: تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات دمکراتیک در حزب.

اما تصمیمات دمکراتیک در حزب، تصمیمات مجامع عمومی و مجامع نمایندگان آنهاست. سلسله مراتب تصمیمات دمکراتیک حزبی عبارتند از: تصمیمات مجامع عمومی تشکیلاتها و تصمیمات مجامع نمایندگان تشکیلاتها یعنی کنفرانسهای ناحیه، شهر، کنفرانسهای منطقه‌ای، کنفرانسهای سراسری (عمومی) و بالاتر از همه، تصمیمات کنگره حزب.

کنگره، کنفرانسهای سطوح مختلف و مجامع عمومی تشکیلاتها پس از سیاستگزاری و تصمیمگیریها، به انتخاب کمیته (کمیته مرکزی یا کمیته منطقه‌ای یا شهری و...) و یا بورویا مسئول میپردازند. این نهادها منتخب، ارگانها یا ارگانهای رهبری نامیده میشوند که البته سلسله مراتب ارگانی را تشکیل میدهند.

سانترالیزم دمکراتیک را تبعیت از فقط سلسله مراتب سیاستها و تصمیمات مسئولین و ارگانهای رهبری تعبیر کردن، با تعبیر آن اساساً بعنوان تبعیت از سلسله مراتب سیاستها و تصمیمات مراجع دمکراتیکی که این مسئولین و ارگانها را انتخاب کرده‌اند، زمین تا آسمان با هم فرق دارند و نتایج ساختاری و کارکردی کیفا متفاوت و حتی متضادی را به بار میآورند. بسا عزمیت از هر یک از این دو تعبیر، معانی بسیار متفاوتی از مقولات " رهبری"، " دستور تشکیلاتی"، " حق و تو تصمیمات"، " خودمختاری تشکیلاتها"، " تبعیت از ارگانهای بالاتر" و از " اختیارات ارگانهای رهبری" نتیجه میشود. برای تشریح این تفاوتها، من بحث را با پاسخ به این سئوالات دنبال میکنم که اگر سیاستگزاری، برنامه‌ریزی و تصمیمگیری در سطوح مختلف حزب از اختیارات کنگره‌ها، کنفرانسها و مجامع عمومی است، پس ارگانهای رهبری منتخب آنها چکاره‌اند و اطلاق ارگانهای رهبری به آنها چه معنی دارد؟ دلیل وجودی این ارگانها چیست؟ منشا و حدود اختیارات آنها کدام است؟

مجامع عمومی تشکیلاتها و مجامع نمایندگان، یعنی کنفرانسها و کنگره‌ها پس از سیاستگزاری، برنامه‌ریزی و تصمیمگیری، بناگزیر منحل میشوند چون نهادهای دائمی نیستند و به این دلیل نمیتوانند خودشان مستقیماً مجری تصمیماتشان باشند. آنان از میان خود ارگانی را انتخاب میکنند تا سیاستها و یسان را جاری سازند، تصمیماتشان را به اجرا درآورند، و برنامه‌هایشان را به پیش برند. این است دلیل وجودی ارگانهای رهبری.

از منطق وجودی این ارگانها نتیجه میشود که آنها ارگانهای اجرائی‌اند؛ آنها نه مرجع سیاستگزاری و تصمیمگیری برای تشکیلاتهای تاسعه خود، بلکه خود تابع سیاستها و تصمیمات آنهایند.

اما اگر این ارگانها ارگانهای اجرائی‌اند، پس چرا به آنها ارگانهای رهبری گفته میشود؟ در حقیقت، اجرائی یار رهبری بودن این ارگانها نسبی است. آنها نسبت به تصمیمات مجمعی که انتخابشان کرده است، مجری‌اند؛ و لیساً بعنوان مجری این تصمیمات، نقش رهبری دارند.

تر مجامع تصمیم‌گیری بالاتر و ارگانهای رهبری بالاتر، از حق کامل و توبرخوردار است؛ ولی در محدوده اختیارات تعریف شده و برسمیت شناخته آنها حق هیچ گونه مداخله‌ای را ندارد؛ و عرصه‌های خود مختاری و محدوده تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر به این ترتیب مشخص میشوند. تشکیلاتها در مجمع دمکراتیک تصمیم‌گیری (کنفرانس‌نمایندگان) برنامه و سیاستها و تصمیمات خود را تصویب میکنند؛ کمیته اجرائی منتخب این مجمع، مصوبات اخیر را براساس بررسی از لحاظ انطباق با مصوبات عمومی‌تر و فراگیرتر سازمانی به ارگان بالاتر میدهد؛ تصویب این مصوبات توسط ارگان بالاتر بمعنی تأیید اختیاراتی است که مجمع تصمیم‌گیری به کمیته اجرائی داده؛ و نیز بمعنی برسمیت شناختن خودمختاری این ارگان در نحوه سازماندهی اجرائی و پیشبرد مصوبات آن مجمع است.

بدیهی است که تصمیمات و سیاستها و اقداماتی که با استفاده از خودمختاری اتخاذ و عملی میشوند نباید از سیاستها، خط‌مشی و مصوبات عمومی‌تر و فراگیرتر سازمانی منحرف شوند؛ اما گرانگاری از احتمال چنین تخطی و انحرافی بهیچوجه مداخله‌گری به بهانه "نظارت" را از طرف ارگانهای بالاتر توجیه نمیکند. نقش هدایت‌کننده و اصلاح‌گرانه ارگان بالاتر در این زمینه، تنها باید از طریق نقد گزارشات دوره‌ای ارگان پائینتر، از فعالیت خود و تشکیلاتهای تابعه انجام بگیرد.

درست در همین حریم خودمختاری است که "دستور تشکیلاتی" و "حق وتو" ارگان بالاتر و نیز "تبعیت ارگان پائین از ارگانهای بالاتر" به پایا ن میرسد و از اعتبار قانونی و اساسنامه‌ای میافتد؛ ولی در خارج از محدوده خودمختاری، تبعیت از ارگانهای بالاتر و حق وتوی ارگانهای بالاتر، اصلی است که با صراحت باید از آنها سخن گفت و با قاطعیت اجرائی آن کرد؛ زیرا تبعیتی در این محدوده و حق وتوی با این ویژگی، ضامن جاری شدن تصمیمات و سیاستها و برنامه‌های مصوبه مجمع دمکراتیک هر چه وسیعتر است و وسیله‌ای است برای سانسورالیزه کردن دمکراسی تشکیلاتی؛ و هیچ وجه مشترکی با سانسورالیزم بوروکراتیک مبتنی بر فرماندهی و تبعیت بی قید و شرط ندارد.

از مجموعه تاملاتی که صورت گرفت نتیجه میگیریم که در تشریح پایه‌های سانسورالیزم دمکراتیک، جایگزین کردن دمکراسی مجامع عمومی و مجامع نمایندگان، با حق مباحثه و انتقاد اعضا و اقلیت و خودمختاری تشکیلاتها، بناگزیر و بطور طبیعی به مطلق کردن تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر؛ و به نامشروط کردن حق وتوی ارگانهای بالاتر؛ به مداخله‌گری و نقض عملی خودمختاری ارگانها؛ و به ناسازگاری با حقوق برسمیت شناخته شده اعضا در ابراز نظر و انتقاد منتهی میشود؛ زیرا در چنین تشریحی از سانسورالیزم دمکراتیک سانسورالیزم هیچ چیزی نیست مگر سانسورالیزم سلسله مراتب "ارگانهای بالاتر"؛ یعنی سلسله مراتب اراده و تصمیمات ارگانهای رهبری و دمکراسی کجاست؟ در خودمختاری ارگانهای پائینتر در برابر اراده و تصمیمات ارگانهای بالاتر، و در حق ابراز نظر و انتقاد اعضا از ارگانهای رهبری؛ و چون آشکار است که حتی این دمکراسی با کارکرد این نوع سانسورالیزم در تناقض است، برای حفظ دمکراسی راهی جز این باقی نمیماند که از ارگانهای بالاتر و از ارگانهای رهبری درخواست شود که "احترام" دمکراسی رانگهدارند!

برای آنکه اصول تشکیلاتی مندرج در اساسنامه سازمان ما حقیقتاً اصول سانسورالیزم دمکراتیک باشند، ضروری است که صرفنظر از هر سابقه و سنتی که پشتوانه اعتبار فرمولبندیهای کمیسیون اساسنامه بوده است، این فرمولبندیها تغییر کنند و با وارد کردن سلسله مراتب مجامع تصمیم‌گیری تشکیلاتها در تعریف سانسورالیزم دمکراتیک، و با اصلاحاتی که در نتیجه این تغییر، در فرمولهای مربوط به خودمختاری تشکیلاتها و تبعیت از ارگانهای بالاتر و غیره لازم میشود، تصویری از سانسورالیزم دمکراتیک ارائه شود که هم با مفهوم حقیقی آن انطباق دارد؛ هم تجلی درس آموزی از تعبیرات بوروکراتیک و "فوق‌سانسورا-لیستی" این مقوله است؛ و هم در عمل معمای دوام "فوق سانسورالیزم-علیرغم برسمیت شناختن خودمختاری تشکیلاتها و علیرغم" شرکت دادن "اعضای حیات سازمان را حل کند.

۴- ساختار تشکیلاتی سازمان

دوباره باآوری می‌کنم که من این فصل را بلافاصله پس از ماده عضویت قرار میدهم و شماره گذاری این فصل را بدین‌سال ماده ۱۰ (آخرین ماده پیشنهادی

جانب این مجمع تصمیم بگیرد، ضرورت تشکیل منظم مجمع در فواصل معین نفسی شده و عملاً به ارگان منتخب امکان داده میشود که خود را جایگزین این مجامع کند. منطق دعوت مجمع فوق العاده نیز شاهدهی است بر آنکه ارگان رهبری از حق تصمیم‌گیری بجای مجامعی که انتخاب کرده نمیتواند برخوردار باشد و زمانی که در فاصله دو مجمع، با مسئله‌ای مواجه میشود که تصمیم‌گیری در باره آن از اختیارات اخص مجمع مربوطه است و امکان انتظار تانشست عادی بعدی مجمع هم وجود ندارد، بجای تصمیم‌گیری مستقیم از جانب آن مجمع، موظف به دعوت مجمع فوق العاده برای کسب تکلیف میشود. حق تصمیم‌گیری ارگان از جانب مجمع تصمیم‌گیری در فاصله نشستهای آن از لحاظ نظری دلیل دعوت مجمع فوق العاده را از بین میبرد و در عمل هم به اینصورت درمیآید که ارگانها برای تصمیم‌گیری در مورد مسائلی که جزو اختیارات اخص مجامع تصمیم‌گیری است یا خودسرانه تصمیم میگیرند، یا اگر توان تصمیم‌گیری نداشته باشند، از ارگان بالاتر کسب تکلیف میکنند و به این ترتیب، ارگان بالاتر جای مجمع تصمیم‌گیری پائینتر از خود را میگیرد.

و اما در این رابطه که اختیارات یک ارگان رهبری کدام است، باید از این نقطه حرکت کرد که این اختیارات رهبری، همانا اختیارات اجرائی ارگان است؛ یعنی محدود است به اختیاراتی که برای جاری کردن سیاستها، به اجراء آوردن تصمیمات و پیش بردن برنامه‌ای که مجری آن است، ضروری اند. هر ارگان رهبری برای اجرای وظائفی که مجمع تصمیم‌گیری برعهده اش گذاشته باید از اختیارات زیر برخوردار باشد:

- ۱- آزادی عمل در سازماندهی اجرائی مصوبات مجمع.
- ۲- حق ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و موضعگیری رسمی در قبال رویدادهای حیطه فعالیت تشکیلاتی تابعه - تاجائیکه این موضعگیری، ارگانهای بالاتر را متعهد نکند و سیاستهای عمومی‌تر را مخدوش نسازد.
- ۳- اتخاذ تاکتیکهای متناسب با این ارزیابی ها و رویدادها برای پیشبرد واقع بینانه‌تر مصوبات مجمع.
- ۴- بررسی برنامه و مصوبات دوره‌ای مجامع عمومی تشکیلاتی تابعه یا مجمع نمایندگان یک‌دره پائینتر؛ باطل و بی اعتبار کردن هر برنامه و سیاست و تصمیمی که با برنامه‌ها و سیاستها و تصمیمات عمومی‌تر و فراگیرتر مجمع تصمیم‌گیری رده‌های بالاتر و نیز ارگانهای بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشد؛ و در صورت عدم مغایرت و مخالفت، تصویب آنها.
- ۵- سازماندهی مباحثات حول موضوعات محدود به عرصه وظائف و حیطه فعالیت تشکیلاتی تابعه.

هنگامیکه یک مجمع تصمیم‌گیری، ارگانی را برای به اجرا درآوردن مصوبات انتخاب میکند، در حقیقت با این انتخاب، اختیارات اجرائی منکوره را به آن تفویض میکند، و تفویض این اختیارات در عین حال به این معنی است که این مجمع تصمیم‌گیری، کلیه تشکیلاتها و اعضا تابعه را مکلف به تبعیت از این ارگان رهبری، در محدوده این اختیارات اجرائی میسازد.

باروشن شدن اختیارات ارگانهای رهبری، مسائل حق وتوی رهبری؛ تبعیت ارگانهای پائینتر از ارگانهای بالاتر و خودمختاری تشکیلاتها و ارگانها چگونه باید پاسخ داده شوند؟

باید در نظر داشت که سلسله مراتب ارگانها، سلسله مراتب رهبری را تشکیل میدهد و اگر بنا باشد یک ارگان مفروض به این دلیل که بر فراز سطوح متعددی قرار دارد، در همه این سطوح به مداخله مستقیم بپردازد، اختیارات رهبری ارگانهای مربوط به این سطوح پائین را سلب کرده و موجودیت آنها را بی‌مورد ساخته است. ولی اگر بناست که هر سطحی دارای یک ارگان رهبری باشد و سلسله مراتب رهبری معنی و کارکرد داشته باشد، پس ارگان بالاتر حق ندارد بجای ارگان و ارگانهای تحت رهبری خود به سازماندهی و سیاستگذاری بپردازد و تصمیم‌گیری بپردازد؛ همچنین حق ندارد مسائل و اختلافات خود با تشکیلاتهای سطوح پائینتر را با دور زدن ارگانهای رهبری یا مسئولین آنها، بطور مستقیم و راساً حل و فصل کند. برسمیت شناختن سلسله مراتب رهبری به رسمیت شناختن محدودیت اختیارات هر ارگان رهبری در برابر تشکیلاتها و ارگانهای رهبری رده‌های پائینتر از خود است. این محدودیت چنین مشخص میشود که هر ارگان رهبری در رابطه با تشکیلاتها و ارگانهای رهبری رده‌های پائینتر، در محدوده ملزم ساختن آنان به تبعیت از مصوبات عمومی‌تر و فراگیر-

در ادامه ماده ۱۵ آمده است: "تشکیلاتهای محلی سازمان بر پایه اصل منطقه‌ای و تولیدی متشکل میشوند. . . . اصل منطقه‌ای و تولیدی چگونه اصلی است و چرا " اصل " است؟ وانگهی اصطلاح " منطقه‌ای " در این عبارت بمعنای عام، یعنی بمعنی محل جغرافیایی بکار رفته است، حال آنکه پیش-نویس از تشکیلاتهای منطقه‌ای هم بمعنی خاصی وحدت تشکیلات های شهرها نام برده است و " اصل منطقه‌ای " ممکن است ابهامی در رابطه با این معنی خاص ایجاد کند. پس باید گفت که تشکیلاتهای محلی سازمان بر اساس محل تولیدی و محل جغرافیایی متشکل میشوند.

در دنباله ماده ۱۵ آمده است " . . . واحدهای پایه سازمانی در محل کار یا محل زیست کمونیستها ایجاد میشوند . . . "

اولا - "محل کار و زیست کمونیستها" دیگر چه معنی‌های است؟ مگر کمونیستها محل کار و زیست مخصوص بخود دارند؟ ثانيا - همین مطلب در ماده ۲۶ پیش‌نویس با عبارت " محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان " بیان شده است و علاوه بر تکرار بیپایه، دو فرمول متفاوت نیز بکار رفته است که البته مطلوب نیست.

احتمالا علت اینکه ماده ۱۵ پیش‌نویس، از محله کار و زیست کمونیستها بجای کارگران و زحمتکشان صحبت کرده، میل به تصریح این حقیقت بوده است که در واحدهای پایه، فقط کمونیستها میتوانند عضو شوند، حال میخواهد کارگر و زحمتکش باشند یا روشنفکر یا غیره. این حقیقت بجای خود درست است، ولی به همان اندازه صحبت کردن از " محل کار و زیست کمونیستها " نادرست و خنده دار است. این فرمول، نه فقط واقعیت ندارد، بلکه هویت طبقاتی سازمان را یکی به یک هویت ایدئولوژیک مجرد و فرقه‌ای تبدیل میکند. فرق است میان اینکه واحدها، پایه از چه کسانی تشکیل میشوند با اینکه در کجا ایجاد میشوند. این واحدها عموما در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان تشکیل میشوند، هر چند که فقط از کمونیستها عضوگیری میکنند.

در ادامه ماده ۱۵ آمده است: " . . . از اتحاد آنها " (یعنی واحدهای پایه) " بر مبنای جغرافیایی تشکیلاتهای ناحیه، شهر و منطقه بوجود می‌آیند. تشکیلات یک محل جغرافیایی معین که تشکیلاتهای محلی و نیروهای وابسته به آنها متحد میکنند، غالبترین تشکیلات محل محسوب میشود. " جمله آخر اندکی نارساست. من با در نظر گرفتن مجموعه ماده ۱۵ و اشکالات آن، ماده زیر را بجای آن پیشنهاد میکنم:

" ماده ۱۲ - تشکیلات محلی، با استقرار واحد پایه در محل کار یا محل زیست، و فعالیت در محدوده مسائل آن محل معین بوجود می‌آید. از وحدت جغرافیایی واحدهای پایه، سلسله مراتب تشکیلات محلی ایجاد میشود که عبارتند از: واحد پایه، تشکیلات ناحیه، تشکیلات شهر، تشکیلات منطقه. "

بنظر من بعد از این ماده، باید به تشریح واحد پایه پرداخت و سپس به پله‌های بالاتر رسید. اما قبل از آن باید روی تبصره ماده ۱۵ نیز که محتاج اصلاح است مکتبی بکنیم. این تبصره میگوید: " در شرایط فعالیت مخفی، کمیته مرکزی اشکال مناسب سازماندهی را تعیین میکند. "

در این تبصره باید جای عبارت " اشکال مناسب سازماندهی " را عبارت " ساختار تشکیلاتی مناسب " بگیرد.

فکر میکنم تفاوت " اشکال سازماندهی " با " ساختار تشکیلاتی " روشن باشد. ساختار تشکیلاتی، روابط، اتصالات و مناسبات ثابت میان اجزاء، یک کل یا یک پیگیره است. اما اشکال سازماندهی چیزی است متحرک و دائما متغیر که بر حسب مقتضیات فعالیت و شرایط عوض میشود.

ساختار تشکیلاتی، شبه بافت خیابانها و کوچهها و میدانها و پلهای بسک شهر و نحوه ارتباط آنهاست؛ حال آنکه کدام خیابان یکطرفه باشد، کجا چراغ راهنمایی نصب شود، کجا گردش بر است ممنوع باشد و غیره، نه اشکال سازماندهی ترافیک مربوط میشوند. اشکال سازماندهی را از پیش نمیتوان تعیین کرد، ولی ساختار تشکیلاتی چون استخوانبندی و اسکلت پابدار است، در اساسه قید میشود. در ماده ۱۵ پیش‌نویس کمیسیون، صحبت از ساختار تشکیلاتی است و نه از اشکال سازماندهی؛ تبصره این ماده نیز جبراً باید متناظر با اصل ماده، تعیین ساختار تشکیلاتی مناسب با شرایط تعقیب و سرکوب را از اختیارات کمیته مرکزی بداند؛ وگرنه از کطرف اس تبصره، سمره‌ای بر اساس

برای فصل عضویت (ادامه می‌دهم . چون اساسنامه از تعریف و وظائف عضو شروع شده است، من منطقی تر میدانم که بدینال آن، ساختار تشکیلاتی سازمان توضیح داده شود. اگر به ساخت این فصل در پیش‌نویس کمیسیون توجه کنیم میبینیم که ابتدا در ماده ۱۵ تصویری عمومی از ساختار تشکیلاتی ارائه میدهد و سپس به تشریح تشکیلاتها و ارگانهای مختلف میپردازد. تا جائیکه به ارائه یک شمای عمومی از ساختار تشکیلاتی مربوط میشود، پیش‌نویس، تصویری ناقص، یکجانبه و فاقد هرگونه ارزش اساسنامه‌ای ارائه داده؛ و تا جائیکه به تشریح تشکیلاتها و ارگانها و غیره مربوط است، هر چند حرکت از بالا به پایین است، ولی در روال آن هم در هر ریختگی وجود دارد. من مناسبتر میدانم که در فصل ساختار تشکیلاتی پس از ارائه یک تصویر کلی از ساختار سازمان، روال از جز به کل و از پایین به بالا اتخاذ شود.

ماده ۱۴ پیش‌نویس میگوید: " سازمان کارگران انقلابی ایران (امکارگر) تشکیلاتی سراسری است که با تکیه بر تشکیلاتهای محلی خود فعالیت میکند. " اولاً - سازمان فقط با تکیه بر تشکیلاتهای محلی خود فعالیت نمیکند، بلکه فعالیت سازمان با تکیه بر تشکیلاتهای محلی و مرکزی و ارگانهای محلی و مرکزی در مجموع، امکان‌پذیر میشود. ثانيا - اگر سازمان با تکیه بر تشکیلاتهای محلی فعالیت میکند، این تشکیلاتهای محلی با تکیه بر چه فعالیت میکنند؟ قطعاً با تکیه بر برنامه و خط مشی و اساسنامه واحد در مقیاس کشوری؛ و این جنبه مهم در ماده ۱۴ نادیده گرفته شده است. شاید منظور کمیسیون فقط این بوده است که بگوید سازمان ما یک تشکیلات سراسری است که از تشکیلاتهای محلی تشکیل میشود. اگر منظور این بوده، میبایست به همین نحو نیز بیان میشد. اما بنظر من بیان این مطلب کافی نیست و ما باید ماده‌ای در سرفصل ساختار تشکیلاتی بیاریم که تصویری عمومی و دوجانبه از رابطه جز و کل در ساختار تشکیلاتی ما را بیان کند. این ماده میتواند چنین باشد:

" ماده ۱۱ - سازمان، یک تشکیلات سراسری کشوری با برنامه و اساسنامه و خط مشی و ارگان رهبری واحدی است، که از طریق سلسله مراتب تشکیلاتی خود مختار محلی و ارگانهای رهبری آنها، و یک تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه مرکزی)، و بر اساس سانترالیزم دمکراتیک فعالیت میکند. " در ماده ۱۵ پیش‌نویس مطالبی در تشریح تشکیلاتهای محلی مطرح شده که ربطی به ارائه شمای عمومی ساختار سازمان (ماده ۱۴) ندارد و توضیحاتی در ساختار تشکیلاتهای محلی اند. اما پیش‌نویس، بحث تشکیلاتهای محلی را ناگهان در همینجا رها کرده و به تشکیلات مرکزی و کنگره و کمیته مرکزی و غیره پرداخته، و دوباره از ماده ۲۰ دنباله موضوعات مربوط به تشکیلاتهای محلی را گرفته است. من دنباله مطلب را از تعریف تشکیلاتهای محلی میگیرم و بعد از آن، از توضیح واحدهای پایه بسطت بالا حرکت میکنم.

اما در آغاز با ابهامی در پیش‌نویس کمیسیون روبروئیم. آنگونه که از ماده ۱۵ پیش‌نویس استنباط میشود، واحد پایه نیز بخاطر آنکه مجموعه‌ای متشکل از اعضای سازمان است که در محدوده محلی معینی فعالیت میکند، یک تشکیلات محلی محسوب میشود. اما بر حسب صراحت ماده ۳۰ پیش‌نویس، تشکیلات محلی فقط به تشکیلاتهای ناحیه، شهر و منطقه اطلاق میشوند؛ یعنی به وحدت جغرافیایی واحدهای پایه و نه به خود آنها. تفاوتهای کارکردی و آئین‌نامه‌های واحد پایه با تشکیلاتهای ناحیه و شهر و منطقه هر چه باشد، واحد پایه اولاً یک تشکیلات است، زیرا با عضویت حداقل ۲ عضو تشکیل میشود، و ثانيا در محدوده محل معینی فعالیت میکند. چگونه میتوان برای مثال واحدهای پایه را که فرضاً به تنهایی در یک شهر فعالیت میکنند، تشکیلات محلی بحساب نیارند؟ اولین نتیجه این تفکیک نادرست، میتواند این باشد که ماده مربوط به خود مختاری تشکیلاتها در امور داخلی و محلی خود، استحکام حقوقی و قطعیت خود را در شمول بر واحدهای پایه از دست بدهد. پس در ماده‌ای که تشکیلاتهای محلی را معرفی میکند، باید واحدهای پایه را هم در جرگه تشکیلاتهای محلی گنجانند.

در ماده ۱۵ پیش‌نویس که به معرفی تشکیلاتهای محلی اختصاص دارد، گفته میشود: " تشکیلات محلی مجموعه‌ای متشکل از اعضای سازمان است که در محدوده محلی معینی فعالیت سازمان را هدایت میکند. " این بیان، نادرست است. اگر تشکیلات است که فعالیت را هدایت میکند پس چه کسی فعالیت میکند، و ارگان رهبری آن تشکیلات چکاره است؟

ضرورت • البته اساس و اولویت و ترجیح بر محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان است • این ماده را باید چنین اصلاح کرد:

" ماده ۱۳ - واحدهای پایه، تشکیلاتهای پایه‌ای سازمان‌انده که با عضویت حداقل ۳ کمونیست، عموماً و ترجیحاً در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان تشکیل میشوند •"

ماده ۲۷ پیش‌نویس، مجمع عمومی‌ترین ارگان واحد پایه نامیده است •

ضروری است که مجمع عمومی و بطور کلی مجامع نمایندگان تشکیلاتها مثل کنفرانسها و کنگره‌ها را " ارگان " بنامیم، زیرا اطلاق ارگان هم به خود این مجامع و هم به کمیته‌های منتخب آنها، اغتشاشاتی ایجاد میکند و در عمل نیز وقتی گفته شود اعتبار فلان تصمیم مثلاً واحد پایه موکول به تأیید ارگان بالاتر است، قطعی نخواهد بود که منظور تأیید آن توسط مجمع عمومی همان واحد پایه است! (آنطور که از ماده ۲۷ برمیآید) یا بوروی منتخب این مجمع عمومی؛ یا کنفرانس واحدهای پایه محل، یا کمیته منتخب این کنفرانس • چون در پیش‌نویس اساسنامه به همه آنها " ارگان " اطلاق شده است • بویژه وقتی مصراحتاً گفته میشود که مجمع عمومی، عالیترین ارگان واحد پایه است، در امر تبعیت تشکیلاتها و ارگانها از ارگانهای بالاتر هم مشکل حقوقی ایجاد میکند • برای پرهیز از اغتشاشات مفهومی و ابهامات حقوقی در اساسنامه، بهتر است مجمع عمومی واحدهای پایه و مجامع نمایندگان تشکیلاتها، یعنی کنفرانسها و کنگره‌ها را " مجمع تصمیم‌گیری "، و هیئت‌های اجرایی یا کمیته‌های منتخب این مجامع را " ارگان " بنامیم • پس در ماده ۲۷ واژه " ارگان " باید با عبارت " مجمع تصمیم‌گیری " عوض شود • در ادامه ماده، از انتخاب یک دبیر یا هیئت‌اجرائی برای هدایت فعالیت جاری واحد پایه صحبت شده است • هدایت، یعنی رهبری باید توجه داشت که ارگان منتخب یک مجمع، رهبر آن مجمع نیست، بلکه مجری تصمیمات آن است • رهبری بلاواسطه واحد پایه، کمیته منتخب کنفرانس واحدهای پایه محل است و نه مسئول یا هیئت اجرایی همان واحد پایه •

بعد از مجموعه این توضیحات، من ماده ۲۷ را به ترتیب زیر اصلاح میکنم:

" ماده ۱۴ - مجمع عمومی واحد پایه، عالیترین مجمع تصمیم‌گیری واحد پایه است و حداقل ماهی یکبار تشکیل میشود • مجمع عمومی برای سازماندهی اجرائی تصمیمات خود، یک دبیر، و اگر اعضای آن بیش از ۹ نفر باشد یک هیئت اجرایی انتخاب میکند که تعداد و مدت مأموریت آن توسط مجمع عمومی واحد پایه تعیین میشود •"

در ماده ۳۸ پیش‌نویس بهتر است بجای " موافقت کمیته بالاتر "، " موافقت ارگان بالاتر " ذکر شود، نه فقط بدلیل یکدستی اصطلاحات، بلکه همینطور به این دلیل که در شرایط مشخصی از سازماندهی، ممکن است بر اساس تعدادی از واحدهای پایه کمیته بالاتری وجود نداشته باشد • در انتهای این بند گفته شده است که " کمیته محل کار و تعداد اعضای آن بوسیله مجمع عمومی یا کنفرانس منتخب واحدهای پایه تعیین میگردد " • اگر منظور این نیست که فقط مجمع عمومی یک واحد پایه تصمیم‌گیرنده (که منظور نباید این باشد)، بهتر است گفته شود " مجمع عمومی مشترک واحدهای پایه یا کنفرانس منتخب آنها ... "

ماده ۳۹ پیش‌نویس وظائف واحدهای پایه را تشریح میکند • اصلاحاتی جزئی در این ماده لازم است •

در بند " ب " بجای " اعضای جدید را به سازمان جلب و جذب کند "، باید گفته شود: اعضای جدیدی را •

در بند " ج " سیاستهای " سازمانی " باید به سیاستهای " سازمان " تبدیل شود •

در بند " ز " آمده است: " مسائل و سیاستهای جاری سازمان را مورد بحث و بررسی قرار دهد " • این بند نسبت به وظائف فعلی موجود واحدهای پایه ناقص است و باید به اینصورت تکمیل شود:

بند " ز " - رویدادهای سیاسی مهم ایران و جهان، مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط به محل فعالیت خود، و سیاستها و موضعگیری‌های رسمی سازمان را سه منظور ارتقاء آگاهی سیاسی اعضا و انطباق فعالیت واحد پایه با اوضاع مشخص و سیاستهای سازمان، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهد •

ماده نخواهد بود؛ و از طرف دیگر و اگر در کردن تعیین اشکال سازماندهی بسه کمیته مرکزی دستان تشکیلاتها و واحدهای را که در شرایط زیرزمینی فعالیت میکنند بکلی خواهد بست؛ هر نوع ابتکار عمل و تحرک را از آنها سلب خواهد کرد و بویژه در شرایطی که ارتباط کمیته مرکزی با این تشکیلاتها، غیر دائمی و تضمین نشده و غیر مستقیم باشد و گزارشات کامل و منظمی هم از اوضاع و شرایط واقعی و متحول هر یک از آنها دریافت نشود، اینکار نتایج خطرناکی ببار خواهد آورد •

گذشته از این اصلاحیه، لازم است که در این تبصره، عبارت " در شرایط فعالیت مخفی " نیز تغییر کند • شرایط فعالیت مخفی داریم تا شرایط فعالیت مخفی • برای یک تشکیلات کمونیستی که در دمکراتیک ترین جوامع سرمایه‌داری و در چارچوب فعالیت علنی و قانونی هم در زیر نظارت ماسد اوپو سختگیرانه انواع سرویسهای اطلاعاتی و پلیس مخفی قرار دارد، ممکن است جوانی از فعالیت مخفی وجود داشته باشد • در جوامع غیر دمکراتیک نیز شدت اختناق و سرکوب در همه جا همیشه به یکدرجه نیست • در شرایط معینی میتوان ساختار تشکیلاتی علنی را بصورت مخفیانه هم سازماندهی کرد، یعنی تشکیلاتهای ناحیه و شهر و منطقه ارتباطات مخفیانه داشته باشند نمایندگانشان بتوانند مخفیانه گردهم آیند تصمیماتشان را بگیرند و کمیته‌های مخفیشان را انتخاب کنند • اما در شرایط سرکوب بسیار شدید، نظیر شرایط ایران در دهه اخیر، با هنر سازماندهی پیچیده نیز نمیتوان ساختار متصل و متمرکز را در زیر زمین حفظ کرد • اینکه در شرایط فعلی ایران، ساختار تشکیلاتهای محلی متصل متحد و متمرکز امکان‌پذیر نبوده و تغییر این ساختار ضرورت داشته است، بسک حقیقت مشخص مربوط به شرایط مشخص فعالیت مخفی در ایران کنونی است و نه مربوط به هر درجه و کیفیت دیگری از محدودیت دمکراسی در جامعه • اگر ناممکن بودن یک ساختار تشکیلاتی دمکراتیک را (حتی به شکل مخفی) به هر وضعیتی از شرایط فعالیت مخفی تعمیم دهیم و این ایده را مطلق کنیم که در هر شرایط فعالیت مخفی، هیچ مجمع تصمیم‌گیری محلی نمیتواند برگزار شود و هیچ ارگانی و هیچ کمیته‌ای نمیتواند انتخاب شود و کمیته مرکزی جای آنها را بگیرد آنوقت باید این نتیجه تئوریک را بگیریم که ساختار مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک در شرایط فعالیت مخفی ناممکن است و نتیجه منطقی و عملی این تئوری هم این خواهد بود که همین تبصره حاشیه‌ای و " ناقابل "، به اساسنامه فعالیت در تمام دورانی تبدیل شود که یک رژیم دمکراتیک روی کار نیامده و فعالیت علنی و قانونی کمونیستها تضمین نشده باشد • در اینصورت تمام اساسنامه ما با اصول تشکیلاتی و ساختار تشکیلاتی و غیره که در آن ذکر شده است، به تبصره‌ای بر تبصره یاد شده تبدیل میشود؛ تبصره‌ای که در مناسبات احتمالاً آزاد شده و یا خارج از قلمرو رژیم نیز اعتبار قطعی و عقلی نخواهد داشت چرا که شرایط فعالیت مخفی بطور مطلق مطرح شده است •

با این توضیحات اگر قرار است این تبصره حقیقتاً تبصره‌ای بر ساختار تشکیلاتی مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک باشد، پس باید بصورت زیر درآید:

" تبصره - در مناطقی که بدلیل حدت سرکوب، حفظ ساختار تشکیلاتی مذکور در این ماده حتی بصورت مخفی ممکن نیست، کمیته مرکزی، ساختار تشکیلاتی مناسب را تعیین میکند •"

ناممکن بودن حفظ ساختار مورد اشاره بمعنی عدم امکان متحد شدن تشکیلاتهای محلی مختلف؛ ناممکن شدن برگزاری کنفرانسهای آنها و انتخاب کمیته‌های رهبری‌شان است • یعنی سرکوب بیمهار و بی انعطاف، ساختار مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک را ناممکن میکند • و این وضعی است واقعی که بر تشکیلاتهای ما در داخل ایران تحمیل شده است • این وضع طبعاً در نحوه برگزاری کنفرانسهای عمومی و کنگره سازمانی ما هم تأثیراتی منفی میگذارد و اختلالاتی جدی ایجاد میکند که در پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه هم به شکل نامناسبی منعکس شده است، و من در بررسی کنگره و کنفرانسهای عمومی بسه آن خواهم پرداخت و فعلاً به موضوع " واحد پایه " بپردازیم که در مواد ۲۴ تا ۲۹ پیش‌نویس کمیسیون مطرح شده است •

ماده ۲۴ از این جهت که محل استقرار و فعالیت واحدهای پایه را فقط در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان منحصر میکند، اندکی یکجانبه و غیره واقع بینانه است • در شرایطی و گاهی واحدهای پایه در غیر از محیط کار و زیست کارگران و زحمتکشان هم ممکن است تشکیل شوند - یا از روی ناکزیری، یا از روی

و خودمختاری این تشکیلاتها با دستورات کمیته مرکزی و تبعیت مطلق ابسـ تشکیلاتها و ارگانهایشان از ارگان بالاتر، یعنی کمیته مرکزی میتواند داشته باشد؟

در بررسی فصل اصول تشکیلاتی سازمان نشان دادم که مجامع تصمیمگیری تشکیلاتها و تصمیمات آنها مطلقا جایی در اصول تشکیلاتی و سانترالیسم دمکراتیک مورد نظر کمیسیون اساسنامه نداشتند و بکلی مقفوداند. حالا که سه بررسی مشخص تشکیلاتها و ارگانهای رهبری آنها رسیده ایم میبینیم که اگرچه از برگزاری مجامع عمومی و کنفرانسهای آنها صحبت شده، ولی به تصمیمات و مصوبات این مجامع همانقدر ارزش و همانقدر اعتبار اجرائی داده شده است که در " اصول تشکیلاتی سازمان "!

در ماده ۳۱ پیشنویس گفته میشود: " کنفرانس هر تشکیلات محلی، عالیترین ارگان رهبری آن میباشد " " کنفرانس چگونه ارگان رهبری تشکیلاتهاست؟ اجرای رهنمودهای کمیته مرکزی را سازماندهی میکنند؟ " در ماده ۳۳ پیشنویس هم گفته میشود: " در هر تشکیلات محلی، در فاصله کنفرانس ها، کمیته مربوطه، ارگان رهبری آن تشکیلات محسوب میشود که آنرا بر اساس سیاستها و مصوبات سازمانی هدایت میکند "!

سیاستها و مصوبات سازمانی فقط میتواند به سیاستها و مصوبات کنفرانس- های عمومی و کنگره و کمیته مرکزی اطلاق شود و نه بهیچوجه به سیاستها و مصوبات مجامع عمومی و کنفرانسهای تشکیلاتهای محلی. ماده ۳۳ عینا با ماده ۳۰ تطبیق میکند و چون هیچ اشاره ای به اینکه کمیته منتخب در فاصله کنفرانس های محلی مجری مصوبات و سیاستهای آنهاست نمیکند فقط هدایت بر اساس سیاستها و مصوبات سازمانی را قید میکند، معلوم نیست که این کمیته رهبری چرا رهبری این تشکیلاتها تلقی میشود؛ چرا بجای انتماب توسط کمیته مرکزی، توسط این مجامع انتخاب میشود؛ و اصلا موجودیت چنین کمیتههایی برای چه لازم است؟ در همین ماده ۳۳ پیشنویس گفته میشود که هر کمیته در برابر ارگان بالاتر و کنفرانس تشکیلاتی مربوطه دارای مسئولیت جمعی است. اما اینکه یک کمیته در چه موارد و حدودی در برابر ارگان بالاتر و در چه موارد و حدودی در برابر کنفرانس مربوطه مسئول است، در ابهام میماند.

بطور کلی من ساختار تشکیلاتی پیشنهادی کمیسیون اساسنامه را مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک نمیدانم. البته این ساختار بر آنچه در پیش نویس کمیسیون " موازین سانترالیسم دمکراتیک " نامیده شده است، کم و بیش انطباق دارد، ولی اشکال کار در این است که این موازین، موازین سانترالیسم دمکراتیک نیستند. بهرحال من فکر میکنم اگر موازین سانترالیسم دمکراتیک به روشنی و باصراحت در قسمت اصول تشکیلاتی اساسنامه ذکر شوند، چون مبنای عمومی ساختار تشکیلاتی و مناسبات تشکیلاتها و ارگانها محسوب میگردند دیگر ضرورتی برای تکرار مکرر آنها در مورد هر تشکیلات و ارگان وجود نخواهد داشت. خود من بر اساس چنین الگویی، به تشریح اصول حاکم بر مناسبات تشکیلاتی در بخش مربوطه اکتفا میکنم و با پرهیز از تکرار آنچه به اصول عمومی مربوط میشود، فقط وظائف و اختیارات ویژه و یا مناسبات اخص بین تشکیلاتها و ارگانها و غیره را در بخشهای مربوط به تشکیلاتها و کمیتههای محلی و مرکزی بصورت مساوی پیشنهادی تنظیم میکنم. منتهای قبل از ارائه این مواد، لازم میدانم نقد مساوی ۳۰ تا ۳۵ پیشنویس کمیسیون را به پایان ببرم.

اینکه در ماده ۳۱ گفته میشود کنفرانس هر تشکیلات محلی عالیترین ارگان رهبری آن میباشد، از چند جهت نادرست است. اولاً - همانطور که قبلا اشاره کردم، اطلاق " ارگان " به مجامع تصمیمگیری و از جمله به کنفرانس، اعتشاشات مفهومی و مشکلات حقوقی ایجاد میکند؛ ثانیا - نقش مجامع عمومی و کنفرانسها و کنگره، رهبری تشکیلاتها نیست بلکه تصمیمگیری تشکیلاتهاست. این مجامع برای رهبری تشکیلاتها کمیته با هیئتی را انتخاب میکنند که کمیته اجرائی یا هیئت اجرائی این مجامع ولی در عین حال ارگان رهبری تشکیلاتهای زیر پوشش این مجامع محسوب میشوند. ثالثا - حتی اگر همیشه کنفرانس را " ارگان رهبری " نامید، کنفرانس هر تشکیلات را " عالیترین ارگان آن " نامیدن ب معنی حذف رهبری سراسری و ختم سلسله مراتب سانترالیسم دمکراتیک در سطح محلی است. عالیترین ارگان رهبری برای هر تشکیلاتی و در هر سطحی، فقط کمیته مرکزی سازمان است.

در همین ماده ۳۱ تشکیل کنفرانسهای فوق العاده، به " استکار " کمیته

در بند " ح " باید گفته شود " فعالیتهای خود را به ارگان بالا تر گزارش دهد " زیرا گزارش دهی مستقیم به همکارانهای بالاتر در سلسله مراتب رهبری کاری ناممکن و نادرست است و طبیعا گزارش کارکرد پائینترین تشکیلاتها از طریق گزارشدهی زنجیره ای هر ارگان به ارگان بالاتر خود، در بالاترین ارگان رهبری نیز منعکس میشود.

پس از این اصلاحات، مواد ۱۵ و ۱۶ پیشنهادی بصورت زیر درمیآیند: " ماده ۱۵ - در صورتیکه در محل کار چند واحد پایه وجود داشته باشد، با موافقت ارگان بالا تر میتوان یک کمیته محل کار تشکیل داد. کمیته محل کار از تمامی حقوق واحد پایه برخوردار است. کمیته محل کار و تعداد اعضای آن بوسیله مجمع عمومی مشترک واحدهای پایه یا کنفرانس نمایندگان منتخب واحد های پایه تعیین میگردد. "

" ماده ۱۶ - واحد پایه سازمان موظف است: الف - ارتباط سازمان را با توده کارگران و زحمتکشان برقرار سازد و با سازماندهی اقدامات و اعتراضات کارگران و زحمتکشان و شرکت فعال در ایسین حرکات، نفوذ سازمان را در میان آنها تقویت کند؛

ب - اعضای جدیدی را به سازمان جلب و جذب کند؛ ج - برنامه و سیاستهای سازمان را در میان تودهها تبلیغ کند؛ د - نشریات و اوراق تبلیغاتی سازمان را پخش کند؛ ه - حق عضویت اعضا را دریافت کند و برای سازمان بطور مستمر کمکهای مالی جمع آوری کند و برای تامین نیازهای تدارکاتی آن بکوشد؛ و - در ارتقا، آگاهی کمونیستی و توانائی های عملی اعضا بطریق گوناگون تلاش کند؛

ز - رویدادهای سیاسی مهم ایران و جهان، مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط به محل فعالیت خود و سیاستها و موضعگیریهای رسمی سازمان را بمنظور ارتقا آگاهی سیاسی اعضا و انطباق فعالیت واحد پایه با اوضاع مشخص و سیاستهای سازمان مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

ح - فعالیتهای خود را به ارگان بالاتر گزارش دهد. " بعد از واحدهای پایه، نوبت به تشکیلاتهای وسیعتر محلی، کنفرانسها و ارگانهای رهبری آنها میرسد که در پیش نویس کمیسیون، مواد ۳۰ تا ۳۵ را شامل شده اند.

ماده ۳۰ پیشنویس میگوید: " تشکیلاتهای محلی سازمان (تشکیلاتهای منطقه، شهر، ناحیه) در فعالیتهایشان از برنامه و اساسنامه سازمان تبعیت میکنند، کلیه فعالیتهای خود را در چارچوب خط مشی سازمان هدایت مینمایند و اجرای رهنمودهای کمیته مرکزی را سازماندهی میکنند. "

اولا - همانطور که قبلا گفتم، تشکیلاتهای محلی سازمان شامل واحدهای پایه هم میشود که در این ماده نشده است. ثانیا - تبعیت از برنامه و اساسنامه و خط مشی سازمان فقط تکلیف تشکیلاتهای منطقه و شهر و ناحیه نیست، بلکه تکلیف کمیته مرکزی، هیئت اجرائی کمیته مرکزی، تشکیلات دبیرخانه مرکزی و واحدهای پایه، گروههای کار، یکایک اعضا، و در یک کلام تکلیف همگانی در سراسر سازمان است. ضرورت این تبعیت یا یکبار برای همگان در فصل اصول تشکیلاتی باید قید شود و از تکرار آن در مورد هر تشکیلات و ارگان و غیره خودداری شود؛ یا اگر محض تاکید بیشتر تکرار میشود، باید در مورد همه ارگانها و تشکیلات تکرار شود. که در پیش نویس کمیسیون فقط به تشکیلاتهای منطقه و شهر و ناحیه محدود شده است. من فکر میکنم اگر ضرورت این تبعیت فقط یکبار در اصول تشکیلاتی قید شود - مشروط بر اینکه بیانی جامع و همه شمول داشته باشد - کفایت خواهد کرد و نیازی به تکرار و تاکید در هر مورد نخواهد بود. ثالثا - اگر قرار است که تبعیت مورد بحث در موردی قید شود، خودمختاری تشکیلاتها هم بلافاصله باید قید شود. ولی در بخش تشکیلاتهای محلی بی آنکه کوچکترین اشاره ای به خودمختاری این تشکیلاتها و ارگانهای رهبری شان در محدوده وظائف محلی بشود، همانطور که در ماده ۳۰ دیده میشود فقط به تبعیت از برنامه و اساسنامه و خط مشی سازمان و اجرای رهنمودهای کمیته مرکزی مکتسف شده اند. پس مصوبات کنفرانسهای خودشان کجا رفت؟ اصلا چه لزومی دارد که آنها مجمع عمومی و کنفرانس تشکیل دهند؟! وقتی هیچ اشاره ای به خودمختاری نیست و وقتی هیچ اشاره ای به مصوبات مجامع عمومی و کنفرانس نیست، " اجرای رهنمودهای کمیته مرکزی " چه معنایی جز جاگرفتن مصوبات مجامع تصمیمگیری

بلکه برخلاف اکثریت کمیسیون هم که فقط از شرکت با رای مشورتی سخن گفته طرفدار آنکه حق کنفرانسها و کنگرهها به اعطا یا عدم اعطای رای قطعی اعضای کمیته مربوطه که از جانب تشکیلاتهای خود به نمایندگی انتخاب نشده باشند مراحتا مطرح شود.

سرانجام به ماده ۳۵ و اصلاحیه اقلیت بر آن میرسیم.

در ماده ۳۵ به تشکیلاتهای منطقه‌ای سازمان در مناطق ملی و عـــهد ه " اختیارات ویژه " متناسب با رشد و کیفیت تشکیلاتی خودشان و وضعیت جنبش انقلابی در این مناطق داده است .

این اختیارات ویژه چه میتوانند باشند و چرا تشکیلاتهای مناطق غیرملی متناسب با رشد و کیفیت تشکیلاتی خودشان و وضعیت جنبش انقلابی در این مناطق ، حق برخورداری از آن را ندارند ، بکلی در پرده ابهام مانده است . وانگهی ، مگر اساسنامه جای وعده دادن است ؟ در اساسنامه باید چیزی را قید کرد - و آنهم باصراحت - که قرار است اجرا شود ، و نه آنچه که نه معلوم است چیست و نه هنوز شرایط اجرایش وجود دارد . مادام که روشن نباشد این " اختیارات ویژه " چه خواهند بود چرا به تشکیلاتی تعلق میگیرند و بسته دیگری تعلق نمیگیرند ، اعضای سازمان چگونه میتوانند روی آن به بحث بپردازند و تصمیم بگیرند ؟

اما ماده‌ای که اقلیت کمیسیون اساسنامه بجای ماده ۳۵ پیشنهاد کرده است ، برده از ابهام در این مورد برمیدارد و معلوم میشود که دعوا بر سر چیست اقلیت میگوید :

" تشکیلاتهای محلی سازمان در مناطق ملی - نظیر کردستان ، بلوچستان و ... - در مورد کلیه مسائل مربوط به سیاست‌گذاری و اشکال سازماندهی مستقلا تصمیم میگیرند ؛ و همچنین روابط خود را با سایر احزاب فعال در منطقه و اتحادیه‌ها تعیین میکنند . این تشکیلاتها بمانند کلیه تشکیلاتهای دیگر سازمان در کنگره‌ها و کنفرانسهای عمومی سازمان شرکت میکنند . این تشکیلاتها در صورت رشد کمی و کیفی و تبدیل شدن به سازمان منطقه‌ای ملی ، کنفرانسها و کنگره‌های خود را برگزار کرده و رهبری خود را انتخاب خواهند کرد و دبیر اول سازمانهای مربوطه وارد کمیته مرکزی سازمان خواهند شد . "

منظور از اینکه تشکیلاتهای محلی در مناطق ملی در مورد " کلیه " مسائل مربوط به سیاست‌گذاری و اشکال سازماندهی مستقلا تصمیم میگیرند ، نمیدانم واقعا همانطور که جمله سلیس فارسی نشان میدهد ، " کلیه مسائل " است بیابای دقتی در تنظیم جمله وجود داشته و در حقیقت ، منظور کلیه مسائل سیاست‌گذاری و اشکال سازماندهی " مربوط به منطقه " بوده است . اگر مسائل مربوط به منطقه بوده و نه بطور مطلق " کلیه مسائل " ، در آنصورت میماند تکلیف عبارت " مستقلا " منظور از " مستقلا " چه میتواند باشد ؟ اگر همان " خودمختاری " است ، اکثریت کمیسیون اساسنامه هم در اصول تشکیلاتی ، خودمختاری تشکیلاتها را برسمیت شناخته است که طبیعا شامل تشکیلاتهای مناطق ملی هم میشود . پس نه تغییر نام خودمختاری به " مستقلا " ضرورتی دارد ، نه طرح دوباره آن بعنوان نظر اقلیت . اما " مستقلا " میتواند معنای دیگری هم داشته باشد که با خودمختاری تطبیق نکند و آن سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به مناطق ملی است ، بدون وابستگی و تبعیت این سیاستها و تصمیمات با سیاستها و تصمیمات سراسری و بدون الزام به تبعیت از برنامه و خط مشی واحد .

اگر منظور از " مستقلا " همین باشد ، معنی " تعیین روابط با سایر احزاب فعال در منطقه و اتحادیه‌ها " هم استقلال از سیاستها و خط مشی عمومی اختلافات سازمان ، یعنی استقلال از استراتژی سازمان چیز دیگری نخواهد بود . اینکه تشکیلاتهای مناطق ملی مثل دیگر تشکیلاتهای سازمان در کنفرانسهای عمومی و کنگره‌ها شرکت کنند ، امری بديهی و مسلم است و معنی کنگره و کنفرانس عمومی هم این شرکت همگانی است .

و اما آخرین جمله ماده مورد بحث روشن میکند که منظور واقعی از " مستقلا " ، چه میتواند باشد . اقلیتی که این ماده جایگزین را تنظیم کرده است خواهان آن است که تشکیلاتهای منطقه‌ای ملی در صورت رشد کمی و کیفی و تبدیل شدن به سازمان منطقه‌ای ملی ، کنفرانسها و کنگره‌های خود را برگزار کنند ؛ رهبری - بمعنی کمیته مرکزی - مستقلا داشته باشند ، دبیر اول کمیته مرکزی خودشان را داشته باشند و آنگاه ، دبیران اول این کمیته‌های مرکزی سازمانهای مناطق ملی وارد کمیته مرکزی سازمان شوند .

و یا درخواست يك سوم كل اعضا تشکیلات مربوطه موکول شده است ، کما اینکه در ماده ۱۸ هم برگزاری کنگره فوق العاده به " ابتکار " کمیته مرکزی موکول شده است . نمیدانم اعضای کمیسیون از " ابتکار " چه میفهمیده‌اند ، بهر حال من از آن سر در نمیآورم و معتقدم که برای تشکیل هر مجمع فوق العاده باید دلیل و ضرورت آن معین شود . اگر این ضرورت پیش آمد ، دیگر نیازی به " ابتکار " نخواهد بود تنها دلیلی که میتواند تشکیل اجلاس فوق العاده يك مجمع را ضروری کند ، لزوم تصمیم‌گیری اضطراری در حیطه اختیارات اخذ آن مجمع و در فاصله دو اجلاس عادی آن است . کافی است از یکطرف اختیارات اخذ هر مجمع تصمیم‌گیری بوضوح معین شود ، و از طرف دیگر غیر قابل انتقال و تفویض بودن اختیارات اخذ مجمع تصمیم‌گیری در هر سطح به ارگانهای منتخب آنها در فاصله دو اجلاس عادی مجمع ، مورد تصریح قرار گیرد . تصریح مورد اخیر کاری است که من در فاصل اصول تشکیلاتی میکنم : میماند معین کردن اختیارات مجمع تصمیم‌گیری ، که در هر مورد بطور مشخص به آنها خواهم پرداخت . نگاهی به ماده ۳۲ که اختیارات کمیته‌های محلی را معین کرده ، نشان میدهد که از نظر کمیسیون ، کنفرانس محلی پس از بحث روی سیاستهای محلی سازمان ، حق دارد مصوبات خود را در این رابطه فقط بصورت " توصیه " به کمیته مربوطه ارائه دهد ؛ عینا همانطور که در زمینه سیاستهای عمومی سازمان میتواند مصوبات خود را بصورت توصیه به کمیته مرکزی ارائه دهد .

در اینجا همه چیز درهم ریخته شده است . اگر منظور از " کمیته مربوطه " کمیته منتخب ، یعنی کمیته اجرائی منتخب کنفرانس است ، کنفرانس مصوباتش را در مورد سیاستهای محلی نباید به کمیته اجرائی ش توصیه کند . زیرا توصیه به این معنی است که کنفرانس اعتبار مصوباتش در مورد سیاستهای محلی را از خود سلب و به تصویب کمیته اجرائی خودش تفویض میکند ؛ حال آنکه کمیته منتخب هر مجمع ، فقط مأمور اجرای مصوبات آن مجمع است . از طرف دیگر جزو اختیارات کنفرانس محلی برسمیت شناخته میشود که در مورد سیاستهای عمومی سازمان مصوبه صادر کند (گرچه آنرا بصورت توصیه به کمیته مرکزی ارائه دهد) . مصوبه هر چند بصورت توصیه به ارگان بالا باشد ، مصوبه يك مجمع تصمیم‌گیری است ، یعنی اتخاذ سیاست و تصمیم‌گیری است در حیطه سیاستهای عمومی سازمان . این حق به چه دلیل جزو اختیارات کنفرانسهای محلی شناخته میشود ، معلوم نیست . کنفرانس محلی برای تصمیم‌گیری و صدور مصوبات در مورد امور و سیاستهای محلی تشکیل میشود و کنفرانس عمومی و کنگره برای امور و سیاستهای عمومی . در کنفرانس محلی میتوان در قبال سیاستهای عمومی سازمان " اعلام نظر " کرد و نه تصمیم‌گیری ، اما اعلام نظر نه میتواند بشکل مصوبه درآید و نه لزومی دارد که عنوان " توصیه " بخود بگیرد .

در تبصره ۱ ماده ۳۱ گفته میشود " آن عده از اعضا و اعضای مشاور کمیته های محلی که به نمایندگی کنفرانس انتخاب نشده‌اند ، با رای مشورتی در آن شرکت میکنند " .

اقلیت کمیسیون اساسنامه خواهان آن شده است که تصریح شود که به آنها رای قطعی تعلق نخواهد گرفت .

احتمالا استدلال اقلیت کمیسیون ، استناد به " دمکراسی " باشد و اینکه : اگر اینان مستحق حق رای قطعی میبوندند ، از طرف تشکیلاتهای خودشان بعنوان نماینده انتخاب میشوند و حالا که نشده‌اند ، پس صلاحیت اخذ رای قطعی از جانب کنفرانس را ندارند !

يك چنین استدلال " دمکراتیکی " جز مسخ دمکراسی تشکیلاتی کارکردی ندارند . کنفرانس مختار است به اعضای اصلی و مشاور کمیته‌های محلی رای قطعی اعطا کند (یا نکند) به این دلیل که : اولاً - عالیترین مجمع تصمیم‌گیری محلی و عالیترین تجلی دمکراسی کلیه تشکیلاتهای تابعه ، از جمله تشکیلاتهای مربوطه اعضای کمیته است . ثانياً - همانطور که کنفرانس میتواند هم با ارائه دلیل ، به عضو کمیته‌ای که برای دور جدید از تشکیلات خود رای نگرفته است ، حق رای قطعی دهد . ثالثاً - عضو کمیته در تشکیلات پایه خود ، فقط از قضاوت آن تشکیلات برخوردار است ولی وقتی کنفرانس برای اعطا یا عدم اعطای رای قطعی به اعضای کمیته به بحث و بررسی میپردازد ، داوری نمایندگان همه تشکیلاتهای محل نسبت به کمیته‌ای را که یکدوره مأموریت داشته است به شهادت میگیرد - و این داوری را نمیتوان غیر دمکراتیکتر از داوری واحد پایه دانست . من نه فقط جدا مخالف اصلاحیه " محکم کارانه " اقلیت اساسنامه در این مورد هستم ،

کان منتخب تشکیلاتهای محل مربوطه، با تدارک و دعوت توسط کمیته رهبری محل برگزار میشود و دستور جلسه آن حداقل دوماه قبل از تاریخ کنفرانس اعلام میشود.

ماده ۱۸ - آئین نامه انتخابات نمایندگان تشکیلاتها برای هر کنفرانس محلی بطور مجزا و توسط کمیته رهبری محل تهیه میشود.
تبصره ۱ - کمیته‌های محلی میتوانند تعدادی از اعضای سازمان را با حق رای مشورتی یا ناظر و مهمان به کنفرانس محلی دعوت کنند.
تبصره ۲ - آن عده از اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته محلی کسبه از جانب تشکیلات خود به نمایندگی در کنفرانس انتخاب نشده‌اند، با حق رای مشورتی به کنفرانس دعوت میشوند؛ و کنفرانس مختار است که به برخی یا همه آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند.

" ماده ۱۹ - در صورتی که تصمیم‌گیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخذ کنفرانس و در فاصله دو اجلاس عادی آن ضرورت یابد، کنفرانس فوق‌العاده برگزار میشود. کنفرانس فوق‌العاده بدعوت کمیته مربوطه و یا به درخواست حداقل یک سوم اعضای تشکیلاتهای محل مربوطه و حداکثر تا ۳ ماه تشکیل میشود.
" ماده ۲۰ - اختیارات اخذ کنفرانس محلی عبارتند از: ۱ - تعیین خط مشی سیاسی فعالیت محلی؛ ۲ - تصویب برنامه فعالیت سالانه تشکیلاتهای محلی؛ ۳ - انتخاب اعضا اصلی و علی‌البدل هیئت اجرایی کنفرانس.
اجلاس عادی کنفرانس محلی، گزارش فعالیت سالانه کمیته اجرایی، تحلیل کمیته از اوضاع سیاسی و اجتماعی محل فعالیت، برنامه و قطعنامه‌های پیشنهادی را مورد بررسی قرار داده و به تصمیم‌گیری میپردازد و همچنین بسه شکایات احتمالی رسیدگی میکند.

تبصره - کنفرانس محلی میتواند در مورد موضوعات مختلف فراتر از وظایف و اختیارات محلی از جمله درباره سیاستها و تصمیمات عمومی سازمان به بحث و اعلام نظر بپردازد، از طریق رای گیری گرایش غالب را تعیین کند و نظر خود را بعنوان پیشنهاد به ارگانهای بالاتر و ذیربط ارائه دهد؛ ولی حق تصمیم‌گیری و صدور مصوبه در مورد این موضوعات را ندارد.

" ماده ۲۱ - مصوبات هر کنفرانس محلی از طریق کمیته اجرایی منتخب آن به ارگان بالاتر برای بررسی آنها از لحاظ عدم مخالفت و مغایرت با مصوبات و سیاستهای رسمی مجامع تصمیم‌گیری و ارگانهای رده بالاتر و یا با تبصره ماده ۲۰، ارائه میشود. تأیید مصوبات کنفرانس توسط ارگان بالاتر، بمعنی تأیید خودمختاری تشکیلاتهای شرکت کننده در کنفرانس در چارچوب مصوبات کنفرانس و بمعنی تأیید خودمختاری اجرایی کمیته منتخب آن است. ارگان بالاتر در بررسی و تصمیم‌گیری روز مصوبات کنفرانس، نماینده کلیه ارگانهای رهبری سلسله مراتب بالاتر از خود محسوب میشود و در برابر آنها پاسخگوست.
" ماده ۲۲ - کمیته منتخب هر کنفرانس، هیئت اجرایی آن کنفرانس و ارگان رهبری تشکیلاتهای محل تا کنفرانس بعدی است که در رابطه با مصوبات کنفرانس، در برابر تشکیلاتهای محل مربوطه و کنفرانس آنها؛ و در رابطه با سیاستها و مصوبات فراتر و عمومی‌تر، در برابر ارگان بالاتر پاسخگوست.
" ماده ۲۳ - اختیارات کمیته اجرایی کنفرانس در رهبری تشکیلاتهای محلی بقرازر است:

الف - آزادی عمل در سازماندهی اجرایی مصوبات کنفرانس؛
ب - ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و موضع‌گیری رسمی در قبال رویدادهای محیط فعالیت تشکیلاتهای توسعه - تا جاییکه این موضع‌گیری، ارگانهای بالاتر را متعهد نکند و سیاستهای عمومی را نقض و مخدوش نازد؛
ج - اتخاذ تدابیر و تاکتیکهای مناسب با این ارزیابی‌ها و رویدادها برای پیشبرد واقع بینانه‌تر مصوبات کنفرانس؛
د - سازماندهی مباحثات حول موضوعات محدود به عرصه وظایف و حیطه فعالیت تشکیلاتهای تحت هدایت خود؛
ح - بررسی برنامه و مصوبات کنفرانس تشکیلاتهای تحت رهبری ارگان پیشنهادی؛ باطل و بی اعتبار کردن هر مصوبه کنفرانس که با مصوبات و سیاستهای رسمی مجامع تصمیم‌گیری و ارگانهای رده بالاتر و یا تبصره ماده ۲۰ مغایرت و مخالفت داشته باشد.
" ماده ۲۴ - در صورتی که کمیته محلی اعضای را از دست بدهد،

در اینجا صحبت از یک سازمان ملی مستقل است؛ یک حزب ملی، با تشکیلات مستقل خود که دبیر اولش رایبرای عضویت در رهبری مشترک یک جبهه متشکل از " سازمانهای مستقل ملی منطقه‌ای " اعزام میکند. در اینجا دیگر اثری از تشکیلات منطقه‌ای یک سازمان کارگری سراسری که در یک منطقه ملی هم فعالیت میکند وجود ندارد، بلکه صحبت از یک سازمان " ملی " است، یعنی هویتش را از یک ملت میگیرد، نه از کارگران و زحمتکشان. به همین دلیل هم دیگر نمیتواند جزئی از یک سازمان کشوری و سراسری باشد، بلکه بر استقلال سیاسی اش در محدوده مرزهای یک منطقه تأکید میکند و طبقاً در مقیاس سراسر کشوری نه از یک حزب کارگری واحد، بلکه از یک تشکیلات فدراتیومی، از یک جبهه مرکب از احزاب مستقل ملی و احزاب کارگری دفاع میکند که کمیته مرکزی یا شورای رهبری مشترکی هم دارند.

ماده پیشنهادی این اقلیت کمیسیون خواهان آن است که تشکیلات منطقه‌ای سازمان ما در صورت رشد کمی و کیفی به یک سازمان ملی تغییر جنسیت دهد و از لحاظ سازمانی هم مستقل شود؛ ولی مادام که این رشد کمی و کیفی حاصل نشده و امکان استقلال سازمانی فراهم نشده، فعلاً از استقلال سیاسی و استقلال در سازماندهی برخوردار باشد یعنی: " در مورد کلیه مسائل مربوط به سیاستگذاری و اشکال سازماندهی مستقلاً تصمیم بگیرد و همچنین روابط خود را با سایر احزاب فعال در منطقه و اتحادیه‌ها تعیین کند. "

من هر چه فکر میکنم جوابی برای این سؤال خودم پیدا نمیکند که اقلیتی که این ماده را بجای ماده ۲۵ ارائه کرده است به چه دلیل و با چه منطقی به ماده قبلی پیش‌نویس کمیسیون - که هم مواد اساسی و هم مجموعه آنها در تضاد مطلق با یک چنین طرح ناسیونالیستی است - رأی مثبت داده است! مثلاً در نمیکنم چرا این اقلیت آنجا که در پیش‌نویس، موادی در مورد سراسری بودن سازمان؛ سانترالسم دمکراتیک؛ ضرورت تبعیت از برنامه و خط مشی واحد؛ تبعیت ارگانهای پایینتر از ارگانهای بالاتر؛ تبعیت عضو از سیاستها و تصمیمات سازمان و نظایر اینها به تصویب رسیده رای مخالف و ماده جایگزین ن داده است؟! چون ماده جایگزین ماده ۲۵، باطل کننده رای مثبت به همه موارد یاد شده و یک رای مخالف آشکار به کلیت پیش‌نویس و به اساسنامه یک حزب کارگری است. فکر میکنم احتیاج به اثبات نداشته باشد که اساسنامه یک حزب کمونیستی و کارگری سراسری، با اساسنامه یک جبهه احزاب ملی آنها هم فرق و فاصله دارد که ماده‌ای چون ماده جایگزین ماده ۲۵ امکان گنجیدن در اساسنامه حزب کارگری را نداشته باشد.

این یک وجه قضیه است. وجه دیگر حیرت‌آور بودن خود ماده ۲۵ در متن پیش‌نویس اساسنامه است که با توجه به مضمون چنین بحث و درخواستی از جانب یک اقلیت در کمیسیون، بجای مخالفت صریح و قاطع با طرح کاملاً ناسیونالیستی این اقلیت، وعده " اختیارات ویژه " در چارچوب پذیرش برنامه و اصول اساسنامه را میدهد، بی آنکه مضمون و دلیل و مشروعیت این امتیاز دهی را روشن سازد. موجودیت ماده ۲۵ در پیش‌نویس عملاً بجز این نمیتواند تعبیر شود که اکثریت کمیسیون اساسنامه، نه بلحاظ اصولی، بلکه بطور مشروط با این مساده اقلیت مخالفت کرده ولی اصل امتیاز دهی و چانه‌زنی روی آنرا پذیرفته است. به این دلیل وجود ماده ۲۵ در پیش‌نویس اساسنامه، اصلیت اساسنامه را خدشه دار میکند و اصولاً نمیبایست درج میشد.

آخرین نکته‌ای که لازم به طرح میدانم اصطلاح " اعضای مشاور " است که در مورد کمیته‌های محلی و مرکزی بکار رفته است. منظور از " مشاور " بایست روشن باشد. عضو مشاور معمولاً به کسی گفته میشود که بدلیل کارشناسی در زمینه معینی انتخاب میشود تا محل مشاوره مسئولین قرار گیرد. اما بنظر میرسد که پیش‌نویس اساسنامه، عضو علی‌البدل را مد نظر دارد و با " مشاور " نامیدن علی‌البدل، می‌خواهد مشورتی بودن رای او را بیان کند. من اصطلاح " علی‌البدل " با تصریح اینکه " از رای قطعی برخوردار نیست " را مانع هرگونه ابهام و سوء تفاهم میدانم.

با عزیمت از آنچه در نقد مواد ۲۰ تا ۲۵ پیش‌نویس کمیسیون طرح کردیم مواد زیر را بجای آنها و دنبال مواد مربوطه به واحدهای پایه پیشنهاد میکنم:
" ماده ۱۷ - کنفرانس هر سطح از تشکیلاتهای محلی، عالیترین مجمع تصمیم‌گیری در همان سطح است، که هر سال یکبار با گرد هم آئی نمایند.

منظم تضمین شود، دور از عقل خواهد بود. تا اینجا هیچ حرفی ندارم. در این اعتقاد و گرایش عمومی در سازمان هم سهمی هستیم که اساس، تشکیلاتهای ما در ایران است و شرکت نمایندگان آنها در کنگره، اساسیترین شرط دمکراتیک بودن کنگره است. این اعتقاد درست و این گرایش برحق - که کمیته مرکزی سازمان همیشه نماینده سرسخت آن بوده است - تا بحال عدم برگزاری کنگره را توجیه و پذیرش آنرا به امری بدیهی و طبیعی تبدیل کرده بود؛ اما حالا که تصمیم به برگزاری کنگره گرفته شده است، دوباره دشواریها و تنگناهای عملی و خارج از اختیار، و اداران میکنند که با برگزاری کنگره با دولتی برخورد کنیم و ضمن حفظ آن بر روی کاغذ، عملاً از آن عقب بنشینیم. البته نه به نقطه اول، بلکه به کنفرانسهای عمومی با ثلث اختیارات کنگره. اما ببینیم آیا این راه حل ابتکاری، آن مسطهای را که ما را به برگزار نکردن کنگره وا میدارد، حل میکند؟ یعنی آیا به این ترتیب حقوق تشکیلاتهای داخل کشور بهتر تامین میشود و دمکراسی کاملتر اجرا میشود؟

اگر تضمین شرکت نمایندگان داخل در کنگره‌ای که هر سه سال یکبار تشکیل میشود ناممکن است، آیا شرکت آنها در کنفرانسهای عمومی سالانه آسانتر و عمل‌تر خواهد بود؟ بدیهی است که بمراتب دشوارتر و ناممکن‌تر خواهد بود. تبدیل کنگره به ثلث کنگره‌های سالانه، با این استدلال که نمایندگان داخل نمیتوانند در کنگره شرکت کنند، شبیه آن است که مابشقاب غذایی را که دلمان نمیآید در غیاب آنها بخوریم، در سه نوبت بخوریم؟ تفاوت جدی همانطور که در بالا گفتیم در این است که کنفرانس نمیتواند برنامه و اساسنامه و رهبری مرکزی را یکضرب عوض کند، ولی در سه نوبت میتواند و فاصله این سه نوبت هم با فاصله دو کنگره یکی است. با این سه نوبتی کردن چه چیزی گیر تشکیلاتهای داخل میآید و چه حقی از آنان محفوظ میماند که در برگزاری کنگره نمیماند؟

اگر امکان شرکت نمایندگان تشکیلاتهای داخل، در کنفرانسهای عمومی سالانه وجود دارد، پس بطریق اولی این امکان برای کنگره هم وجود دارد. اگر چنین امکانی برای شرکت آنان در کنفرانسهای عمومی سالانه وجود ندارد، پس جایگزین کردن کنگره با آنها مشکل ما را با کنگره نه فقط حل نمیکند بلکه این عیب بزرگ را هم دارد که مانع از نهادی شدن و جاافتادن کنگره بمشابه تنها مرجع دمکراتیک تصمیمگیری در مورد کلیت برنامه، اساسنامه، خط مشی، و رهبری سازمان میشود. کنفرانس عمومی هم با یدک کشیدن مشکل مورد بحث، مجموع ایده‌آل و بی نقصی نخواهد بود؛ نه فقط از لحاظ اختیارات خود توان ایفای نقش کنگره را نخواهد داشت بلکه از لحاظ امکان شرکت همه نمایندگان داخل نیز کنفرانس، واقعا "عمومی" نخواهد بود. در بهترین حالت، در هر کنفرانس عمومی سالانه فقط معدودی از رفقای داخل امکان شرکت خواهند داشت و کنفرانس عمومی هرگز بمعنی کامل "عمومی" نخواهد بود. این تقیصه‌ای است ناخواسته که فضای سرکوب در ایران و بحران مزمین مالی بر ما تحمیل میکنند.

اگر این جبر ما را متقاعد میکند که در مطالبه دمکراسی تشکیلاتی تاجائیکه به این دو مانع بر میخورد دنبال ایده‌آل نباشیم و بجای کنگره به کنفرانسی رضایت دهیم که نه درد کنگره را دوا میکنند و نه حتی میتوانند برآستی "عمومی" باشد، چرا همینکار را با خود کنگره نکنیم؟ ما برای تدارک مالی هر کنگره سه سال وقت داریم و برای سازماندهی تجمع نمایندگان هم هر چه باشد فرصتی کمتر از آنچه برای کنفرانس عمومی لازم است نداریم؛ یعنی کنگره ما اگر بیشتر از کنفرانسهای عمومی ما "عمومی" نباشد، کمتر از آن نخواهد بود. ما باید برگزاری منظم کنگره را بعنوان یک اصولیت پایه‌ای جدی بگیریم و بگذاریم این نهاد واقعا نهادی شود؛ هر چند که در محاصره مشکلات، برگزاری کنگره بی نقص و ایده‌آل مقدور نباشد. ما میتوانیم بمنظور افزایش هر چه بیشتر مداخله تشکیلاتهای داخل در تصمیم‌گیریهای کنگره‌ها و جبران غیبت ناگزیر برخی از نمایندگان آنها، با موافقت خود این تشکیلاتها از روشهای کمکی برای انعکاس و مداخله نظرات و آرای آنان استفاده کنیم (مثل اعطای نمایندگی نظری به نمایندگان که امکان اعزام به کنگره را دارند، یا به مسئولین و رابطین مربوطه با تشکیلات مرکزی که بیشترین تماس و اطلاع از مسائل و نظرات تشکیلات مفروض را دارند؛ همینطور استفاده از فرآیند و اخذ رای از راه دور در مورد مهمترین موضوعات و محورهای مورد بحث در بولتنهای کنگره؛ اعطای حق بیش از یک رای به نمایندگان داخل از سوی کنگره بمنظور حفظ نسبت‌های نمایندگی تشکیلاتهای مختلف سازمان و روشهای مناسب دیگر).

جای آنان را با اعضای علی‌البدل به ترتیب آرایش در کنفرانس پر میکند. تبصره - اعضای علی‌البدل از رای قطعی برخوردار نیستند.

و - انتشار نشریه محلی سازمان و انتخاب هیئت سردبیری آن.

فکر میکنم بحث تشکیلاتهای محلی و مجامع تصمیم‌گیری و ارگانهای رهبری آنها تمام شده و بر حسب سلسله مراتب، نوبت به کنفرانس عمومی رسیده باشد که از گرد همائی نمایندگان همه تشکیلاتهای سازمان - اعم از محلی و مرکزی - تشکیل میشود.

پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه، کنفرانس عمومی را در اختیارات اختصاص کنگره سازمانی شریک کرده است. میگویم "شریک"، بخاطر آنکه اصلاحات "جزئی" و نه کلی در برنامه و اساسنامه سازمان و تغییر یک سوم اعضا و اعضای مشاور کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی و نه تمامی آنها را - حق کنفرانس عمومی دانسته است. از طرف دیگر طبق ماده ۲۲ پیش‌نویس، کنفرانس سالی یکبار جز در سالهای برگزاری کنگره تشکیل میشود؛ یعنی اگر برگزاری کنگره در هر سه سال قطعی باشد، کنفرانس عمومی در فاصله دو کنگره از حق تغییر دو سوم کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی منتخب کنگره و از حق تغییرات "جزئی" ولی بدون محدودیت در برنامه و اساسنامه مصوبه کنگره برخوردار است؛ و اگر احتمال تعویق کنگره نیز فرض شود، کنفرانس عمومی این حق را خواهد داشت که در فاصله دو کنگره و در عرض سه سال کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی منتخب کنگره را عوض کند و با هر مقدار دلخواه از تغییرات "جزئی"، برنامه و اساسنامه مصوبه کنگره را خدا میداند به چه میزان عوض کند. در واقع هر کنفرانس عمومی از لحاظ اختیارات تصمیم‌گیری اش تقریباً یک سوم کنگره است و سه کنفرانس عمومی تقریباً معادل یک کنگره؛ با این ویژگی که کنفرانس عمومی نمیتواند کلیت برنامه و اساسنامه را به بحث بگذارد و نمیتواند کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی را یکضرب عوض کند.

اگر همانطور که پیش‌نویس کمیسیون تصریح کرده است، هر سه سال یکبار کنگره سازمان برگزار خواهد شد (و ماده ۱۸ در تعطیلات آن هیچ جای تردیدی نمیگذارد)، تبدیل کنفرانسهای سالانه به "مینی کنگره" چه معنا و چه ضرورتی دارد؟ چه ضرورتی دارد که در هر سه سال یک کنگره و دو سوم کنگره برگزار شود؟ من فکر میکنم پاسخ این سؤال در این است که کمیسیون اساسنامه برخلاف ماده‌ای که در مورد برگزاری قطعی کنگره در هر سه سال تنظیم کرده است، کنفرانسهای عمومی را با روح تردید نسبت به قطعیت برگزاری کنگره‌ها تنظیم کرده است تا اگر تشکیل کنگره مقدور نشد، اعضای سازمان بتوانند به نحوی در سیاست‌گذاری و گزینش رهبری سازمان مداخله کنند. اگر موضوع غیر از این است و کمیسیون طرفدار برگزاری قطعی کنگره در هر سه سال و برگزاری سالانه کنفرانسهای عمومی با ثلث اختیارات کنگره است (همانطور که ظاهر پیش‌نویس حکایت میکند) در آن صورت باید ضرورت چنین طرح غریب و افراطی را که جز تضعیف اقتدار کنگره و مصوبات آن و سیالیت و بی‌ثباتی مداوم رهبری مرکزی سازمان حاصلی ندارد برای ما توضیح دهد.

اما اگر مسئله در حقیقت به دشواریهای برگزاری کنگره و نگرانی از عدم امکان برگزاری آن مربوط است، در آن صورت اولاً چراباید اساسنامه را طوری تنظیم کرد که گویا هم برگزاری کنگره قطعی خواهد بود و هم با وجود برگزاری کنگره، کنفرانسهای عمومی هم با ثلث اختیارات کنگره تشکیل خواهند شد؟ و ثانیاً باید دید آیا برگزاری کنفرانسهای با این مشخصات، دشواریهای برگزاری کنگره را دور میزند و مشکلی را حل میکند، یا همان مشکلات را یدک میکشد و مشکلی هم بر مشکلات میافزاید؟

پاسخ به سؤال اخیر بدون اشاره به اینکه دشواریهای برگزاری کنگره کدامند، ناممکن است و فکر نمیکنم که این دشواریها برای کسی راز ناشناخته‌ای باشند.

تنها مسئله واقعی و جدی بر سر راه تشکیل کنگره در شرایط فعلی، شرکت نمایندگان تشکیلاتهای داخل کشور در کنگره است. این مشکل، یک مشکل مرکب امنیتی و مالی است. نه وجه امنیتی و نه وجه مالی این مشکل از آن نوع و درحدهی نیستند که بتوان دست کمشان گرفت یا نسبت به حل کامل آنها حتی با تدارک طولانی مدت، زیاده خوشبین بود. نگرانی از مشکلات برگزاری کنگره، کاملاً واقعی و بجاست و با توجه واقع‌بینانه به حاکمیت سرکوب در ایران و اوضاع مالی سازمان ما، توقع اینکه برگزاری بی‌عیب و نقص و کاملاً دمکراتیک کنگره ما بطور

بیش از برگزاری آن اعلام میشود."

" ماده ۲۶ - اختیارات اخذ کنفرانس عمومی بشرح زیر است :

الف - تصویب برنامه عمل عمومی سالانه برای کل سازمان برپایه بررسی گزارش کمیته مرکزی از شرایط موجود سیاسی و اجتماعی ایران و جهان و مسائل سازمان؛

ب - تصمیمگیری در ساستهای عمومی تاکتیکی و تشکیلاتی سازمان؛

ج - در شرایط خاصی که ترمیم کمیته مرکزی یا کمیسیون رسیدگی به شکایات و بهر دلیل از طریق اعضای علی البدل میسر نشود، برای پرهیز از دشواریهای برگزاری کنگره فوق العاده در چشم انداز موجود، استثنائاً ترمیم نهاد های نامبرده میتواند در دستور کار کنفرانس عمومی نیز قرار گیرد.

د - بررسی و تصمیم گیری قطعی و لازمالاتباع در مورد پرونده شکایاتی از اعضا یا ارگانهای پائینتر از کمیته مرکزی، که کمیسیون رسیدگی به شکایات راسا موفق به تصمیمگیری درباره آنها نشده و به کنفرانس عمومی ارجاع کرده باشد."

" ماده ۲۷ - کنفرانس عمومی ارگانی خاص خود انتخاب نمیکند و تصمیمات آن توسط کمیته مرکزی به اجرا درمیآیند."

" ماده ۲۸ - آئین نامه نمایندگی برای کنفرانس عمومی هر بار بطور جداگانه توسط کمیته مرکزی تهیه میشود؛ و در هر حال نسبت نمایندگان تشکیلات خارج از کشور نباید از یک سوم مجموع نمایندگان منتخب همه تشکیلات سیاسی سازمان بیشتر باشد."

تبصره - آن عده از اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی و کمیسیون بررسی شکایات که از طرف تشکیلاتهای مربوطه به نمایندگی کنفرانس عمومی انتخاب نشده باشند، با حق رای مشورتی به کنفرانس عمومی دعوت میشوند و کنفرانس عمومی مختار است که به آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند."

حالا به بررسی مواد مربوطه کنگره میرسیم.
در ماده ۱۸ پیش نویس کمیسیون، کنگره، عالیترین ارگان سازمان نامیده شده است و به دلایلی که قبلاً ذکر کردیم، بهتر است " عالیترین مجمع تصمیمگیری سازمان " نامیده شود. در همین ماده اعلام برگزاری کنگره و دستور جلسه آن حداقل سه ماه قبل از برگزاری کنگره تعیین شده است. این صفت بهیچوجه با مقتضیات تشکیلاتهای داخل کشور برای اعزام نمایندگان تناسب ندارد و باید به حداکثر زمان ممکن افزایش یابد. در مورد کنگره های فوق العاده هم باید تکرار کنیم که برگزاری آنها به " ابتکار " کمیته مرکزی یا صرفاً درخواست نسبتی از نمایندگان کنگره سابق کافی نیست و تنها دلیل موجه برگزاری کنگره فوق العاده ضرورت تصمیمگیری در محدوده اختیارات اخذ کنگره در فاصله دو اجلاس عادی آن میتواند باشد.

ماده ۲۱، اختیارات کنگره را معین میکند. این بدان معنی است که بجز آنچه در این ماده ذکر میشود کنگره اختیاراتی ندارد! این البته نادرست است. هر مجمع تصمیمگیری نمایندگان، دو دسته اختیارات دارد. یکی اختیارات اخذ آن است، یعنی اختیارات غیر قابل تفویض و انتقال به ارگان اجرائی تشکیلاتهای تابعه آن؛ و دسته دوم اختیارات عام آن است که شامل همه اختیارات کلیه تشکیلاتها و ارگانهای تابعه آن است. کنگره، از آنجا که عالیترین ارگان تصمیمگیری در سازمان است، پس دارای اختیارات مطلق است؛ یعنی هم اختیارات کلیه تشکیلاتها و مجامع و ارگانها را، و هم اختیار لغو تصمیمات همه آنها را و حتی اختیار انحلال سازمان را. پس تعیین اختیارات کنگره کاری بی-معنی است و باید اختیارات اخذ آنها مشخص کرد. در این رابطه بند الف ماده ۲۳ پیش نویس، از جمله اختیارات کنگره، " دریافت و بررسی گزارشهای کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی " را ذکر میکند. دریافت و بررسی گزارشها در جای خود. اما آیا کنگره تنها نهادی نیست که اختیار حسابرسی از کمیته مرکزی و " کمیسیون نظارت مرکزی " را دارد؟ نه " دریافت " و نه " بررسی " گزارش، چنین اختیاری را افاده نمیکند. گذشته از این، در صورتی که کمیسیون رسیدگی به شکایات موفق به تصمیمگیری در مورد شکایاتی که دریافت کرده است نشود و یا خود کمیسیون نامبرده مورد شکایت باشد، کنگره تنها مرجع ذصلاح تصمیمگیری خواهد بود. ذکر این اختیارات مهم کنگره از قلم کمیسیون افتاده است.

در رابطه با ماده ۲۰ پیش نویس که منگوبد اگر کمیته مرکزی در مدت مقرر، کنگره فوق العاده را فراخواند تشکیلاتهای خواستار آن حق ایجاد کمیته ای برای

بهر حال اگر امکان برگزاری کنگره اصلاً وجود نخواهد داشت، باید ماسا ده مربوط به کنگره را با قطعیت از اساسنامه حذف کنیم و بگوئیم مادام که کنگره ناممکن است کنفرانس های عمومی با این مشخصات بجای آن برگزار خواهد شد. صریح و قاطع و بدون نعل و میخ زدن. اما اگر امکان برگزاری کنگره وجود دارد ولی با مشکلات عظیمی توأم است، باید با اطمینان صد درصد بگوئیم که وجود ماده ای با این مشخصات برای کنفرانس های عمومی در کنار ماده کنگره در اساسنامه هرگونه تلاش در راه غلبه بر این مشکلات را از برنامه ریزی عملی ما خارج خواهد کرد؛ همیشه به بهانه اینکه مشکلات وجود دارد و به بهانه اینکه با برگزاری کنفرانسهای عمومی هم اموراتمان میگذرد، از خیر کنگره خواهیم گذشت و ماده کنگره را که اعتبار همه چیز باید از آن گرفته شود، به بی اعتبارترین ماده اساسنامه خود تبدیل خواهیم کرد.

برگزاری کنگره، زیارت حج نیست که یکبار انجام دهیم و برای بقیه عمرمان سالی یکبار زیارت امام رضا و شاه عبدالعظیم کفایت کند. کنگره اگر هم ایده آل نباشد، ایده آل این است که کنگره همیشه باشد. کنگره وقتی بود، میتواند بتدریج بسمت ایده آل شدن هم قدم بردارد. بنظر من باید کنگره را بدون انتظارات غیر واقع بینانه و با همه تلاشهای لازم برای کم کردن نواقص برگزار کرد و گذاشت که این قاعده هرم دمکراسی، نهادی شود و شالوده اصلی سانترالیزم دمکراتیک در سازمان ما قوام بگیرد. به این منظور من طرفدار آنم که ماده مربوط به کنفرانس عمومی تغییر کند و از سهم بودن در اختیارات اخذ کنگره برکنار بماند؛ و ماده مربوط به کنگره با همان قاطعیت که از برگزاری هر سه سال یکبار کنگره حرف زده است اعتبار خود را بازیابد.

میمانند اینکه وظایف و اختیارات اخذ کنفرانس عمومی چه باید باشد؟ همانطور که در پیش نویس کمیسیون هم آمده است، کنفرانس عمومی باید در مورد سیاستهای تاکتیکی و تشکیلاتی سازمان تصمیم گیری کند. اما علاوه بر این باید یک برنامه عملی سالانه هم برای کل سازمان تصویب کند. چنین برنامه ای مورد نیاز ماست و تا بحال وجود نداشته است. آنچه تا بحال " برنامه سازمان " نامیده میشده و قرار است در کنگره به تصویب برسد، برنامه ای است سیاسی و آنچه را دولت انقلابی و دمکراتیک باید انجام دهد مشخص میکند. در واقع این برنامه نشان میدهد که ما برای چه مبارزه میکنیم.

از طرف دیگر تشکیلاتهای منطقه ای سازمان ما در کنفرانسهای سالانه خود، برنامه ای را به تصویب میرسانند که نقشه عمومی فعالیت یکسال آتسی و اولویت بندیهای متناسب با شرایط مبارزه و امکانات تشکیلاتی شان بحساب میآید. ما درست به یک چنین برنامه عملی سالانه برای کل سازمان احتیاج داریم. میان برنامه سیاسی مصوب کنگره - که استراتژی عمومی و مبنای تاکتیکیها و خط مشی عمومی سازمان را تعیین میکند - و برنامه های عملی تشکیلاتهای منطقه ای، خلاشی وجود دارد و آن یک برنامه عملی سالانه برای کل سازمان است که بر پایه عزیمت از ارزیابی شرایط مشخص از ایران و جهان و نیز مسائل سازمان خطوط عمده فعالیت سال آتی، جهات حرکت، اولویتهای سیاسی، تشکیلاتی، مالی و غیره؛ موارد تمرکز انرژی و غیره را معین کند و همین برنامه عمومی عملی مبنای عزیمت کنفرانسهای منطقه ای در تهیه و تصویب برنامه های عملی سالانه - شان باشد. تا بحال جای چنین برنامه عملی را مصوبات نشستهای دوره ای کمیته مرکزی و یا تصمیمات دفتر سیاسی گرفته بود، بی آنکه جای خالی چنین برنامه عملی را پر کند، زیرا یا بصورت گزارش نشستهای دوره ای کمیته مرکزی ارائه میشد؛ و یا بصورت تصمیمات دفتر سیاسی. از این پس اصلترین دلیل برگزاری کنفرانس عمومی سالانه باید تصویب برنامه عمومی سالانه باشد؛ و بقیه تکالیف و اختیارات آن از این وظیفه اصلی ناشی میشوند: یعنی کنفرانس عمومی - بر خلاف کنگره، به بیان کار کمیته مرکزی رسیدگی نمیکند، بلکه گزارش کمیته مرکزی را فقط در رابطه با شرایط موجود سیاسی و اجتماعی در ایران و جهان و نیز در سازمان، سنعنوان مبنای عزیمت برنامه عمومی سالانه پیشنهادی کمیته مرکزی بررسی میکند. سیاستهای تاکتیکی و تشکیلاتی را هم در پیوند با این شرایط مشخص و برنامه عمومی مصوبه اتخاذ میکند.

به این ترتیب، ماده مربوط به کنفرانس عمومی به پیشنهاد من به این صورت درمیآید:

" ماده ۲۵ - کنفرانس عمومی سالی یکبار با تدارک و بدعوت کمیته مرکزی برگزار میشود. برگزاری و دستور جلسه کنفرانس عمومی حداقل سه ماه

تصمیم‌گیری درباره شکایاتی که کمیسیون رسیدگی به شکایت موفق به تصمیم گیری درباره آنها نشده باشد؛ و همچنین تصمیم‌گیری به شکایاتی که از خود کمیسیون رسیدگی به شکایت صورت گرفته باشند."

" ماده ۲۲ - کنگره فوق‌العاده به دعوت کمیته مرکزی و یا به درخواست تشکیلاتهایی که حداقل پنجاه درصد از صاحبان رای قطعی در آخرین کنگره، نمایندگان منتخب آنها بوده باشند، برای تصمیم‌گیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص کنگره و در فاصله دو اجلاس عادی آن، و حداکثر تا ۴ ماهه از تاریخ این دعوت یا درخواست برگزار میشود."

تبصره - اگر کمیته مرکزی در مدت مقرر در ماده ۲۱ از دعوت کنگره فوق‌العاده درخواستی امتناع کند، تشکیلاتهای خواستار آن حق خواهند داشت کمیته‌ای را که از کلیه حقوق کمیته مرکزی در مورد تدارک و دعوت کنگره برخوردار باشد انتخاب کنند."

در پیش نویس کمیسیون، مواد ۲۵ تا ۲۸ به کمیته مرکزی اختصاص دارند. ماده ۲۵، کمیته مرکزی را در فاصله تشکیل کنگره‌ها و کنفرانسهای عمومی عهده‌دار رهبری سازمان دانسته است. در اینجا نیز کنگره و کنفرانسهای عمومی هم ارز و هم ردیف گرفته شده‌اند. هنگامیکه کنگره‌ای افتتاح میشود، ساموریت کمیته مرکزی منتخب کنگره پیشین به پایان میرسد و به این دلیل است که گفته میشود کمیته مرکزی در فاصله تشکیل کنگره‌ها رهبری سازمان را برعهده دارد. اما این موضوع بهیچوجه در مورد برگزاری کنفرانسهای عمومی مصداق ندارد زیرا با افتتاح کنفرانس عمومی سالانه، کمیته مرکزی منحل نمیشود و در تمام طول اجلاس کنفرانس عمومی نیز کماکان رهبری کل سازمان را برعهده دارد. حتی اگر کنفرانس عمومی مورد نظر کمیسیون اساسنامه را مدنظر داشته باشیم هم فرقی در این موضوع نمیکند چون کنفرانس عمومی حداکثر یک سوم اعضای کمیته مرکزی را - آنهم احتمالا در پایان اجلاس - تغییر میدهد ولی مطلقا کمیته مرکزی را در کلیت آن منحل نمیکند.

در شرح وظائف و اختیارات کمیته مرکزی، در بند "الف" ماده ۲۵ گفته میشود: "اجرا و پیشبرد تصمیمات کنگره و کنفرانسهای عمومی و مسئولیت در مقابل آنها". در اینجا نیز بیان طوری است که مسئولیت یکسانی را در مقابل کنگره و کنفرانس عمومی القا میکند. حال آنکه کمیته مرکزی در مقابل کنفرانسهای عمومی فقط در محدوده اجرای مصوبات آن مسئولیت دارد و بس."

در بند "ب" همین ماده، از وظائف سازمان "رهبری فعالیت کل سازمان در حوزه‌های گوناگون و هدایت و هماهنگی فعالیتهای تشکیلاتهای محلی سازمان" ذکر شده است. در اینجا هیچ رابطه‌ای با بند "الف" مشاهده نمیشود یعنی صراحت ندارد که رهبری فعالیت کل سازمان در چارچوب تصمیمات کنگره و کنفرانسهای عمومی است و هماهنگی فعالیتهای تشکیلاتهای محلی هم جز جهت دادن آنها در راستای این مصوبات معنایی ندارد. و اما سخن گفتن از هدایت تشکیلاتهای محلی نیز طوری است که گوئی تشکیلاتهای محلی ارگانهای رهبری محلی ندارند و فعالیت محلی‌شان هم توسط کمیته مرکزی هدایت میشود.

در زمینه اختیارات کمیته مرکزی، خودمختاری ارگانها که بطریق اولی شامل کمیته مرکزی هم میشود از قلم افتاده است. کمیته مرکزی نیز مثل کمیته‌های محلی در سازماندهی اجرائی آنچه بر عهده‌اش گذاشته شده است از آزادی عمل برخوردار است. همینطور مرجعیت کمیته مرکزی در تحلیل و موضعگیری در مقابل اوضاع سیاسی کشور و جهان و رویدادهای جاری و از مجموعه مسائل سازمان و سازماندهی؛ حق وتوی آن در مقابل آندسته از مصوبات کنفرانسهای عمومی که با مصوبات کنگره، و یا با مصوبات کنفرانسهای عمومی مغایرت داشته باشند؛ و اختیارات کمیته مرکزی در سازماندهی مباحثات سراسری حول دستور جلسات کنفرانسهای عمومی و کنگره‌ها بکلی ناکفته مانده‌اند.

بند "ه" ماده ۲۵ "گزینش اعضای تشکیلات مرکزی از میان اعضا و طلب سازمان" را از اختیارات کمیته مرکزی میدانند، ولی اقلیت کمیسیون اساسنامه خواهان حذف این بند شده است. من طرفدار ابقای این بند هستم و در بحث مربوط به تشکیلات مرکزی دلیلم را ارائه خواهم داد.

در ماده ۲۷، وظیفه هستت اجرایی و دبیر اول کمیته مرکزی، "هدایت فعالیت کمیته مرکزی در فاصله نشستهای عمومی" عنوان شده است. معنی "هدایت" اگر رهبری باشد - که جز این نیست - برطبق این ماده، هستت سیاسی

دعوت کنگره خواهند داشت، این سؤال برای من پیش می‌آید که جایگاه در پیش نویس کمیسیون اساسنامه برای برگزاری منظم کنگره‌های عادی نه فقط هیچ تضمینی وجود ندارد و حتی برعکس، با برگزاری مینی کنگره‌های سالانه تحت عنوان کنفرانس عمومی، عملا دلیل وزمینه‌ای جدی برای برگزاری کنگره باقی گذاشته نشده است، چطور ناگهان برای کنگره فوق‌العاده اینهمه سواس نشان داده شده است؟! بدون برگزاری کنگره‌های عادی، کنگره فوق‌العاده چه معنی دارد؟ اگر بناست که چیزی تضمین شود، در درجه اول برگزاری خود کنگره‌های عادی است، چون کنگره فوق‌العاده فقط در فاصله دو اجلاس عادی کنگره معنی دارد. اگر سه سال فرصت برای برگزاری کنگره عادی (بخاطر وجود مشکلات شاق و واقعی) کافی نیست و به این دلیل کمیسیون اساسنامه کنفرانسهای عمومی را با ثلث وظائف کنگره پیش بینی میکند، چهارماه مهلت دادن به کمیته مرکزی که بدرخواست عده‌ای از اعضای سازمان کنگره فوق‌العاده برگزار کند از محاسبه و منطق متناقضی برخوردار است. کمیته مرکزی در چهار ماه چه معجزه‌ای میتواند بکند که در سه سال نمیتواند؟ و جالب است که کمیسیون اساسنامه کمیته مرکزی را با ماده ۲۰ تهدید میکند که اگر در مهلت مقرر چهار ماهه کنگره فوق‌العاده را برگزار نکند تشکیلاتهای خواستار آن، کودتا خواهند کرد!

بنظر من باید میان خواستن و نتوانستن کمیته مرکزی در برگزاری کنگره فوق‌العاده فرق گذاشت. کمیسیون اساسنامه در حالیکه (بنا به استنباط من از کنفرانسهای عمومی در پیش‌نویس) برگزاری کنگره را ناممکن میدانند، کمیته مرکزی را تهدید میکند که اگر در مدت مقرر کنگره فوق‌العاده را نخواند... چنین و چنان خواهد شد. این تهدید تا چه اندازه منطقی و تضمین کننده است و نه ناشی از خواستن کمیته مرکزی؟

خلاصه کنم، ماده ۲۰ پیش‌نویس با مواد ۲۲ و ۲۳ اساسنامه در تناقض است و تنها در صورتی که امکان پذیری برگزاری منظم کنگره پذیرفته شده باشد، عبارت "فرانخواند" که در ماده ۲۰ آمده است دیگر بمنتهی نتوانستن نخواهد بود بلکه بمعنی نتوانستن خواهد بود و در این حالت، مضمون ماده ۲۰ بعنوان یک تدبیر تضمینی ارزش حقوقی و عملی خواهد یافت.

بعد از مجموعه این بحثها و با اصلاحاتی که در نحوه تنظیم برخی از بند های دیگر ضروری است، مواد مربوط به کنگره را بصورت زیر پیشنهاد میکنم:

" ماده ۲۹ - کنگره، عالیترین مجمع تصمیم‌گیری در سازمان است که بطور منظم هر سه سال یکبار با تدارک و به دعوت کمیته مرکزی برگزار میشود. برگزاری و دستور جلسه کنگره باید زمانی اعلام شود که همه تشکیلاتهای سازمان از حداقل فرصت لازم برای مباحثات و نیز تدارکات مربوط به شرکت نمایندگان - شان در کنگره برخوردار شوند."

" ماده ۳۰ - آئین نامه انتخابات نمایندگان تشکیلاتها برای کنگره هر بار بطور جداگانه توسط کمیته مرکزی تهیه میشود، و در هر حال نسبت نمایندگان تشکیلات خارج از کشور نباید از یک سوم مجموع نمایندگان منتخب همه تشکیلاتهای سازمان بیشتر باشد."

تبصره ۱ - کمیته مرکزی میتواند تعدادی از اعضای سازمان را با حق رای مشورتی و یا بعنوان ناظر و هم‌ان به کنگره دعوت کند.

تبصره ۲ - آن عده از اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی و کمیسیون رسیدگی به شکایات که از طرف تشکیلاتهای خود به نمایندگی کنگره انتخاب نشده‌اند، با حق رای مشورتی به کنگره دعوت میشوند و کنگره مختار است به برخی یا همگی آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند."

" ماده ۳۱ - اختیارات کنگره در مقابل همه اعضا، تشکیلاتها، مجامع تصمیم‌گیری و ارگانها و کل سازمان، مطلق است. اختیارات اخص کنگره بشرح زیر اند:

الف - تصویب برنامه سیاسی و اساسنامه سازمان؛ و نیز اصلاحات جزئی یا کلی و یا تغییر کامل آنها.

ب - تعیین خط مشی عمومی و پایه‌ای سازمان در حوزه‌های مختلف سیاسی تشکیلاتی، سازماندهی، بین‌المللی و غیره.

ج - تعیین تعداد و انتخاب اعضا اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی و کمیسیون رسیدگی به شکایات،

د - بررسی کارنامه کمیته مرکزی و کمیسیون رسیدگی به شکایات، و حساب - خواهی از آنان.

ه - تصمیم‌گیری در مورد شکایاتی که مستقما به کنگره ارجاع شده‌اند.

اجرا در آوردن مصوبات کمیته مرکزی و رهبری مستقیم تشکیلات اداری مرکزی .
 تبصره - اختیارات هیئت اجرایی و دبیر اول، و آئین‌نامه‌های تشکیلات اداری مرکزی توسط کمیته مرکزی تهیه و تصویب میشوند .
 ح - سازماندهی مباحثات سراسری در سازمان حول دستور جلسات کنگره و کنفرانسهای عمومی و نیز انجام فرآیندهای موردی و اضطراری - بشرط آنکه جایگزین کنگره و کنفرانسهای عمومی یا اجلاس فوق‌العاده آنها نشوند .
 ط - نمایندگی تام الاختیار سازمان (در محدوده مصوبات کنگره و کنفرانس های عمومی) در ارتباط با احزاب و سازمانها و نهادهای سیاسی و اجتماعی ایرانی یا خارجی و در روابط عمومی .
 " ماده ۳۷ - کمیته مرکزی سازمان حداقل هر سال دو بار بدعوت هیئت اجرایی کمیته مرکزی یا به درخواست اکثریت نسبی افزایش نشست عمومی خود را برگزار میکند . تاریخ و دستور اجلاس ، از پیش برای اعضا کمیته مرکزی اعلام میشود .
 تبصره ۱ - اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی از رای قطعی برخوردار نیستند .
 تبصره ۲ - در صورتیکه کمیته مرکزی اعضای را از دست بدهد ، جای آنها را با اعضای علی‌البدل به ترتیب آرایشان در کنگره پر میکند .
 " ماده ۳۸ - نشست فوق‌العاده کمیته مرکزی به درخواست هیئت اجرایی آن یا بدرخواست اکثریت مطلق (نصف + یک) اعضای اصلی کمیته مرکزی برای تصمیمگیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص کمیته مرکزی و درفاصله حداکثر یکماه تشکیل میشود .
 " ماده ۳۹ - کمیته مرکزی بعد از هر نشست عمومی عادی یا فوق العاده ، مصوبات و تصمیمات جدید خود را با رعایت طبقه‌بندی اطلاعات امنیتی در سازمان ، به اطلاع کلیه اعضای سازمان میرساند .
 هیئت اجرایی کمیته مرکزی بهترین ارگان رهبری جاری و روزمره سازمان است و نقش مهمی برعهده دارد ، ولی در پیش‌نویس کمیسیون برنامه هیچ مکتبی روی وظائف و اختیارات آن نشده . جز اینکه در مواد ۲۶ و ۲۷ اشاره شده کسسه اجلاس کمیته مرکزی توسط هیئت اجرایی دعوت میشود ؛ و اینکه کمیته مرکزی برای هدایت فعالیت خود ، یک هیئت اجرایی انتخاب میکند . و السلام !
 مسکوت گذاشتن وظائف و اختیارات هیئت اجرایی کمیته مرکزی در اساسنامه - و از آن هم بدتر ، آنرا مسئول " هدایت " امور کمیته مرکزی معرفی کردن - مشکلاتی را بدنبال می‌آورد .
 آنچه که ما تاکنون داشته‌ایم، دفتر سیاسی بوده است . حالا که پیش‌نویس اساسنامه " هیئت اجرایی کمیته مرکزی " را جایگزین " دفتر سیاسی " میکند باید دید آیا این فقط یک تغییر نام است ، یا تغییر وظائف و اختیارات هم هست ؟ اگر تغییر وظائف و اختیارات هم هست ، این وظائف و اختیارات کدامند ؟ پیش نویس کمیسیون در اینباره سکوت کرده است - جز اینکه ماده ۲۷ بیشتر حکایت از یک تغییر نام دارد تا تغییر وظائف و اختیارات .
 من لازم میدانم که مواد زیر برای صراحت دادن به جایگاه ، وظائف و اختیارات هیئت اجرایی کمیته مرکزی ، در اساسنامه قید شوند :
 " ماده ۴۰ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی مسئول اجرای مصوبات و تصمیمات کمیته مرکزی است .
 " ماده ۴۱ - اخذ هر تصمیم و گذراندن هر مصوبه‌ای در چارچوب اختیارات اخص کمیته مرکزی که درفاصله نشست عادی آن ضرورت یابد ، مستلزم دعوت نشست فوق‌العاده کمیته مرکزی توسط هیئت اجرایی آن است .
 " ماده ۴۲ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی مسئولیت و رهبری مستقیم تشکیلات اداری کمیته مرکزی را در چارچوب مصوبات کمیته مرکزی و اختیارات اجرایی محوله از جانب آن برعهده دارد .
 تبصره - اختیارات اجرایی هیئت اجرایی کمیته مرکزی و دبیر اول از طریق آئین‌نامه مصوب نشست عمومی کمیته مرکزی معین میشود و به اطلاع کلیه تشکیلاتهای سازمان رسانده میشود .
 " ماده ۴۳ - تصمیمات کمیته رسیدگی به شکایات - جز در مورد کمیته مرکزی و اعضای آن - از طریق هیئت اجرایی کمیته مرکزی به اجرا درمی‌آید .
 تبصره - در رابطه با مسئولیت اجرایی مندرج در ماده ۴۱ ، کمیته مرکزی از جانب هیئت اجرایی در برابر کنگره پاسخگوست ."

کمیته مرکزی را درفاصله پلنومهای آن رهبری میکند ! یکبار دیگر در اینجا هم نقش ارگان منتخب درقبال مجمعی که انتخابش کرده ، مخدوش و وارونه شده است - هیئت اجرایی منتخب کمیته مرکزی و در رأس آن دبیر اول ، فقط مأمور و مسئول اجرای مصوبات کمیته مرکزی درفاصله پلنومهای آن است و نه بهیچ وجه هدایت‌کننده و رهبر امور کمیته مرکزی . کمیته مرکزی بالاترین ارگان رهبری در سازمان است و نمیتواند از جانب ارگان دیگری هدایت شود .
 اگر هیئت اجرایی ، مسئول اجرای تصمیمات کمیته مرکزی است ، چگونگی تصمیمات کمیته مرکزی از طریق تشکیلات مرکزی (یعنی دبیرخانه مرکزی) به اجرا درمی‌آیند ، پس هیئت اجرایی ، هدایت امور تشکیلات مرکزی را برعهده دارد و نه امور کمیته مرکزی را . به این موضوع در بحث مربوط به تشکیلات مرکزی باز خواهیم گشت .
 روشن شدن اینکه هیئت سیاسی ، هدایت‌کننده امور کمیته مرکزی درفاصله پلنومهای آن نیست و فقط هیئت اجرایی آن است ، این اصل را در مورد حقوق هیئت اجرایی نیز مسجل میکند که هیئت‌ها و ارگانهای اجرایی حق تصمیم‌گیری در چارچوب اختیارات اخص مجمعی که انتخابشان کرده است را ندارند و اگر تصمیمگیری اضطراری در این چارچوب ضرورت یافت ، نشست فوق‌العاده مجمع تصمیم‌گیری باید دعوت شود ؛ - پس اشاره به نشستهای فوق‌العاده کمیته مرکزی هم در اساسنامه ضرورت دارد . علاوه بر اینها ، نگر شرایط ترمیم کمیته مرکزی هم در پیش‌نویس کمیسیون از قلم افتاده است .
 با توجه به مجموعه این بحثها مواد مربوط به کمیته مرکزی را بصورت زیر پیشنهاد میکنم :
 " ماده ۳۳ - کمیته مرکزی ، مسئول اجرای مصوبات کنگره و کنفرانس های عمومی است و بالاترین ارگان رهبری در سلسله مراتب ارگانهای رهبری در سازمان محسوب میشود که سازمان را در فاصله دو کنگره رهبری میکند . رهبری کمیته مرکزی بر سازمان در جریان برگزاری کنفرانسهای عمومی قطع نمیشود .
 " ماده ۳۴ - رهبری کمیته مرکزی بر سازمان بمعنای جاری کردن سیاستها و تصمیمات مصوبه کنگره و کنفرانسها در همه تشکیلاتهای سازمان و ایجاد هماهنگی و هم‌جهتی آنان در چارچوب و راستای اهداف برنامه‌ای و خط مشی عمومی مصوبه کنگره است . این وظیفه با استفاده از اختیارات اخص کمیته مرکزی و از طریق سلسله مراتب ارگانهای رهبری و رعایت اختیارات آنان انجام می‌پذیرد .
 " ماده ۳۵ - کمیته مرکزی در رابطه با اجرای مصوبات کنگره ، فقط در برابر کنگره پاسخگو است ؛ ولی در رابطه با اجرای مصوبات کنفرانسهای عمومی ، هم در برابر کنفرانس عمومی و هم در برابر کنگره پاسخگوست .
 " ماده ۳۶ - اختیارات اخص کمیته مرکزی بشرح زیراند :
 الف - آزادی عمل در سازماندهی اجرایی مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی ب - ارزیابی دوره‌ای اوضاع سیاسی و اجتماعی در کشور و تحلیل اوضاع بین‌المللی و موضعگیری رسمی درقبال آنها - تا جائیکه به نقض سیاستهای مصوبه و اختیارات کنگره یا کنفرانسهای عمومی منجر نشود .
 تبصره - اختیارات مندرج در این بند در محدوده رویدادها و تحولات جاری ، به هیئت اجرایی کمیته مرکزی قابل تفویض‌اند .
 ج - بررسی برنامه عمل سالانه و مصوبات کنفرانسهای عمومی و کنفرانس های منطقه‌ای ؛ باطل و بی اعتبار کردن هر مصوبه این کنفرانسها که با مصوبات کنگره و مصوبات معتبر کنفرانسهای عمومی و نیز با مصوبات رسمی کمیته مرکزی در چارچوب ماده ۳۴ این اساسنامه و یا باتبصره ماده ۲۰ این اساسنامه منافیست و مخالفت داشته باشند .
 د - ایجاد نهادهای موسسات حزبی یا غیر حزبی گوناگون که برای پیشبرد مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی ضرورت داشته باشند - و یا انحلال نهادها و موسسات غیر لازم در این زمینه ، بجز آنهایی که کنگره تاسیس کرده است .
 ه - گزینش اعضای تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه مرکزی) از میان اعضا داوطلب سازمان .
 و - انتشار نشریه ارگان مرکزی (سخنگوی کمیته مرکزی سازمان) و سایر نشریاتی که کمیته مرکزی لازم تشخیص دهد ؛ و انتخاب هیئت‌های سردبیری و تعیین سیاستهای حاکم بر این نشریات .
 ز - انتخاب یک هیئت اجرایی و در رأس آن دبیر اول کمیته مرکزی برای به

اقلیت کمیسیون قبول ندارد!

گذشته از این ضرورتها، من بخصوص بر خصلت اداری تشکیلات مورد بحث صراحت میدهم تا روشن باشد که این تشکیلات، دستگاه اجرایی تابع کمیته مرکزی است و این حق غیرقابل بحث کمیته مرکزی است که کارکنان این دستگاه را بنا بر مقتضیات وظائف اجرایی که کنگره برعهده اش گذاشته است و بنا بر تشخیص خودش گزین کند.

در همینجا باید این را هم بگویم که من معقولتر و واقع بینانه تر میبینم که گزین کردن کارکنان کمیته مرکزی جزو حقوق هیئت اجرایی کمیته مرکزی نیز باشد که رهبری مستقیم دستگاه مورد بحث را برعهده دارد. وگرنه هر تغییری جابجائی نیرو در تشکیلات اداری کمیته مرکزی مستلزم تصمیم کمیته مرکزی یعنی برگزاری نشست عمومی آن خواهد بود. و این شیوه بهیچوجه عملی نیست.

بعد از این توضیحات، مواد مربوط به تشکیلات اداری کمیته مرکزی را شرح زیر پیشنهاد میکنم:

" ماده ۴۵ - دبیرخانه کمیته مرکزی، تشکیلات اداری کمیته مرکزی است که تحت مسئولیت و رهبری هیئت اجرایی کمیته مرکزی و از طریق شعبات گوناگون خود از یکطرف با دریافت و بررسی گزارشات دوره‌ای ارگانهای منطقه‌ای از فعالیتها و مسائل خود و تشکیلاتها و ارگانهای پائینتر؛ با تحلیل نتایج عملی سیاستها، تصمیمات و فعالیتهای سازمان درعرصه‌های مختلف؛ با کار عمقی و تخصصی روی مسائلی که حلشان در دستور کار کمیته مرکزی قرار دارد؛ با ارائه نظرات، تهیه پیش‌نویسها و طرحهای پیشنهادی؛ و با گردآوری اخبار و اطلاعات در زمینه‌های گوناگون، مواد و مصالح لازم برای تصمیمگیری کمیته مرکزی را تدارک میبیند؛ و از طرف دیگر تصمیمات کمیته مرکزی را به اجرا درمیآورد. دبیرخانه کمیته مرکزی دستگاهی است که کمیته مرکزی را به بدنه سازمان متصل میکند و نیز رهبری تشکیلاتهای مشمول تبصره ماده ۱۲ این اساسنامه، اداره نشریات ارگان مرکزی، رادیوی سازمان، امور انتشارات مرکزی تبلیغ و ترویج مرکزی، نهادهای انتفاعی، روابط عمومی و روابط بین المللی را برعهده دارد."

" ماده ۴۶ - شعبات گوناگون تشکیلات اداری کمیته مرکزی (شعبات دبیرخانه) برحسب نیاز و با تصمیم هیئت اجرایی کمیته مرکزی میتوانند ساختاری مرکب از تشکیلاتهای شکل کمیته‌های پایدار، کمیسیونهای موقت، گروههای تخصصی کار، و نیز با استفاده از سازماندهی انفرادی داشته باشند."

" ماده ۴۷ - هر یک از شعبات تشکیلات اداری کمیته مرکزی و تشکیلات های مربوطه آن و کارکنان آنها در حیطه وظائف و تکالیفی که از جانب کمیته مرکزی یا هیئت اجرایی آن برعهده‌شان گذاشته میشود از حق رای مشورتی برخوردارند و تصمیمات و مصوباتشان تنها خصلت پیشنهادی دارد."

تبصره ۱ - ساختار تشکیلاتی و سازماندهی شعبات گوناگون تشکیلات اداری کمیته مرکزی هر چه باشد هیئت اجرایی کمیته مرکزی مکلف است با اتخاذ شیوه‌ها و تدابیر مناسب و مقتضی، بهره‌مندی عملی و کامل کلیه اعضائی را که بعنوان کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی فعالیت میکنند از حقوق پایه‌ای عضو (ماده ۱۰ این اساسنامه) تضمین کند.

تبصره ۲ - خودمختاری تشکیلاتهای گوناگون موضوع ماده ۴۴، در اداره امور داخلی خود باید از جانب هیئت اجرایی کمیته مرکزی تضمین شود."

" ماده ۴۸ - مسئولین هر یک از شعبات دبیرخانه کمیته مرکزی یکی از دبیران عضو کمیته مرکزی‌اند که تحت نظارت مستقیم و هماهنگی توسط دبیر اول کمیته مرکزی فعالیت میکنند و گزارشات خود را در فاصله نشستهای عمومی کمیته مرکزی، از طریق دبیر اول، به هیئت اجرایی کمیته مرکزی میدهند."

" ماده ۴۹ - موارد احتمالی استثنائات ناگزیر بر اصل انتخابی بودن مسئولین را در مورد تشکیلاتهای هر یک از شعبات دبیرخانه، کمیته مرکزی معین میکند."

" ماده ۵۰ - کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی توسط هیئت اجرایی کمیته مرکزی و در صورت لزوم توسط کمیته مرکزی از میان اعضا داوطلب سازمان برگزیده میشوند."

" ماده ۵۱ - کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی با حقوقی برابر با کلیه اعضا سازمان طبق آئین‌نامه عمومی و سیمیه‌ای که تعیین میشود در کنفرانسهای عمومی و کنگره‌ها شرکت میکنند."

" ماده ۴۴ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی گزارش فعالیت تشکیلات اداری کمیته مرکزی را به کمیته مرکزی ارائه میکنند و در برابر آن پاسخگوست."

قبل از آنکه در ادامه ارگانهای منتخب کنگره به آنچه " کمیسیون نظارت مرکزی" نامیده شده بپردازم، " تشکیلات مرکزی" را مورد بحث قرار میدهم که دستگاهی متصل به کمیته مرکزی و سازمان اداری آن است.

در پیش‌نویس کمیسیون در رابطه با تشکیلات مرکزی به ماده‌ای پنج خطی (ماده ۱۶) اکتفا شده است که تقریباً چیزی از این تشکیلات بدست نمیدهد و مشخصات اساسنامه‌ای آنرا برخلاف تشکیلاتهای محلی غالباً از قلم انداخته است. تشکیلات مرکزی، یک تشکیلات اداری است و ساختار و ضوابط و حقوق آن به همین دلیل از جهات مهمی با آنچه در مورد تشکیلاتهای دیگر ذکر شده است تفاوت دارد. اگر این تفاوتها صراحت نیابند از یکطرف آنچه در ساختار و مقررات تشکیلاتهای سازمان گفته شده است (مثلاً خودمختاری، یا انتخاب مسئولین و...) عیناً شامل تشکیلات مرکزی هم تصور خواهند شد؛ و از طرف دیگر در عمل ناسا - روشنیها و مشکلاتی را ایجاد خواهند کرد. اینکه در ماده ۱۶ پیش‌نویس کمیسیون گفته شده تشکیلات مرکزی دارای مقررات ویژه‌ای است که توسط کمیته مرکزی تعیین خواهد شد، ابتدا کافی نیست. باید ساختار و ضوابط اساسی این تشکیلات در اساسنامه روشن باشد. درست است که این تشکیلات، تشکیلات اداری کمیته مرکزی است و چگونگی سازماندهی آن به کمیته مرکزی مربوط است؛ ولی نباید فراموش کرد که کارکنان این تشکیلات، اعضای سازمان‌اند و ساختار هر تشکیلات مرکب از اعضا، باید مبتنی بر ضوابط روشن اساسنامه‌ای باشد.

گذشته از ساختار، به وظائف این تشکیلات هم در پیش‌نویس کمیسیون بصورتی خیلی کلی‌تر از آن اشاره شده است که درکی از کارکرد و جایگاه آن به دست دهد. این تشکیلات از یکطرف تصمیمات کمیته مرکزی را به اجرا درمیآورد و از طرف دیگر به کمیته مرکزی سرویس میدهد؛ برای تصمیم‌گیریهای آن مصالح و مواد لازم را فراهم میکند؛ و کمیته مرکزی را به بدنه سازمان متصل میسازد. علاوه بر اینها، امور معین دیگری از قبیل اداره نشریات ارگان مرکزی؛ رادیوی سازمان؛ هدایت تشکیلاتهای مشمول تبصره ماده ۱۲ (پیش‌نویس من) (تبصره ماده ۱۵ پیش‌نویس کمیسیون)؛ امور انتشارات مرکزی؛ نهادهای انتفاعی؛ تبلیغ و ترویج مرکزی؛ روابط عمومی و روابط بین‌المللی نیز از طریق سازمان اداری مرکزی انجام میگیرند. قید نشدن این وظائف در پیش‌نویس کمیسیون نه فقط به تشکیلات مرکزی چهره‌ای مه‌آلود داده است، بلکه نام بردن از پاره‌ای از وظائف اخیر النکر را هم در اساسنامه از قلم انداخته و کانال اجرایی آنها را ناگفته گذاشته است.

در ارتباط با نام این تشکیلات، روشن است که اطلاق " تشکیلات مرکزی" به آن توسط کمیسیون اساسنامه برای تمایز از تشکیلاتهای محلی بوده است؛ ولی اگر آنچه راتشکیلات محلی نیست و جنبه سراسری دارد " تشکیلات مرکزی" بنامیم، کمیته مرکزی و هیئت اجرایی آنها باید جزو تشکیلات مرکزی محسوب شوند؛ حال آنکه منظور از این تشکیلات، تشکیلاتی است اداری که کمیته مرکزی از طریق آن سازمان را هدایت میکند. این تشکیلات در واقع دستگاه اداری کمیته مرکزی و عبارت دیگر دبیرخانه کمیته مرکزی است و بهتر است با همین اسامی هم نامیده شود.

و سرانجام در رابطه با نظر اقلیت کمیسیون که با برگزیده شدن داوطلبین کار در تشکیلات اداری کمیته مرکزی توسط کمیته مرکزی مخالفت کرده و فقط داوطلب بودن را برای کار در این تشکیلات کافی دانسته است، باید بگویم که این هم یکی دیگر از تجلیات بدفهمی از " آزادی" و مبتذل کردن دمکراسی تشکیلاتی است. معنی دمکراسی گویا این است که چون عضو اراده کرده و داوطلب است، پس کار تمام است؛ از زاویه این دمکرات‌مآبی نقطه عزیمت و اصل در اختصاص نیرو، نه وظیفه و کاری است که باید انجام شود، بلکه میل و اراده عضو است؛ اما اگر اصل و عزیمت از وظیفه و کاری باشد که باید انجام شود، آنزمان داوطلب بودن دیگر نه تنها معیار، بلکه معیاری درکنار کردانی و کارآئینی خواهد بود. از این گذشته اگر داوطلب بودن کافی باشد باید همه داوطلبین را به کار مورد نظر گمارد. حتی اگر داوطلبین، چندین برابر تعداد مورد نیاز باشند!

پس چه از لحاظ نسبت کردانی و کارآئی و چه از لحاظ کمیت افراد مورد نیاز، گزین کردن از بین داوطلبین ضرورت میباشد؛ و این موضوع بدیهی را

در رابطه با رسیدگی به شکایات توسط این نهاد، در پیش‌نویس کمیسیون رسیدگی به شکایات فقط در چند مورد معین جزو وظائف آن برشمرده شده است و دلیل این محدودیت ابعاد روشن نیست و روشن نیست که به شکایات در زمینه های دیگر چه مرجعی رسیدگی خواهد کرد و چرا این کمیته نباید رسیدگی کند. من فکر میکنم محدود کردن عرصه های رسیدگی به شکایات برای کمیته رسیدگی به شکایات غیرقابل توجیه و عملاً اختلال زاست و باید به هر شکایتی، از جمله شکایت عضو ارگان؛ ارگان از عضو؛ تشکیلات از عضو و بالعکس؛ ارگان از ارگان؛ و در هر زمینه ای اعم از تخلف از تصمیمات و مصوبات رسمی؛ از برنامه یا اساسنامه؛ از آئین نامه های رسمی؛ تخلفات انتخاباتی و مالی و غیره بتوانند رسیدگی کند. برای آنکه هر شکایتی از هر مرجعی و در هر زمینه ای در اختیار رسیدگی این کمیته قرارگیرد، کافی است که بطور کلی از حق آن برای رسیدگی به شکایات صحبت شود و از ذکر موارد معین که محدودکننده است، خودداری شود.

اما من بدو دلیل فکر میکنم که این کمیته باید مرجع نهایی رسیدگی به شکایات تلقی شود و نه مرجعی که هر شکایتی بدو باید به آن ارجاع شود. دلیل اول، بهره‌ریزی از ایجاد یک بوروکراسی قضائی است و بهره‌ریزی از اینکه بار هر مسئله کوچک و قابل حلی نیز بر دوش این کمیته گذاشته شود. بسیاری از شکایات ممکن است در تلاش اولیه در سطح تشکیلات یا ارگان مربوطه و بشیوه رفیقانه انتقاد و انتقاد از خود حل شوند. بنظر من شکایاتی را که در این مسیر به راه حل نرسیده باشند باید به کمیته رسیدگی به شکایات ارجاع کرد و مشغله بیهوده برای آن ایجاد نکرد. دلیل دوم این است که اگر این کمیته مرجع بدوی رسیدگی به شکایات باشد، اعضا، تشکیلاتها و ارگانهای داخل کشور برای هر مورد کوچک و قابل حل در محل باید از هفتخوان امنیتی ارتباط و مراوده با این کمیته بگذرند؛ یا باید از حق شکایات صرف نظر کنند.

موضوع دیگر در رابطه با کمیته رسیدگی به شکایات، استقلال آن است. پیش‌نویس کمیسیون به استقلال این نهاد اشاره کرده، ولی مهمترین چیز را که معنی کردن این استقلال، و تضمین آن است، از قلم انداخته است. «مستقل» گفتن که نهادی مستقل نمیشود. حداقلهای لازم برای استقلال این نهاد باید جزو مشخصات آن در اساسنامه ذکر شوند. بنظر من برای استقلال کمیته رسیدگی به شکایات لازم است که این نهاد:

- آئین نامه و ضوابط کار این کمیته به تصویب کنگره رسیده باشد و هیچ مرجعی بجز کنگره حق تغییر و اصلاح آنرا نداشته باشد؛
- استعفا از عضویت این کمیته با پذیرش اکثریت خود این کمیته رسمیت مییابد؛ و ترمیم آن نیز از طریق اعضای علی البدل صورت گیرد؛
- هیچ مرجعی حق ممانعت از دسترسی این کمیته به اسناد، مدارک و شواهد مربوط به موضوع شکایت را نداشته باشد؛
- تماس با این کمیته بطور مستقیم و بلاواسطه برای هر عضو سازمان ممکن باشد و در درون سازمان از کد پستی و کانال مکاتباتی مستقلی برخوردار باشد؛
- در رابطه با انجام وظائف و احکام صادره، فقط در برابر کنگره پاسخگو باشد.

اینها حداقل شرایط لازم برای واقعی بودن استقلال کمیته رسیدگی به شکایات اند.

اما در رابطه با انتخابات این کمیته، فکر میکنم برخلاف هر انتخابات دیگر که در آنها هر کس حق ندارد خود با دیگری رابرای هر ارگان و مسئولیتی کاندید کند، برای کاندید شدن توری انتخابات برای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، فقط کسانی صلاحیت خواهند داشت که از سدا زمانی برگزاری نخستین کنگره سازمان به بعد، سابقه حکومیت رسمی توسط کمیته رسیدگی به شکایات به تخطی از اساسنامه سازمان را نداشته باشند.

بعد از این توضیحات، من مواد زیر را بجای ماده ۲۹ پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه پیشنهاد میکنم:

"ماده ۵۲ - کمیته مستقل رسیدگی به شکایات که توسط کنگره انتخاب میشود نهاد مستقل رسیدگی به کلبه شکایاتی است که در وهله اول از طریق انتقاد و انتقاد از خود بین شاکی و مشتکی؛ و در وهله دوم از طریق داوری ارگان بالاتر، به رفع شکایت از جانب شاکی یا پذیرش خطا از جانب مشتکی منجر نگردد.

تبصره ۱ - تعداد اعضای اصلی و علی البدل کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در هر کنگره تعیین میشود.

تبصره - آن عده از کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی که در عین حال عضو تشکیلات محلی نیز هستند، در انتخابات کنفرانسهای محلی از طریق تشکیلات محلی و در انتخابات کنفرانس عمومی و کنگره، از طریق تشکیلات اداری مرکزی شرکت میکنند.

حالتی که ماده ۲۹ پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه یعنی به "کمیسیون نظارت مرکزی" میرسد.

آنچه در وهله اول به چشم میخورد ناهمخوانی نام این نهاد با وظائفی است که برایش مشخص شده است. وظیفه این نهاد، رسیدگی به "شکایات" تعیین شده است و ولی نام آن حاکی از وظیفه "نظارت" است. روشن نیست که "نظارت" چه ربطی به "شکایت" دارد و چه تناسبی بین این وظیفه و آن نام است! ولی سبب این نامگذاری نامربوط، از پیشنهاد نام مربوطه اقلیت کمیسیون اساسنامه مبنی بر افزودن بند "د" بر وظائف این نهاد روشن میشود. بند "د" اقلیت کمیسیون این وظیفه را نیز بر وظائف کمیسیون رسیدگی به شکایات میافزاید:

"در باره سرعت و صحت اجرای اموری که توسط کمیته مرکزی سازمان صورت میگیرد و همچنین نظارت بر خزانه داری و مالیه مرکزی سازمان، رسیدگی میکند."

در حقیقت از دید اقلیت کمیسیون اساسنامه کمیسیون مورد بحث، نهادی است که از طرف کنگره برای نظارت بر کمیته مرکزی انتخاب میشود!

انتخاب نهادی با این وظیفه توسط کنگره، با انتخاب کمیته مرکزی توسط همان کنگره اساساً تناقض دارد؛ زیرا انتخاب کمیته مرکزی بمعنی رای اعتماد دادن به آن از جانب کنگره، برسمیت شناختن اختیارات تعریف شده آن، و پاسخگو شناختن آن در برابر کنگره، در رابطه با مسئولیتهای محوله (از جمله سرعت و صحت اجرای امور، و نیز در رابطه با "خزانه داری و مالیه مرکزی سازمان") است. معنی ندارد که کنگره از یکطرف عده ای را از روی اعتماد و بسا وظائف روشن و اختیارات معین مامور کاری کند، و از طرف دیگر عده دیگری را هم برای "نظارت" بدنبال آنها روانه کند! این کار همانقدر بیمورد است که مثلاً هر مجمع تصمیم‌گیری محلی نیز علاوه بر انتخاب یک کمیته رهبری محصل کمیسیونی راهم برای تحت نظر گرفتن آن مامور کند! انتخاب یک ارگان و حساب خواهی و حسابرسی از آن توسط مجمع انتخاب کننده آن، با چنین کار نامربوطی همخوانی ندارد. کمیته مرکزی، خود بالاترین ارگان رهبری سازمان است که نظارت بر کلیه تشکیلاتها و ارگانهای سازمان را هم برعهده دارد. و اگر ایسـن نظارت بر ارگانهای پائینتر اعمال میشود بخاطر وجود سلسله مراتب رهبری است و نظارت از بالاست و اساساً با نظارت از جانب یک نهاد همسطح منتخب همان مجمعی که ارگان رهبری مربوطه را انتخاب کرده است تفاوت دارد. نظارت از بالا در سلسله مراتب رهبری در کمیته مرکزی که بالاترین ارگان نظارت کننده است به پایان میرسد و اختراع یک ارگان مافوق کمیته مرکزی هم که برآن نظارت کند، اولاً با وجود حق هر عضو تشکیلات برای بررسی و نقد گزارشات دوره ای کمیته مرکزی، و حق شکایت از آن، و با وجود حسابخواهی و حسابرسی کنگره و کنفرانس های عمومی از کمیته مرکزی، زائد و اختلال زا و ناقض اعتماد و اختیارات محوله به کمیته مرکزی است؛ و ثانیاً این سؤال را برای ما پیش خواهد آورد که اگر هر ارگان منتخبی یک ناظر اعمال هم باید داشته باشد، پس چه نهادی باید بر باصطلاح "کمیسیون نظارت مرکزی" نظارت کند؟! و زنجیره این سؤال، بی پایان خواهد بود.

با این توضیحات، روشن کردم که به چه دلائی من، هم با بنسـد "د" پیشنهادی اقلیت بر ماده ۲۹ پیش‌نویس مخالفم؛ و هم با عبارت "نظارت" در نام نهاد مورد بحث.

و بالاخره اشکالی دیگر در این نام؛ اطلاق "کمیسیون مرکزی" به ایسـن نهاد با استقلالی که برای آن ذکر شده است، خوانائی ندارد؛ چون هر کمیسیونی همیشه در جوار یک ارگان معین کار میکند، وابسته به آن است و گزارشاتش را به آن ارگان ارائه میکند و غالباً نیز جنبه موقت دارد؛ حال آنکه نهاد مورد نظر همچون کمیته مرکزی بعنوان یک نهاد پایدار در فاصله دو کنگره انتخاب میشود. بنظر من مناسبترین نام برای این نهاد "کمیته مستقل رسیدگی به شکایات" است.

نمیبینم چون در جای خود همه را روشن کرده‌ام. با حذف تعریف جایگاه مجامع تصمیم‌گیری، بقیه را طی سه ماده جداگانه با اصلاحاتی بصورت زیر می‌آورم:

" ماده ۶۴ - مجمع عمومی، کنفرانسهای محلی و عمومی و کنگسه در صورت حضور بیش از نیمی از اعضای تشکیلاتهای مربوطه یا نمایندگان منتخب رسمیت می‌یابند. انتخاب تمام ارگانهای رهبری با رای مخفی صورت می‌گیرد. هنگام انتخابات، همه اعضا حاضر در جلسه بدون قید و شرط حق دارند نامزد معرفی کنند، یا نامزدهای معرفی شده مخالفت کرده و از آنها انتقاد کنند. نامزدهایی به نمایندگی یاب ارگانهای رهبری انتخاب میشوند که بیش از نیمی از آراء اعضای صاحب حق رای قطعی حاضر در جلسه زایدست آورند."

" ماده ۶۵ - در انتخابات نمایندگان کنگره و کنفرانسهای عمومی و محلی سازمان معیارهای ترجیحی زیر درباره زنان رعایت میشود:

الف - از میان نامزدهای منتخب که آرای مساوی کسب کرده باشند، اولویت با زنان خواهد بود.

ب - افزایش سهمیه تعیین شده نمایندگان برای هر تشکیلات تا یک چهارم تعداد اصلی، از میان زنانی که بیش از ۴۰٪ آراء را کسب کرده‌اند، مجاز خواهد بود."

" ماده ۶۶ - کلیه تصمیمات سازمانی با رای اکثریت مطلق (نصف + یک) اعضای صاحب رای قطعی حاضر در جلسه رسمیت و اعتبار می‌یابند."

در همین جا لازم میدانم ماده جدیدی را اضافه کنم که به رای‌گیریهای مشورتی و نه تصمیم‌گیریهای اجرائی مربوط میشود:

" ماده ۶۷ - هنگامیکه يك مجمع عمومی، یا يك مجمع نمایندگان، یا يك ارگان بمنظور اعلام نظر صرف یا پیشنهاد به مجامع یا ارگانهای بالاتر، روی موضوعی به رای گیری می‌پردازد، از آنجا که در این حالت، رای صاحبان حق رای قطعی نیز فاقد اعتبار اجرائی است و فقط خصلت رایزنی و مشورتی دارد، آرای صاحبان حق رای مشورتی حاضر در جلسه نیز باید در اینگونه رای‌گیریها به حساب آید. این قاعده بجز در کنفرانسهای محلی و عمومی، شامل کلیه تصمیم‌گیریهای هم میشود که اعتبار اجرائی آنها به تایید و تصویب ارگان بالاتر موکول است."

با این ماده، فصل پیشنهادی من برای ساختار تشکیلاتی به پایان میرسد؛ ولی همانطور که قبلاً در بررسی ماده ۱۲ پیش‌نویس کمیسیون قول دادم، درست در همینجا که بحث مقررات انتخاب شدن پیش آمده است، نظرم را درباره بند "ز" پیشنهادی اقلیت کمیسیون اساسنامه برای ماده ۱۲ پیش‌نویس کمیسیون بیان میکنم. در آنجا گفتم که مخالف افزوده شدن بند "ز" به ماده ۱۲ هستم چون جایش نیست ولی وارد مضمون نشدم؛ ولی حالا این پیشنهاد اقلیت را از لحاظ مضمون آن مورد بحث قرار میدهم. این بند پیشنهادی اقلیت کمیسیون چنین است:

" ز - انتخابات نمایندگی برای کنگره‌ها و کنفرانسها بر اساس اصل نمایندگی تناسبی خواهد بود. بر این مبنا هر فرد حق دارد فقط به نصف + یک تعداد نمایندگان رای دهد. کسانی که حائز حداقل ۳۰٪ مجموعه آراء باشند میتوانند به نمایندگی انتخاب شوند."

بگذارید ابتدا به دو مورد از درم اندیشی و آشفته‌گویی این اقلیت کمیسیون اشاره کنم:

مورد اول: با اینکه در همین بند "ز" پیشنهادی اش میگوید کسانی که حائز ۳۰٪ مجموعه آراء باشند میتوانند به نمایندگی انتخاب شوند، با این نظر اکثریت کمیسیون هم (در ماده ۱۷) که میگوید منتخبان دستکم باید بیش از نیمی از آراء افراد حاضر در جلسه را بدست آورند موافقت کرده است!

مورد دوم: در بند "ز" پیشنهادی خود میگوید کسانی که حائز ۳۰٪ مجموعه آراء باشند میتوانند به نمایندگی انتخاب شوند؛ ولی در ترجیحات انتخاباتی برای زنان (ماده ۱۷) میگوید که "نمایندگان زن به ازای ۴۰٪ آراء، جایگزین نامندگان مرد میشوند". یعنی از نظر اقلیت کمیسیون، زنان باید ۱۰٪ بیشتر از مردان رای بیاورند تا انتخاب شوند! ترجیح اقلیت کمیسیون، وارونه است!

اما از این آشفته‌فکری بگذریم و در معنای واقعی سند "ز" پیشنهادی تامل کنیم.

تبصره ۲ - استعفا از عضویت در کمیته مستقل رسیدگی به شکایات با پذیرش اکثریت این کمیته رسمیت می‌یابد و ترمیم آن نیز از طریق اعضای علی‌البدل صورت می‌گیرد."

" ماده ۵۳ - آئین نامه و ضوابط کار این کمیته با تصویب کنگره قانونیت می‌یابند و هیچ مرجعی بجز کنگره حق تغییر یا اصلاح آنها را ندارد."

" ماده ۵۴ - کسانی میتوانند کاندیدای عضویت در کمیته رسیدگی به شکایات شوند که از تاریخ پایان نخستین کنگره سازمان به بعد، سابقه محکومیت رسمی به تخطی از اساسنامه سازمان را نداشته باشند."

" ماده ۵۵ - اکثریت اعضای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در تمام دوران ماموریت این کمیته نباید در آن واحد عضو يك تشکیلات پایه واحد یا يك ارگان واحد باشند."

" ماده ۵۶ - هیچ مرجعی حق ممانعت از دسترسی کمیته مستقل رسیدگی به شکایات به اسناد، مدارک و شواهد مربوط به موضوع شکایت را ندارد."

" ماده ۵۷ - داوری کمیته مستقل رسیدگی به شکایات قطعی است و بجز کنگره، هیچ مرجعی حق تغییر یا تعلیق یا لغو احکام صادره از طرف آنرا ندارد."

تبصره - داوری اکثریت نصف + یک اعضای کمیته رسیدگی به شکایات حکم قطعی این کمیته تلقی میشود."

" ماده ۵۸ - احکام کمیته مستقل رسیدگی به شکایات از طریق هیئت اجرائی کمیته مرکزی به اجرا درمی‌آیند و برای همگان لازم‌التیاع‌اند."

تبصره - حق تقاضای تجدید نظر از کمیته رسیدگی به شکایات، و بسا حق شکایت از خود این کمیته به کنگره، در هر حال برای همگان محفوظ است."

" ماده ۵۹ - کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در رابطه با نحوه رسیدگی به شکایات و احکام صادره، فقط در برابر کنگره پاسخگو است."

" ماده ۶۰ - وظائف اعضای کمیته رسیدگی به شکایات در هیچ شرایطی نباید تحت الشعاع وظائف و مسئولیت‌های محوله به آنان از طرف تشکیلاتها و ارگانهای مربوطه قرار گیرند."

" ماده ۶۱ - کمیته مستقل رسیدگی به شکایات باید در درون سازمان دارای کد پستی و کانال ارتباطی و مکانباتی مستقل و مخصوص به خود باشد."

+ + + +

تا اینجا بحث مربوط به تشکیلاتها و ارگانهای سازمان به پایان رسیده است، منتها من معتقدم که ماده مربوط به فراکسیونهای سازمان در نهادهای و سازمانهای غیر حزبی نیز باید در فصل ساختار تشکیلاتی سازمان بیاید زیر اهرم چند آنها در بیرون از سازمان فعالیت میکنند ولی آنها جزئی از ساختار تشکیلاتی سازمان‌اند و جایگاه و اختیارات و ضوابط فعالیتشان در این چارچوب قابل توضیح است و لزومی ندارد که فصل جداگانه‌ای به آن اختصاص داده شود.

من با آنچه در ماده ۴۰ پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه در مورد فراکسیونها گفته شده اساساً مخالفتی ندارم ولی آنجا که از تبعیت کامل آنها از ارگانهای مربوطه سخن گفته میشود، منظور از "ارگانهای مربوطه" ناروشن است. من جایگزین ماده ۴۰ پیش‌نویس کمیسیون را ماده زیر پیشنهاد میکنم:

" ماده ۶۲ - در هر شکل و نهاد غیر حزبی که حداقل دو عضو سازمان عضویت داشته باشند فراکسیون سازمانی برای تقویت نفوذ سیاسی و پیشبرد سیاستهای سازمان تشکیل میشود. تشکیلاتها و ارگانهای سازمان هنگام بررسی مسائل حوزه فعالیت خود باید نظر مشورتی فراکسیونهای فعال در آن حوزه فعالیت را دریافت و مورد توجه قرار دهند."

" ماده ۶۳ - فراکسیونهای سازمان با بهره‌مندی از خودمختاری در سازماندهی امور جاری و اداره امور داخلی خود، در چارچوب سیاستها و خط‌مشی عمومی سازمان حرکت کرده؛ در وظائف مربوط به فراکسیون بطور کامل تاسع سیاستها و تصمیمات تشکیلات مربوطه و تحت رهبری مقتضی هیئت اجرائی یا کمیته اجرائی تشکیلات مربوطه‌اند، و گزارشات خود را به مجمع عمومی تشکیلات مربوطه ارائه میدهند."

در ماده ۱۷ پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه، پس از تعریف جایگاه مجامع عمومی، کنفرانسها و کنگره، مقررات عمومی رسمیت جلسات، تصمیم‌گیری و انتخابات آنها ذکر شده است. من این قسمت را در پایان فصل ساختار تشکیلاتی قرار میدهم، منتها احتیاجی به ذکر جایگاه این مجامع و نقش آنها در اینجا

تبصره - سیاستها و تصمیماتی که توسط کنگره‌ها یا کنفرانسهای عمومی یا مجمع عمومی کمیته مرکزی، یا هیئت اجرایی کمیته مرکزی به تصویب رسیده و از طریق دبیر خانه کمیته مرکزی و یا نشریه ارگان مرکزی سازمان ابلاغ یا اعلان شده باشند؛ و همچنین موضعگیریهای بدون امضا در نشریه ارگان مرکزی و نیز اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها و دیگر اوراق با امضای هر يك از ارگانها یا نهادهای نامبرده در این تبصره، و یا با آرم و امضای " سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) "، سیاستها یا تصمیمات سازمان تلقی میشوند.

ب - تسعیت تشکیلاتها و ارگانها و مسولین، از مصوبات تشکیلاتها و ارگانها - های بالاتر، در بیرون از محدوده خودمختاری تعریف شده شان؛

ج - خود مختاری تشکیلاتها و ارگانهای رهبری منتخب آنها در برابر تشکیلاتها و ارگانهای رهبری بالاتر، در امور داخلی خود؛ و نیز در سیاستگزاری برنامه‌ریزی و سازماندهی اجرایی وظائف محلی؛

د - حق کامل هر ارگان رهبری بالاتر به لغو و ابطال آندسته از مصوبات کنفرانس تشکیلاتهای تابعه خود، که با مصوبات عمومیتر و فراگیرتر مجامع تصمیم‌گیری بالاتر و ارگانهای رهبری بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشند؛

تبصره - استناد مشخص و کتبی به این مصوبات رسمی و ابلاغ شده شرط ضروری استفاده از حق وتو توسط ارگان رهبری بالاتر است.

ه - ممنوعیت کامل هرگونه مداخله ارگانهای رهبری بالاتر در عرصه خود مختاری داخلی تشکیلاتها و ارگانها و در نحوه سازماندهی اجرایی و پیشبرد آندسته از مصوبات کنفرانسها که از لحاظ عدم مغایرت و مخالفت یا مصوبات مجامع تصمیم‌گیری بالاتر و ارگانهای بالاتر، به تایید ارگان بالا رسیده‌اند؛

تبصره - حل و فصل هر اختلاف نظر یا هر مسئله تشکیلاتی بین ارگانهای بالاتر با ارگانها و تشکیلاتهای پائینتر، باید با برسمیت شناختن سلسله مراتب رهبری، یعنی با واسطه ارگان رهبری بلافضل و نه بطور مستقیم و از فراز سر آن صورت گیرد.

و - تبعیت اقلیت از سیاستها و تصمیمات مصوبه اکثریت؛

ز - ممنوعیت اکید دست‌بندی (فرآکسیونیم) در درون سازمان؛

ح - انتخابی بودن مسئولین و ارگانهای رهبری در همه سطوح؛ و حقیقت انتخاب کنندگان برای عزل منتخبین خود.

تبصره - اگر در جایی بدلیل وجود شرایط محیطی مستقل از ارگانها سازمان اجرای اصل انتخابی بودن مسئولین و ارگانهای رهبری، اصل امنیت و موجودیت تشکیلاتهای مربوطه را به خطر اندازد، چگونگی و ضوابط تشکیل ارگانهای رهبری آن تشکیلاتها یا انتصاب مسئولین برای آنها، توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد.

ط - گزارشدهی دوره‌ای و منظم مسئولین و ارگانهای رهبری به تشکیلاتهای مربوطه و به ارگان بالاتر خود و پاسخگو بودن در برابر تشکیلاتهای مربوطه از لحاظ اجرای مصوبات مجامع تصمیم‌گیری آنها؛ و در برابر ارگان بالاتر از لحاظ عدم تخطی خود و تشکیلاتهای تحت رهبری، از مصوبات و سیاستهای عام و فراگیر مجامع و ارگانهای بالاتر.

تبصره - نقش ارشادی و اصلاح‌گرانه ارگانهای بالاتر در مورد اشتباهات و خطاهای احتمالی ارگانها و تشکیلاتهای پائینتر در حوزه خودمختاریشان، نه از طریق مداخله‌گری یا وتو، بلکه از طریق برخورد انتقادی با گزارشات دورهای فعالیت‌های آنان صورت میگیرد.

ی - غیر قابل تفویض و انتقال بودن اختیارات اخص و تعریف شده مجامع تصمیم‌گیری در فاصله دو اجلاس آنها، به مسئولین یا کمیته‌ها و با هیئت‌های اجرایی منتخب این مجامع؛

تبصره - تصمیم‌گیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص هر مجمع تصمیم‌گیری و یا هر ارگان رهبری در فاصله دو اجلاس عادی آن، مستلزم برگزاری اجلاس فوق العاده آن مجمع یا ارگان است.

ص - آزادی ساحت؛ و آزادی انتقاد از هر عضو و هر تشکلات و هر ارگان، و از سیاستها و تصمیمات هر مجمع و هر ارگانی.

این اصل با رعایت اکید موازین زیر به اجرا درمیآید:

۱ - هر عضو سازمان (اعم از اینکه در این با آن موضوع در اقلیت باشد در اکثریت باشد) حق دارد با رعایت ضوابط امنیتی، نظرات و اختلافات خود را با اکثریت یا اکثریتی به اطلاع همه اعضای سازمان برساند.

اقلیت کمیسیون خودش روشن کرده است که منظور از " اصل نمایندگی نسبی " این است که اولاً هر کس فقط به نصف + یک تعداد نمایندگانی که باید انتخاب شوند رای دهد؛ و ثانیاً هر کاندیدایی که حداقل ۳۰٪ رای آورد نیز به نمایندگی انتخاب شود.

چرا باید چنین باشد؟ ظاهراً برای آنکه اقلیت هم به میزان منصفانه‌ای نماینده داشته باشد و دموکراسی تشکیلاتی رعایت شود.

این دموکراسی طلبی اقلیت کمیسیون اساسنامه، در واقع دموکراسی تشکیلاتی نیست، بلکه دموکراسی فقط برای اقلیت است. - آنهم نه به قصد دفاع از حقوق اقلیت، بلکه بقصد جعل حق برای اقلیت از طریق محروم کردن اکثریت از بخشی از حق قانونی و مشروع خود (بر طبق این دموکراسی طلبی، اولاً - هر عضو از حق دموکراتیک و پایه‌های اش مبنی بر اینکه هر کس را که خواست کاندیدا کند و به هر کس که خواست رای دهد (بند الف ماه ۱۰) محروم میشود و به او حکم میشود که حق ندارد به نصف منهای یک از کاندیداهای مورد حمایت خود رای دهد؛ ثانیاً - طبق این دموکراسی طلبی، تعدادی از کاندیداهای مورد حمایت اکثریت از آرای طبیعی بخشی از طرفداران خود محروم میشوند و بطور مصنوعی جلو انتخاب شدنشان گرفته میشود تا تعدادی از کاندیداهای اقلیت که بطور طبیعی رای کافی نیاورده‌اند، از آنان جلو بیفتند و به نمایندگی انتخاب شوند؛ ثالثاً - بر طبق این دموکراسی طلبی، اکثریت؛ رای و اراده اکثریت؛ و تبعیت اقلیت از اکثریت کسک است؛ اگر در جمعی، اکثریت اعضای حاضر رای و اراده آزادشان بر این باشد که " عمرو " و " زید " را بعنوان نمایندگان مجمع خود انتخاب کنند، اقلیت آن مجمع حق دارد به آن اکثریت بگوید که تو بیخود میکنی هم به " عمرو " و هم به " زید " رای میدهی؛ تو باید " زید " را که دستکم بیش از نصف + یک آرای جمع را دارد عقب بکشی و فلانی را که من ۳۰٪ آرا را برایش داده‌ام بعنوان نماینده جمع انتخاب کنی؛ و البته دموکراسی در این معنا عبارت خواهد بود از تبعیت اکثریت از اقلیت؛

اقلیت کمیسیون اساسنامه میخواهد با منع اکثریت از رای دادن به نصف منهای یک تعداد نمایندگان از یکسو و با تقلیل حد تصاب آرا لازم از نصف + یک به ۳۰٪، عملاً رای ۳۰ درصدی اقلیت را با رای بیش از پنجاه درصدی اکثریت هم ارز و هم اعتبار کند؛ اقلیت کمیسیون اساسنامه احیاناً با این شگرد میخواهد از این احتمال جلوگیری کند که اقلیت موفق نشود هیچ نماینده‌ای اعزام کند و حرفهایش را در تشکیلات بزند، یا در ارگانهای منتخب وارد شود. اگر قصد این است، اقلیت کمیسیون اساسنامه به چاره‌ای غیرقانونی، نامشروع و بغایت غیر دموکراتیک متوسل شده است که بیش از آنکه به دفاع از حق شباهت داشته باشد به ترغیبهای انتخاباتی شبیه است.

راه اینکه اقلیت دچار چنین محدودیتی نشود فقط و فقط این است که اقلیت از ابزارها و امکانات دموکراتیک پیش‌بینی شده در اساسنامه برای تبلیغ نظرات خود - چه در جریان مباحثات قبل از تصمیم‌گیری‌ها و انتخابات، و چه در انتقاد از تصمیمات اکثریت - بطور کامل برخوردار باشد و با استفاده از این وسائل نظر تعداد هر چه بیشتری را بسمت خود جلب کند و بسمت تبدیل شدن به اکثریت حرکت کند؛ و نه آنکه وقتی نظراتش در اقلیت است و اکثریت به نمایندگان نظری او رای نمیدهد (و این طبیعی است)، قاعده دموکراسی را بهم بزند و بگوید این قبول نیست و اکثریت باید از رای دادن به همه کاندیداهای خود منع شود تا نماینده من که در اقلیت است انتخاب شود؛ این شگرد انتخاباتی - که اقلیت کمیسیون میخواهد آنرا با وارد کردن در اساسنامه، قانونیت و مشروعیت بخشد - یک امتیاز طلبی نامشروع از حقوق مشروع اکثریت، وزیر پاکداشتن کلیه موازین دموکراسی است.

اینک موقع آن رسیده است که بدنبال فصل ساختار تشکیلاتی سازمان، حاصل بحثهای مربوط به اصول تشکیلاتی سازمان را بصورت مواد و بندهای اساسنامه‌ای پیشنهاد کنم:

" ماده ۶۸ - اصل اساسی تشکیلاتی سازمان، سانترالیسم دموکراتیک است و آن عبارت است از تبعیت همگانی از سیاستها و تصمیمات سلسله مراتب مجامع عمومی و مجامع نمایندگان و ارگانهای رهبری منتخب آنها.

سانترالیسم دموکراتیک بر اصول زیر استوار است:

الف - تبعیت فرد از سیاستها و تصمیمات سازمان:

ب - تسعیت تشکیلاتها و ارگانها و مسولین، از مصوبات تشکیلاتها و ارگانها - های بالاتر، در بیرون از محدوده خودمختاری تعریف شده شان؛

ج - خود مختاری تشکیلاتها و ارگانهای رهبری منتخب آنها در برابر تشکیلاتها و ارگانهای رهبری بالاتر، در امور داخلی خود؛ و نیز در سیاستگزاری برنامه‌ریزی و سازماندهی اجرایی وظائف محلی؛

د - حق کامل هر ارگان رهبری بالاتر به لغو و ابطال آندسته از مصوبات کنفرانس تشکیلاتهای تابعه خود، که با مصوبات عمومیتر و فراگیرتر مجامع تصمیم‌گیری بالاتر و ارگانهای رهبری بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشند؛

تبصره - استناد مشخص و کتبی به این مصوبات رسمی و ابلاغ شده شرط ضروری استفاده از حق وتو توسط ارگان رهبری بالاتر است.

ه - ممنوعیت کامل هرگونه مداخله ارگانهای رهبری بالاتر در عرصه خود مختاری داخلی تشکیلاتها و ارگانها و در نحوه سازماندهی اجرایی و پیشبرد آندسته از مصوبات کنفرانسها که از لحاظ عدم مغایرت و مخالفت یا مصوبات مجامع تصمیم‌گیری بالاتر و ارگانهای بالاتر، به تایید ارگان بالا رسیده‌اند؛

تبصره - حل و فصل هر اختلاف نظر یا هر مسئله تشکیلاتی بین ارگانهای بالاتر با ارگانها و تشکیلاتهای پائینتر، باید با برسمیت شناختن سلسله مراتب رهبری، یعنی با واسطه ارگان رهبری بلافضل و نه بطور مستقیم و از فراز سر آن صورت گیرد.

و - تبعیت اقلیت از سیاستها و تصمیمات مصوبه اکثریت؛

ز - ممنوعیت اکید دست‌بندی (فرآکسیونیم) در درون سازمان؛

ح - انتخابی بودن مسئولین و ارگانهای رهبری در همه سطوح؛ و حقیقت انتخاب کنندگان برای عزل منتخبین خود.

تبصره - اگر در جایی بدلیل وجود شرایط محیطی مستقل از ارگانها سازمان اجرای اصل انتخابی بودن مسئولین و ارگانهای رهبری، اصل امنیت و موجودیت تشکیلاتهای مربوطه را به خطر اندازد، چگونگی و ضوابط تشکیل ارگانهای رهبری آن تشکیلاتها یا انتصاب مسئولین برای آنها، توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد.

ط - گزارشدهی دوره‌ای و منظم مسئولین و ارگانهای رهبری به تشکیلاتهای مربوطه و به ارگان بالاتر خود و پاسخگو بودن در برابر تشکیلاتهای مربوطه از لحاظ اجرای مصوبات مجامع تصمیم‌گیری آنها؛ و در برابر ارگان بالاتر از لحاظ عدم تخطی خود و تشکیلاتهای تحت رهبری، از مصوبات و سیاستهای عام و فراگیر مجامع و ارگانهای بالاتر.

تبصره - نقش ارشادی و اصلاح‌گرانه ارگانهای بالاتر در مورد اشتباهات و خطاهای احتمالی ارگانها و تشکیلاتهای پائینتر در حوزه خودمختاریشان، نه از طریق مداخله‌گری یا وتو، بلکه از طریق برخورد انتقادی با گزارشات دورهای فعالیت‌های آنان صورت میگیرد.

ی - غیر قابل تفویض و انتقال بودن اختیارات اخص و تعریف شده مجامع تصمیم‌گیری در فاصله دو اجلاس آنها، به مسئولین یا کمیته‌ها و با هیئت‌های اجرایی منتخب این مجامع؛

تبصره - تصمیم‌گیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص هر مجمع تصمیم‌گیری و یا هر ارگان رهبری در فاصله دو اجلاس عادی آن، مستلزم برگزاری اجلاس فوق العاده آن مجمع یا ارگان است.

ص - آزادی ساحت؛ و آزادی انتقاد از هر عضو و هر تشکلات و هر ارگان، و از سیاستها و تصمیمات هر مجمع و هر ارگانی.

این اصل با رعایت اکید موازین زیر به اجرا درمیآید:

۱ - هر عضو سازمان (اعم از اینکه در این با آن موضوع در اقلیت باشد در اکثریت باشد) حق دارد با رعایت ضوابط امنیتی، نظرات و اختلافات خود را با اکثریت یا اکثریتی به اطلاع همه اعضای سازمان برساند.

به اعتقاد من تنها معنای " انضباط " ، عبارت است از : " رعایت ضوابط " . ضوابط راهم بطور کلی در سه فقره میتوان دسته‌بندی کرد: اول ، ضابطه های امنیتی ؛ دوم ، ضابطه‌های حقوقی ؛ سوم ، ضابطه‌های اداری . ضوابط امنیتی از اصل عام رازداری امنیتی گرفته تا طبقه بندی اطلاعات امنیتی در سازمان ؛ از نحوه اجرای قرارها گرفته تا نحوه محافظت از اسناد محرمانه ، و بطور کلی هر ضابطه‌ای را در بر میگیرند که با امنیت سازمان در پیوند مستقیم باشند . ضوابط حقوقی ، روشن کننده حقوق و اختیارات اعضا ، تشکیلاتها ، مجامع تصمیم‌گیری و ارگانها هستند . ضوابط اداری نیز از آئین‌نامه‌های گردش کار داخلی تشکیلاتها و ارگانها گرفته تا آئین‌نامه‌های انتخاباتی یا آئین‌نامه‌های مباحثات تدارکاتی ، و موارد دیگری که مقررات گردش کارها را روشن میکنند تشکیل میشوند . اساس این سه فقره ضوابط ، بویژه ضوابط حقوقی ، در اساسنامه روشن شده است و جوانب خاص ، عملی تر ، متغیر ، و موردی هر یک از آنها از طریق آئین نامه‌ها ، قطننامه‌ها و قرارها ، یا رهنمودها و دستورالعمل‌ها ابلاغ میشوند .

تخطی از ضوابطی که تصویب و برای اجرا ابلاغ شده باشد ، بی انضباطی تلقی میشود و اساسنامه به سازمان حق میدهد که بمنظور حفظ امنیت سازمان ؛ تضمین حقوق دمکراتیک اعضا و تشکیلاتها و ارگانها ؛ و تسهیل فعالیت آنها ، با انضباط شکنی مقابله کند و به نسبت اهمیت بی انضباطی ، به اقدام انضباطی مناسب در قبال عضو یا تشکیلات یا ارگان خاطی متوسل شود .

در آنچه به اقدامات انضباطی مطروحه در پیش نویس کمیسیون مربوط میشود اشکالات موجود را مختصراً شرح میدهم .

در ماده ۶ پیش‌نویس ، اقدامات انضباطی (یعنی تنیهای تشکیلاتی) به کوتاهی اعضا در انجام وظائف و نقض ضوابط تشکیلاتی متوجه شده است . کوتاهی در انجام وظائف دو صورت کلی میتواند متجلی شود : یا بصورت عدم پذیرش وظیفه تشکیلاتی ؛ و یا بصورت عدم رعایت زمانبندی تعهد شده برای انجام وظیفه معین . صورت اول نقض يك ضابطه اساسنامه‌ای است (بند " ج " ماده ۹ پیش‌نویس پیشنهادی من) و صورت دوم نیز نقض يك قرار اجرائی در تشکیلات مربوطه است و از اینرو آنچه به کوتاهی در انجام وظائف مربوط میشود در نقض ضوابط مستتر است و کافی است فقط از تخطی از ضوابط صحبت شود . گذشته از آن ، در همین ماده فقط از کوتاهی در انجام وظیفه و انضباط شکنی اعضا یاد شده است ، حال آنکه باید بطور کلی از اعضا و تشکیلاتها و ارگانها صحبت شود (کما - اینکه در ماده ۱۱ به اقدامات انضباطی درباره آنها اشاره شده است) .

در همین ماده اقدامات انضباطی از بند " الف " تا " ه " بر شمرده شده‌اند که پس از انتقاد و انتقاد از خود کمیونستی و رفیقانه به اجرا درمیآیند . طبق این لیست ، مرحله اول عبارت است از " تذکر رسمی " . نظر من تذکر رسمی هیچ چیز جز همان انتقاد کمیونستی و رفیقانه - ولی صریح و درمجموع عمومی تشکیلات - نمیتواند باشد ، و اگر انتقاد رسمی در جلسه عمومی نتیجه نداد ، مرحله بعدی نه " تذکر " بلکه " هشدار کتبی " خواهد بود . مرحله دوم در لیست کمیسیون ، " تبویخ " است . من هر چه بیشتر درمنا و کارکرد " تبویخ " تأمل میکنم کمتر دستگیرم میشود (بنظر من بعد از " هشدار کتبی " ، " اخطار کتبی " لازم است - که جنبه اتمام حجت دارد .

" سلب مسئولیت " که در همین مرحله در پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه آمده است برای من چندان مفهوم نیست . اگر کسی در کمیته شهر مسئول مالی باشد ، نمیدانم منظور کمیسیون ، سلب مسئولیت مالی از اوست یا سلب عضویت از کمیته شهر ؟ صراحت ندارد که منظور کمیسیون کدام است . عقیده من اینست است که ابتدا باید سلب مسئولیتی که در تقسیم وظائف ارگانی برعهده عضو گذاشته شده است (در مثال اخیر ، سلب مسئولیت مالی کمیته) اعمال شود و در وهله بعد ، خلع از عضویت آن ارگان یا از آن تشکیلات . در پیش‌نویس کمیسیون ، پس از " سلب مسئولیت " ، " تعلیق عضویت " آمده است . آشکار است که منظور ، تعلیق عضویت در سازمان است . نظر من فرق است بین اینکه این مراحل در یک ارگان ، مثلاً در یک کمیته طی شود تا آنکه در یک تشکیلات پایه . زیرا در تشکیلات پایه تعلیق عضویت بمعنی تعلیق عضویت در سازمان است ؛ ولی در یک ارگان قبل از آنکه تعلیق عضویت در سازمان مطرح باشد ، تعلیق عضویت در آن ارگان منتخب مطرح است . از طرف دیگر من برخلاف پیش‌نویس کمیسیون ، سلب مسئولیت را با تعلیق عضویت ، دو چیز و دو مرحله متفاوت نمیدانم . وقتی از کسی مسئولیتی که در تقسیم کار آن ارگان با آن تشکیلات

۲ - مباحثات تدارکاتی برای تصمیم‌گیریها در زمان معین شروع میشوند و با رای گیری و اتخاذ تصمیم پایان مییابند . بعد از تصمیم‌گیری ، ادامه دادن به مجادلات نظری چیه شکل درونی و چه علنی ممنوع است . این ممنوعیت نباید به تسلیم نظری اقلیت منجر شود . اقلیت حق دارد با استفاده از ابزارها و امکانات دمکراتیکی که اساسنامه تضمین کرده است ، از طریق انتقاد از نتایج عملی سیاستها و تصمیمات اکثریت ، برای تبدیل شدن به اکثریت تلاش کند .

۳ - انتقاد از سیاستها و تصمیمات اکثریت تنها بشرط تبعیت عملی و تداوم اجرای آنها و مشروط بر استناد موثق بر داده‌ها و نتایج عملی و محسوس این سیاستها و تصمیمات ، مجاز است . برای شروع یا توقف انتقاد ، بجز این شرط دیگری وجود ندارد .

۴ - تشخیص موارد امنیتی و ملاحظات سیاسی ؛ تصمیم در مورد علنی یا درونی بودن بحثها و انتقادات ؛ تعیین زمان شروع و توقف مباحثات تدارکاتی برای تصمیم‌گیریها ؛ و حجم این مباحثات ، از اختیارات کمیته مرکزی و کمیته‌های منطقه‌ای (بر حسب شعاع سراسری یا محلی موضوعات) خواهد بود .

تبصره ۱ - موضوعات و مواردی " امنیتی " تلقی میشوند که اطلاع پلیس از آنها بتواند منشا مستقیم یا غیر مستقیم ضرباتی بر پیگر سازمان باشد . در مباحثات و انتقادات درون - سازمانی ، رعایت موازین امنیتی بمعنی رعایت طبقه بندی اطلاعات امنیتی در درون سازمان است ؛ حال آنکه در مباحثات و انتقادات علنی ، بمعنای رعایت مطلق اطلاعات امنیتی است .

تبصره ۲ - در مباحثات و انتقادات علنی علاوه بر رعایت مطلق موازین امنیتی ، ملاحظات سیاسی نیز ضرورت دارند . این ملاحظات صرفاً ناظر بر مصالح و پیشبرد استراتژی و تاکتیکها خواهند بود .

تبصره ۳ - اگر محدودیت‌های فنی و مالی ، کم کردن حجم نوشته‌ها را ناگزیر سازند ، تلخیص نوشته برعهده نویسنده آن است ، مگر آنکه خود بی تلخیص آن توسط ارگان دیگر موافقت کند یا نوشته کوتاه شده را تایید کند . اگر علت خودداری از انتشار علنی نوشته‌های صرفاً فقدان امکانات مالی و فنی اعلام شود ، نویسنده آن حق خواهد داشت با در اختیار گذاشتن امکانات احتمالی که سخما فراهم میکند ، خواهان انتشار نوشته خودشود .

۵ - قبل از برگزاری کنگره‌ها و کنفرانسهای عمومی یا منطقه‌ای ، بولتنهای ویژه‌ای - که حجم آنها به امکانات مالی و فنی بستگی دارد - برای مباحثه درباره دستور کار این مجامع انتشار مییابند . سازماندهی این بولتنها و سازماندهی سمینارها و میزگردها و یا هر شکل دیگری از مباحثات حول موضوعات غیر محلی از اختیارات کمیته مرکزی است .

۶ - اختصاص صفحه‌ای در نشریات مرکزی و منطقه‌ای سازمان برای نظرات خوانندگان به اعضای سازمان نیز این امکان مستمر را میدهد که نظرات خود را در زمینه‌های متنوع و در چارچوب موازین بحث و انتقاد علنی ، آزادانه ابراز کنند . تعیین حجم و ترتیب زمانی درج این مطالب از اختیارات هیئتهای سردبیری این نشریات است . فرستنده نوشته حق دارد در صورتیکه در نتیجه تلخیص مطلب ارسالی به نشریات ، تحریفی صورت گرفته باشد ، اعتراض و توضیح خود را کتبا ارسال و خواستار درج آن در همان صفحه نشریه باشد .

۷ - مباحثات و انتقادات باید در چارچوب مبنای برنامه و اساسنامه سازمان (که در مصوبه‌ای توسط کنگره مشخص میشوند) صورت بگیرند . در مباحثات تدارکاتی کنگره‌ها این محدودیت وجود ندارد .

همانطور که در ابتدای این نوشته گفتیم ، بخش " ضوابط انضباطی " را که کمیسیون اساسنامه در فصل " عضویت " جاداده است ، من مستقل از عضویت و پس از " اصول تشکیلاتی سازمان " قرار میدهم .

اما باز چنانکه در همان ابتدا اشاره کردم ، آنچه در این بخش (از ماده ۶ تا ۱۱) در پیش‌نویس کمیسیون آمده ، نه برخلاف عنوانش ، " ضوابط انضباطی " ، بلکه تنبیهای انضباطی است بی آنکه معنی انضباط روشن شده باشد . در بحث بند الف ماده ۲ پیش‌نویس هم گفتیم که تعریف انضباط ضرورت دارد تا هم هر کسی محدوده انضباط را شناساند و هم هیچکس را نتوان با تفسیر خود سرانه و دلخواه از " انضباط " و بدون استناد اساسنامه‌ای ، متهم به انضباط شکنی ساخت . اینک که فصل " اصول تشکیلاتی سازمان " به پایان رسیده است ، نویسنده آن است که منظور از انضباط را در ماده‌های مستقل روشن کنیم .

بالا تر ! این یعنی تأیید حق تصمیم‌گیری تشکیلات یا ارگان مربوطه در حرف و روی کاغذ ، و نغی آن در عمل با مداخله ارگان بالاتر (= فوق سانترالیزم !) به اعتقاد من جز در مورد اخراج از سازمان ، هر اقدام انضباطی - و از جمله اخراج از يك ارگان یا کمیته منتخب - باید از اختیارات ارگانها و تشکیلاتها شناخته شود و اجرای آن فقط محض اطلاع به ارگان بالاتر گزارش شود؛ ولی در مورد اخراج از سازمان - همانطور عمل شود که در عضوگیری عمل میشود ؛ یعنی همانطور که در ماده ۸ پیش‌نویس هم آمده ، اخراج هر عضوی از سازمان با تصمیم تشکیلات پایه‌ها و با تأیید ارگان بالاتر عملی میشود .

در پراگراف دوم ماده ۸ پیش‌نویس کمیسیون گفته میشود : " در شرایط فعالیت مخفی سازمان ، هر جا که اعمال سریعتر انضباط تشکیلاتی ضرورت مییابد از زمان اتخاذ تصمیم در تشکیلات مربوطه ، فرد مورد نظر حق شرکت در جلسات سازمانی را نخواهد داشت . تعیین این مناطق از اختیارات کمیته مرکزی است . هر عضو اخراجی حق دارد از کمیته مرکزی تقاضای تجدیدنظر نماید . "

اولا - عبارت " در شرایط فعالیت مخفی سازمان " عبارت کشاردی است که اشکال آنرا در بحث روی تبصره مربوط به ماده ۱۵ پیش‌نویس کمیسیون هم مورد اشاره قرار دادیم . فعالیت مخفی ، نسبی است . اگر مقصود ، فعالیت در شرایط پیگرد و سرکوب خشن حاکم بر ایران است ، همین رایباید صراحت داد و نباید عبارتی رایبکار برد که با درجات مختلف شامل همه زمانها و مکانها میشود .

ثانیا - سلب حق شرکت عضو در جلسات سازمانی از زمان اتخاذ تصمیم انضباطی درباره او ، حداقل بمعنای تعلیق عضویت او در سازمان است . و مطابق ماده ۶ پیش‌نویس کمیسیون ، تصمیمات انضباطی (اقدامات انضباطی) ، تذکر رسمی ؛ توبیخ ؛ سلب مسئولیت ؛ تعلیق عضویت ؛ و اخراج را شامل میشوند . پس معنی پراگراف دوم ماده ۸ پیش‌نویس این میشود که در شرایط یاد شده ، حتی عضوی که فقط تذکر رسمی به او داده میشود ، حق شرکت در جلسات سازمانی را نخواهد داشت - توبیخ و سلب مسئولیت که جای خود دارد . معنی این هم فقط میتوانست چنین باشد که در شرایط مورد نظر کمیسیون اساسنامه ، مراحل تذکر رسمی و توبیخ و سلب مسئولیت حذف میشوند و پائینترین اقدام انضباطی با تعلیق عضویت در سازمان شروع میشود .

چنین روالی را کمیسیون اساسنامه برای شرایط فعالیت مخفی سازمان ، " هر جا که اعمال سریعتر انضباط تشکیلاتی ضرورت مییابد " تجویز کرده است . ولی سرعت عمل در اقدامات انضباطی در شرایط پیگرد و سرکوب خشن برای چه نوع انضباط شکنی ضرورت مییابد ؟ برای مثلا عدم پرداخت منظم حق عضویت ؟ برای مثلا تنبلی در گزارش‌نویسی ؟ برای مثلا تاخیر در ورود به جلسات ؟ به نظر من سرعت در اقدامات انضباطی که فرصت و امکان طی مراحل ابتدائی را نمیدهد و تعلق در اقدام انضباطی مرحله بالاتر ، میتواند به عواقب جبران - ناپذیری منجر شود ، یکی انضباط شکنی امنیتی است - که درجه آن در شرایط محیطی متفاوت البته نسبی است - ؛ و دیگری ایجاد فراقسیون در درون سازمان . و این همان موضوعی است که من در دستور پیشین ضرورت آنرا مطرح کردم و فکر میکنم امکان پریدن از مراحل ابتدائی اقدامات انضباطی را بعنوان يك روال استثنائی و اضطراری فقط در قبایل انضباط شکنی‌های جدی امنیتی و تشکیل فراقسیون در درون سازمان باید پذیرفت .

در مواد ۹ و ۱۰ پیش‌نویس کمیسیون ، صحبت از اخراج و سلب مسئولیت اعضا و اعضای مشاور (علی‌البدل) کمیته‌های محلی و کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی (کمیته مستقل رسیدگی به شکایات) شده است بی آنکه صراحت داده شود ، که منظور اخراج از سازمان است یا از کمیته مربوطه .

اگر منظور اخراج از کمیته مربوطه باشد ، اعطای حق رای قطعی به اعضای علی‌البدل در مورد تعلیق عضویت یا اخراج عضو اصلی يك ارگان به دو دلیل مردود و غیراصولی است . یکی به این دلیل که عضو علی‌البدل طبق اصول تشکیلاتی ، حق رای قطعی ندارد و اعطای این حق در این مورد معین هیچ توجیه قابل قبولی ندارد ؛ و دلیل دوم اینکه عضو علی‌البدل در تعلیق عضویت و اخراج عضو اصلی ذینفع است و انتظار رای بیطرفانه در این مورد اگر از افراد شناخته شده‌ای وجود داشته باشد ، تعمیم آن بصورت يك قانون ، اقدام نادرستی است .

اما اگر منظور ، اخراج از سازمان باشد ، نباید فراموش کرد که عضو يك کمیته ، فقط عضو آن کمیته نیست و قبل از آنکه عضو آن کمیته باشد و برای آنکه بتواند عضو آن کمیته باشد ، عضو يك تشکیلات پایه است . يك کمیته حق دارد در

پذیرفته است سلب میشود همین باید تعلیق او از عضویت در آن ارگان و بیاد رآن تشکیلات تلقی شود زیرا کسی که مسئولیتی در يك تشکیلات یا ارگان ندارد ، از آن تشکیلات یا ارگان ، منفصل است . اگر چنین باشد ، سلب مسئولیت از عضو يك ارگان منتخب (مثلا کمیته) بمعنی تعلیق عضویت او در آن ارگان خواهد بود ؛ حال آنکه سلب مسئولیت از عضو يك تشکیلات پایه ، تعلیق عضویت و ی از سازمان تلقی خواهد شد - عضوی که در مرحله بعد از تعلیق ، از ارگان منتخب اخراج شود ، هنوز از سازمان اخراج نشده و به عضو ساده تشکیلات پایه خود تبدیل میشود .

به این ترتیب اقدامات انضباطی از نظر من باید چنین باشند : هدا ر کتبی - اخطار کتبی - تعلیق عضویت (که مستلزم سلب مسئولیت نیز هست) - و بالاخره اخراج مضافا اینکه ؛ تعلیق عضویت در ارگان هنوز تعلیق عضویت در سازمان ، و اخراج از ارگان هنوز اخراج از سازمان نیست . تعلیق عضویت در سازمان سازمان یا اخراج از سازمان هنگامی است که عضویت در تشکیلات پایه تعلیق یا لغو شود .

این نکته نیز قابل ذکر است که مراحل چهارگانه هدا ر ، اخطار ، تعلیق عضویت و اخراج باید علی‌الاصول و علی‌العموم رعایت شوند ؛ ولی در شرایط استثنائی یا اضطراری توسل یکباره به مرحله بالائی از اقدام تشکیلاتی بدون طی مراحل اولیه امکانپذیر است . بنظر من چنین روال استثنائی و اضطراری در مواردی چون انضباط شکنی امنیتی جدی و نیز در مورد کسانی که مبادرت به ایجاد فراقسیون در داخل سازمان کنند قابل تجویز خواهد بود . و این البته در هر حال محتاج ارزیابی مشخص و مسئولانه در هر مورد معین است .

در ماده ۷ پیش‌نویس اساسنامه گفته میشود که تصمیمات انضباطی در مورد هر عضو در تشکیلاتی که او عضو آن است اتخاذ میشوند و به ارگان بالاتر گزارش میشوند .

این بخش از ماده ۷ ، مواد ۹ و ۱۰ و ۱۱ را که اقدامات انضباطی توسط ارگانها و کمیته‌ها را توضیح میدهند از اعتبار میاندازد و غیر قابل اجرا میکنند ، چون اقدام انضباطی را منحصر به تشکیلاتها میکند . ممکن است این تناقض ناشی از اغتشاش در کاربرد اصطلاحات در پیش‌نویس کمیسیون باشد که غالبا تشکیلات و ارگان را به هر دو معنی بکار میبرد و کمیته را نیز هم ارگان و هم تشکیلات تلقی میکند . همانطور که قبلا تذکر دادم این اغتشاش در کاربرد اصطلاحات بسبب تکلیفی‌ها و معضلات اجرائی ایجاد میکنند و یکی از موارد متعدد آن در پیش‌نویس مورد بحث ، در همین قسمت است .

درست این است که تصمیمات انضباطی در مورد هر عضو ، هم میتواند در تشکیلاتی که عضو آن است گرفته شود ، و هم در ارگان یا کمیته‌ای که احيانا عضو آن است ؛ ولی این بستگی دارد به آنکه از انجام وظائف کدام کوتاهی کرده و از ضوابط کدامیک از آنها تخطی کرده باشد . این تفاوت باید صراحتا روشن شود تا در عمل معلوم باشد که در هر مورد مشخص انضباط شکنی ، حق اعمال اقدامات انضباطی با چه نهادی است .

از همین ماده ۷ ، صرفنظر از اینکه ارگان مربوطه تصمیم انضباطی میگیرد و یا تشکیلات مربوطه ، چنین برمیآید که بهر حال صاحب تصمیم ، همین تشکیلات یا ارگانی است که خاطی عضو آن است ؛ و این تصمیم فقط محض اطلاع به ارگان بالاتر گزارش میشود . اما دنباله ماده ۷ که میگوید : " هر عضو حق دارد از ارگان بالاتر تقاضای تجدید نظر در مورد تصمیم انضباطی مربوط به خود را بنماید " ، این استنباط متناقض را بوجود میآورد که گویا صاحب تصمیم ، ارگان بالاتر است و به همین دلیل از ارگان بالاتر باید تقاضای تجدیدنظر کرد .

اگر بفرض متناقضی در کار نیست و به اعتقاد کمیسیون اساسنامه ، حق تصمیم‌گیری با تشکیلات یا ارگانی است که خاطی عضو آن است ، ولی ارگان بالاتر صرفا بخاطر آنکه بالاتر است صاحب حق تجدید نظر است ؛ یعنی میتواند در تصمیم ارگان با تشکیلاتی که طبق اساسنامه صاحب حق تصمیم‌گیری شناخته شده تجدیدنظر کند ؛ من با چنین نظری و با اعطای چنین حقی به هر ارگان بالاتر از جمله به کمیته مرکزی مخالفم . تجدید نظر در هر تصمیمی فقط حق تصمیم‌گیرنده است . اگر کسی خواهان آن است که حق تجدید نظر در تصمیم به ارگان بالاتر اعطا شود ، باید حق تصمیم را از تشکیلات یا ارگان مربوط به عضو خاطی سلب کند و بگوید ؛ تشکیلات با ارگان مربوطه ، اقدام انضباطی را پیشنهاد میکنند و ارگان بالاتر درباره آن تصمیم میگیرد ؛ معنی آنرا رد یا تصویب مسکند . حال آنکه

" ماده ۷۰ - نخطی اعضا، تشکیلاتها و ارگانها از ضوابط مصوبه و ابلاغ شده، انضباط شکنی تشکیلاتی تلقی میشود و درمورد خاطیان، برحسب درجه و اهمیت انضباط شکنی، اقدامات انضباطی اعمال میشود."

" ماده ۷۱ - اقدامات انضباطی پس از بی نتیجه ماندن انتقادات رقیقانه - که تذکر رسمی تلقی میشود - اعمال میشوند. اقدامات انضباطی از مرحله ابتدائی تا نهائی به ترتیب زیراند:

۱ - هشدار کتبی؛

۲ - اخطار کتبی؛

۳ - سلب مسئولیت و تعلیق عضویت (در ارگان و یا در سازمان)؛

۴ - اخراج (از ارگان یا از سازمان) .

تبصره - ترتیب مراحل چهارگانه فوق باید علی العموم و علی الاصول رعایت شود؛ ولی درموردی چون انضباط شکنی جدی امنیتی و یا مبادرت بسه تشکیل فراسیون در درون سازمان، توسل مستقیم به اقداماتی از درجه بالاتر بدون طی مراحل ابتدائی تر بعنوان استثنائی در شرایط اضطراری، امکان پذیر خواهد بود. چنین شرایطی و ضرورت توسل به این حالت استثنائی باید در هر مورد معین بطور مشخص ارزیابی شود."

" ماده ۷۲ - تصمیمات انضباطی درمورد هر عضو بسته به اینکه از انضباط معمول تشکیلات پایه خود و یا ارگانی که احیاناً عضو آن است تخطی کرده باشد، در تشکیلات پایه یا در ارگان مربوطه اتخاذ میشود و محض اطلاع به ارگان بالاتر گزارش میشود - مگر درمورد اخراج از سازمان، که با تصمیم تشکیلات پایه هر عضو و با تایید ارگان بالاتر عملی میشود."

" ماده ۷۳ - درفاصله دو کنگره یا دو کنفرانس (عادی یا فوق العاده) تعلیق با لغو عضویت هر عضو کمیته های منتخب آنها از این کمیته ها با حداقل دوسم آرای قطعی این کمیته ها امکان پذیر است، تعلیق عضویت این اعضا در سازمان یا اخراج آنها از سازمان تنها پس از عزل آنان از عضویت کمیته و آنگاه برحسب قاعده عادی اخراج اعضای تشکیلات پایه، برطبق ماده ۶۹ این سازمان اساسنامه امکان پذیر خواهد بود - تعلیق عضویت در سازمان و یا اخراج از سازمان درمورد کارکنان تشکیلات اداری مرکزی نیز پس از برکناری آنان از تشکیلات اداری مرکزی توسط کمیته مرکزی، بر طبق ماده ۶۹ این اساسنامه امکان پذیر خواهد بود."

" ماده ۷۴ - اگر کمیته ای با اخراج کسی از عضویت آن کمیته درعین حال خواهان اخراج وی از سازمان (یا تعلیق عضویت وی در سازمان) باشد، باید این درخواست را با ارائه دلائل مشخص به تشکیلات پایه شخص مربوطه ارائه کند. همچنین اگر يك تشکیلات پایه قصد تعلیق عضویت یا اخراج کسی را از سازمان داشته باشد که عضو یکی از ارگانها یا عضو تشکیلات اداری مرکزی و یا عضو کمیته مستقل رسیدگی به شکایات هم هست، باید ابتدا با ارائه دلائل مشخص به نهاد مربوطه، خواستار اخراج وی از آن نهاد شود و فقط پس از عملی شدن این درخواست، به اخراج وی (یا به تعلیق عضویت وی از سازمان) اقدام کند."

تبصره - در صورت عدم پذیرش درخواست تشکیلات پایه از نهاد مربوطه یا درخواست نهاد مربوطه از تشکیلات پایه، درمورد اعضای کمیته های محلی و کارکنان تشکیلات اداری مرکزی، داور کمیته مرکزی ملاک عمل خواهد بود؛ و درمورد اعضای کمیته مرکزی یا اعضای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، حداقل دوسم آرای قطعی اجلاس مشترک این دو کمیته، تعیین تکلیف خواهد کرد."

" ماده ۷۵ - کمیته مرکزی و کمیته های محلی حق دارند در چارچوب وظایف اجرایی خود درمورد ارگانها و تشکیلاتهای تحت مسئولیت خود اقدامات انضباطی اعمال کنند. این اقدامات میتوانند شامل عزل اعضای ارگان رهبری باشند یا انحلال آن ارگان. تصمیم هر کمیته محلی در این زمینه با تأیید کمیته بالاتر قابل اجرا خواهد بود."

تبصره - ترمیم اعضای معزول ارگانهای رهبری از طریق اعضای علی-البدل آنها، و بازسازی ارگانهای منحل شده، با دعوت کنفرانس فوق العاده صورت خواهد گرفت."

" ماده ۷۶ - هر عضو، هر تشکیلات و هر ارگان و نهادی حقیقاً در نسبت به تصمیمات انضباطی که درموردش اتخاذ شده از مرجع صاحب تصمیم تقاضای تجدید نظر کند و نیز حق دارد نسبت به اقدامات انضباطی که درموردش تقیه د. صفحه ۸

فاصله دو کنگره یا کنفرانس که آنرا انتخاب کرده است عضو را از عضویت در خود معلق یا عزل کند، ولی حق ندارد عضویت او را از تشکیلات پایه مربوطه یعنی از سازمان، معلق یا لغو کند. همین محدودیت اختیار، برای تشکیلات پایه هم وجود دارد. وقتی که بخواهد عضو از خود را از سازمان اخراج کند در حالیکه آن عضو توسط يك مجمع تصمیم گیری بالاتر مثلاً کنفرانس منطقه ای یا کنگره به عضویت ارگان بالاتری انتخاب شده و هنوز عضو آن است. روشن است که تشکیلات پایه برای آنکه این عضو را از سازمان اخراج کند، باید ابتدا عضویت او را در ارگان بالا لغو کند - و چنین حقی راندارد تعلیق عضویت و اخراج از سازمان درمورد کسی که در آن واحد عضو واحد پایه سازمان و نیز عضو ارگانهای بالاتر و یا عضو کمیته مستقل رسیدگی به شکایات و یا عضو تشکیلات اداری مرکزی است بطور يك ضرب و دريك مرحله واحد، یعنی فقط با تصمیم تشکیلات واحد پایه و یا فقط با تصمیم خود آن ارگان نباید صورت گیرد. چنین روالی معنی زیر پا گذاشتن هویت ساختاری و حقوق اساسنامه ارگانها و تشکیلاتهای سازمان است. اگر کمیته ای (چه محلی، چه مرکزی و چه رسیدگی به شکایات) خواهان اخراج یکی از اعضای خود از سازمان باشد، باید ابتدا با حداقل دوسم آرای خود او را از عضویت در آن کمیته اخراج کند و آنگاه با تنزل او به عضویت ساده تشکیلات پایه، با ارائه دلائل مستند به آن تشکیلات پایه، خواستار لغو عضویت فرد مورد نظر از سازمان شود. عیناً همینطور تشکیلات پایه ای که قصد اخراج عضو را دارد که عضو ارگان بالاتری است، ابتدا باید با ارائه دلائل مستند به ارگان مربوطه خواستار اخراج آن شخص از این ارگان شود و بعد از عملی شدن این درخواست به اخراج وی از سازمان اقدام کند. و البته در هر دو حالت، اگر درخواست ارگان واحد پایه و یا بالعکس پذیرفته نشد، مرجعی باید با دآوری خود تکلیف را روشن کند. بنظر من این مرجع درمورد اعضای کمیته های محلی و اعضای تشکیلات اداری مرکزی، میتواند کمیته مرکزی باشد و در مورد اعضای خود کمیته مرکزی یا اعضای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، میتواند اجلاس مشترک این دو کمیته باشد (همانطور که در ماده ۱۰ پیش نویس کمیسیون هم طرح شده است، ولی نه با اعطای حق رای قطعی به اعضای علی البدل این کمیته ها) .

در ماده ۱۱ پیش نویس کمیسیون از حق کمیته مرکزی و کمیته های محلی در اعمال اقدامات انضباطی درمورد تشکیلاتها و ارگانهای تحت مسئولیتشان صحبت میشود و اینکه این اقدامات میتواند شامل تعویض جزئی رهبری، تعویض کل رهبری و انحلال و بازسازی آن باشد و اینکه کمیته های محلی بلافاصله تصمیم خود را جهت تایید به کمیته بالاتر ارجاع میکنند.

د راصل اینکه ارگان های رهبری بالاتر حق اعمال اقدامات انضباطی درمورد تشکیلاتها و ارگانهای تحت مسئولیتشان دارند حرفی ندارم، ولی بر تنظیم این ماده نیز روح بی اعتنائی بر حقوق تشکیلاتها، و مطلق کردن اختیارات ارگانهای بالاتر حاکم است. در این ماده، تحت عنوان اقدام انضباطی، حق " تعویض " جزئی یا کلی و " بازسازی " ارگانهای پائینتر به ارگانهای بالاتر داده شده است و این بکلی خارج از اختیارات اساسنامه ای آنهاست زیرا ناقض اصل انتخابی بودن ارگانهای رهبری است. ارگانهای بالاتر برحسب ضرورت انضباطی میتوانند در ارگانهای رهبری پائینتر اعضای را عزل کنند یا آن ارگان را منحل کنند؛ ولی وقتی صحبت از حق " تعویض " اعضای ارگانهای رهبری پائینتر بطور جزئی یا کلی و " بازسازی " این ارگانها باشد، معنایش انتصاب از بالا بجای اعضای معزول این ارگانهاست. برکنار کردن عضو با انحلال ارگان رهبری بمعنوی اقدام انضباطی قبول؛ ولی انتصاب یا بازسازی از بالا دیگر چه ربطی به اقدام انضباطی دارد؟!

اولاً جایگزینی عضو معزول ارگان رهبری باید همانطور که در پیش نویس کمیسیون هم پیش بینی شده است، از طریق اعضای علی البدل آن ارگان صورت گیرد. ثانیاً اگر کل ارگان منحل شده، برای بازسازی آن باید اجلاس فوق العاده کنفرانس مربوطه فراخوانده شود.

پس از این توضیحات، من قسمت مربوط به انضباط و اقدامات انضباطی را بصورت زیر پیشنهاد میکنم:

" ماده ۶۹ - کلیه اعضا، تشکیلاتها و ارگانهای سازمان موظف بسه انضباط، یعنی رعایت ضوابط سازمانی - اعم از ضابطه های امنیتی، حقوقی و اداری - اند که رسماً تصویب شده از طریق اساسنامه، آئین نامه ها، قطعنامه ها قرارها یا رهنمودها و دستورالعملها ابلاغ شده باشند."

پیش نویس اساسنامه

فصل اول

معرفی سازمان

ماده ۱- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - از این پس در این سند "سازمان" سازمانی کمونیستی است که برای برانداختن سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم مبارزه میکند.

فصل دوم

عضو و عضویت

ماده ۲- عضو سازمان کسی است که در یکی از تشکیلاتی آن سازماندهی شده، و با رعایت اساسنامه سازمان، برای تحقق برنامه سازمان فعالیت میکند، و حق عضویت می‌پردازد.

شرایط عمومی عضویت

ماده ۳- کسی میتواند به عضویت سازمان پذیرفته شود که:

الف - برنامه و اساسنامه سازمان را بپذیرد؛

ب - حاضر به شرکت شخصی در یکی از تشکیلاتی سازمان باشد؛

ج - حاضر به پرداخت حق عضویت باشد؛

دست کم دو تن از اعضای سازمان معرف او باشند و عضوگیری اش را توصیه کنند.

ماده ۴- عضویت در سازمان، آزادانه و داوطلبانه است.

ماده ۵- برای عضویت، تقاضای شخصی داوطلب، و یا اعلام موافقت کسی که دیگران عضویتش را توصیه کرده باشند، ضروری است.

روال عضوگیری

ماده ۶- پذیرش عضویت فرد مرتبط با تشکیلات محلی، بوسیله مجمع عمومی واحد پایه، و تأیید آن بوسیله ارگان بالاتر صورت می‌گیرد.

ماده ۷- پذیرش عضویت فرد غیر مرتبط با تشکیلات محلی، و نیز پذیرش احتمالی عضویت مجدد تقاضای مستعفی و یا اخراجی، بوسیله کمیته منطقی مربوطه و تأیید کمیته مرکزی صورت می‌گیرد.

ماده ۸- قبول تقاضای عضویت دسته جمعی تشکله، محافل و گروههای کمونیستی در سازمان بشرط پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان، امکان پذیر و در اختیار کمیته مرکزی سازمان است.

تبصره ۱- در پذیرش عضویت دسته جمعی، اصل آزادانه و داوطلبانه بودن عضویت (ماده ۴) در مورد تک تک افراد جمع، مری و سجل فرض شده، تقاضای جمعی برای عضویت بجای تقاضاهای فردی کفایت خواهد کرد، و بجای معرفی افراد از جانب دو نفر از اعضا، ارائه گزارشی جامع از مشخصات و سوابق جمع مورد نظر، هم به کمیته منطقی و هم به کمیته مرکزی، ضرورت خواهد داشت.

تبصره ۲- وحدت حزبی با هر سازمان کمونیستی، از شرایط عضوگیری در این اساسنامه مستثنی بوده، و در هر مورد، مقررات آن توسط کمیته مرکزی تعیین خواهد شد. در هر حال، وحدت حزبی با هر سازمان باید قبلاً توسط کمیته مرکزی به اطلاع کلیه اعضا رسیده و فقط با موافقت اکثریت سازمان، عملی گردد.

تعهدات عضو

ماده ۹- عضو سازمان متعهد به موارد زیر است:

الف - هشیاری دائمی در قبال پلیس و توطئه ها و جاسوسان و عوامل نفوذی آن؛ و گزارش بی درنگ هرچیز مشکوک امنیتی به مسئولان؛

ب - پرداخت منظم حق عضویت؛

ج- پذیرش وظیفه در تقسیم کار تشکیلاتی، و انجام وظائف؛

د- رعایت انضباط سازمانی (ماده ۶۶ این اساسنامه)؛

ه- محافظت و امانت در قبال اموال سازمان؛

و- دفاع صادقانه در عمل از منافع و حقوق کارگران، مردم زحمتکش و تحت ستم، و داشتن رفتاری در روابط تشکیلاتی و اجتماعی، که با داعیههای کمونیستی، دموکراتیک و انسانی برنامه سازمان در تناقض نباشد.

حقوق پایهای عضو

ماده ۱۰- عضو سازمان حق دارد:

الف - در انطباق با آئین نامه‌های انتخاباتی سازمان، در انتخابات سازمانی شرکت کند، خود یا هر عضو دیگری را نامزد کند و به هر عضو که مایل بود رای دهد؛

ب - طبق ضوابط اساسنامه در مباحثات تئوریک، در مباحثات مربوط به برنامه

اساسنامه و مربوط به سیاستها و سیاستگرایی های سازمان شرکت کند، در تصمیمگیریها رای دهد، و انتقادات خود را از اعضا، از مسئولین، از ارگانها و از تصمیمات ابراز کند.

ج - در جلسات تشکیلاتی، از هر عضو سازمان - صرفنظر از موقعیت سازمانی وی، و از هر نهاد و تشکیلات سازمان انتقاد کند؛

د- در جلسهای که از طرف تشکیلات مربوطه وی، یا کمیسیون منتخب ارگان بالا و یا از طرف کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، برای بررسی خطاهای وی تشکیل می‌شود، شرکت کند، از خود دفاع کند، و در صورت اعتراض به تصمیم نهاد مربوطه، تقاضای تجدیدنظر کند، و یا به ارگان های بالاتر و از جمله به کمیته مستقل رسیدگی به شکایات و یا کفرانس عمومی یا به کنگره شکایت کند؛

ه - پرسشها، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را با ارگانهای بالاتر و از جمله به کمیته مرکزی در میان بگذارد و خواهان پاسخ باشد؛

و - خود را برای تصدی هر مسئولیتی کاندیدا کند، یا از کاندیداشدن به مسئولیت معینی امتناع کند، تعویض وظائف و مسئولیتهای تشکیلاتی، یا تغییر واحد پایه یا محل جغرافیائی فعالیتش را تقاضا کند، و نیز حق دارد هر زمان که اراده کرد از عضویت در سازمان استعفا دهد.

فصل سوم:

ساختار تشکیلاتی سازمان

ماده ۱۱- سازمان، يك تشکیلات سراسر کشوری با برنامه و اساسنامه و خط مشی و ارگانهای رهبری واحدی است که از طریق سلسله مراتب تشکیلاتی خودمختار محلی و ارگانهای رهبری آنها، يك تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه مرکزی)، و بر اساس سانترالیسم دموکراتیک فعالیت می‌کند.

ماده ۱۲- تشکیلات محلی، با استقرار واحد پایه در محل کار با محل زیست، و فعالیت در محدوده سائل آن محل معین بوجود می‌آید. از وحدت جغرافیائی واحدها پایه، سلسله مراتب تشکیلات محلی ایجاد میشود که عبارتند از: واحد پایه - تشکیلات ناحیه - تشکیلات شهر - تشکیلات منطقه.

تبصره - در مناطقی که به دلائل حدت سرکوب، حفظ ساختار تشکیلاتی مذکور در این ماده حتی بصورت مخفی ممکن نیست، کمیته مرکزی، ساختار تشکیلاتی مناسب را تعیین میکند.

واحد پایه

ماده ۱۳- واحدهای پایه، تشکیلاتی پایهای سازمان اند که با عضویت حداقل ۳ کمونیست، عموماً و ترجیحاً در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان تشکیل میشوند.

ماده ۱۴- مجمع عمومی واحدهای، تألیفترین مجمع تصمیمگیری واحدهای است و حداقل ماهی یکبار تشکیل میشود. مجمع عمومی برای سازماندهی اجرائی تصمیمات خود، بلك دبیر - و اگر اعضای آن بیش از ۹ نفر باشد، يك هیئت اجرائی انتخاب میکند که تعداد و مدت مأموریت آن توسط مجمع عمومی واحدهای تعیین میشود.

ماده ۱۵- در صورتیکه در محل کار چند واحدهای وجود داشته باشد، با موافقت ارگان بالاتر میتوان يك کمیته محل کار را سازمان داد. کمیته محل کار از تمامی حقوق پایه برخوردار است. کمیته محل کار و تعداد اعضای آن بوسیله مجمع عمومی مشترک واحد های پایه یا کفرانس نمایندگان منتخب آنها تعیین میگردد.

ماده ۱۶- واحد پایه سازمان موظف است:

الف - ارتباط سازمان را با توده کارگران و زحمتکشان برقرار سازد و با سازماندهی اقدامات و اعتراضات کارگران و زحمتکشان و شرکت فعال در این حرکات، نفوذ سازمان را در میان آنها تقویت کند؛

ب - اعضای جدیدی را به سازمان جلب و جذب کند؛

ج - برنامه و سیاستهای سازمان را در میان تودهها تبلیغ کند؛

د- نشریات و اوراق تبلیغاتی سازمان را پخش کند؛

ه - حق عضویت اعضا را دریافت کند و برای سازمان بطور مستمر کمکهای مالی جمع‌آوری کند و برای تأمین نیازهای تدارکاتی آن بکوشد؛

و - در ارتقاء آگاهی کمونیستی و توانائیهای عملی اعضا بطری گوناگون تلاش کند،

ز - رویدادهای مهم سیاسی ایران و جهان، مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط به محل

تبصره - سازماندهی مباحثات حول موضوعات نظری، سیاسی و تشکیلاتی فراتر از محدوده وظایف و برنامه محلی مربوطه، توسط کمیتهای محلی، تجاوز به اختیارات ارگانهای بالاتر است و از اینرو ممنوع است.

ح - بررسی برنامه و مصوبات کفرانس تشکیلاتی تحت رهبری ارگان پائینتر، باطل و بیاعتبار کردن هر مصوبه کفرانس که با مصوبات و سیاستهای رسمی مجامع تصمیمگیری و ارگانهای رده بالاتر و با تبصره ماده ۲۰ مغایرت و مخالفت داشته باشد؛ و انتشار نشریه محلی سازمان و انتخاب هیئت سردبیری آن؛
ماده ۲۴ - در صورتیکه کمیته محلی اعضائی را از دست بدهد جای آنان را با اعضای علیالبدل به ترتیب آرایش در کفرانس برمیگردد.

تبصره - اعضای علیالبدل از رای قطعی برخوردار نیستند.

کفرانسهای عمومی

ماده ۲۵ - کفرانس عمومی سالی یکبار با تدارک و به دعوت کمیته مرکزی برگزار میشود. برگزاری و دستور جلسه کفرانس عمومی حداقل ۲ ماه پیش از برگزاری آن اعلام می شود.

ماده ۲۶ - اختیارات اخذ کفرانس عمومی شرح زیر است:

الف - تصویب برنامه عمل عمومی سالانه برای کل سازمان برپایه بررسی گزارش کمیته مرکزی از شرایط موجود سیاسی و اجتماعی ایران و جهان و مسائل سازمان؛
ب - تصمیمگیری در سیاستهای عمومی تاکتیکی و تشکیلاتی سازمان؛
ح - در شرایط خاصی که ترمیم کمیته مرکزی یا کمیته رسیدگی به شکایات بهر دلیل از طریق اعضای علیالبدل میسر نباشد، برای برهیز از دشواریهای برگزاری کنگره فوق العاده در چشم انداز موجود، استثنائاً ترمیم نهادهای نامبرده میتواند در دستور کار کفرانس عمومی نیز قرارگیرد؛

د - بررسی و تصمیم گیری قطعی و لازم الاتباع در مورد پرونده شکایاتی از اعضا یا ارگانهای پائینتر از کمیته مرکزی، که کمیته رسیدگی به شکایات راسا موفق به تصمیمگیری درباره آنها نشده و به کفرانس عمومی ارجاع کرده باشد.

ماده ۲۷ - کفرانس عمومی ارگانی خاص خود انتخاب نمیکند و تصمیمات آن توسط کمیته مرکزی به اجرا درمی آید.

ماده ۲۸ - آئین نامه نمایندگی برای کفرانس عمومی هر بار بطور جداگانه توسط کمیته مرکزی تهیه میشود، و در هر حال نسبت نمایندگان تشکیلات خارج از کشور نباید از یک سوم مجموع نمایندگان منتخب همه تشکیلاتی سازمان بیشتر باشد.

تبصره - آن عده از اعضای اصلی و علیالبدل کمیته مرکزی و کمیته رسیدگی به شکایات که از طرف تشکیلاتی مربوطه به نمایندگی کفرانس عمومی انتخاب نشده باشند، با حق رای مشورتی به کفرانس عمومی دعوت میشوند و کفرانس عمومی مختار است که به آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند.

کنگره سازمان

ماده ۲۹ - کنگره، عالیترین مجمع تصمیمگیری در سازمان است که بطور منظم هر ۳ سال یکبار با تدارک و به دعوت کمیته مرکزی برگزار میشود. برگزاری و دستور کار کنگره باید زمانی اعلام شود که همه تشکیلاتی سازمان از حداقل فرصت لازم برای مباحثات و نیز تدارکات مربوط به شرکت نمایندگانشان در کنگره برخوردار باشند.

ماده ۳۰ - آئین نامه انتخابات نمایندگان تشکیلاتی برای کنگره هر بار بطور جداگانه توسط کمیته مرکزی تهیه میشود و در هر حال نسبت نمایندگان تشکیلات خارج از کشور نباید از یک سوم مجموع نمایندگان منتخب همه تشکیلاتی سازمان بیشتر باشد.

تبصره ۱ - کمیته مرکزی میتواند تعدادی از اعضای سازمان را بعنوان ناظر و مهمان و یا ناحق رای مشورتی به کنگره دعوت کند.

تبصره ۲ - آن عده از اعضای اصلی و علیالبدل کمیته مرکزی و کمیته رسیدگی به شکایات که از طرف تشکیلاتی خود به نمایندگی کنگره انتخاب نشدهاند، با حق رای مشورتی به کنگره دعوت میشوند و کنگره مختار است که برخی یا همگی آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند.

ماده ۳۱ - اختیارات کنگره در قبال همه اعضا، تشکیلات، مجامع تصمیمگیری و ارگانهای رهبری و نیز در قبال کل سازمان، مطلق است. اختیارات اخذ کنگره شرح زیر است:
الف - تصویب برنامه سیاسی و اساسنامه سازمان، و نیز اصلاحات جزئی یا کلی و بسا تغییر کامل آنها؛

ب - تعیین خط مشی عمومی و بانهای سازمان در حوزههای مختلف سیاسی، تشکیلاتی، سازماندهی، بین المللی و غیره؛

فعالیت خود، و سیاستها و موضعگیریهای رسمی سازمان را بمنظور ارتقا آگاهی سیاسی اعضا و انطباق فعالیت واحد پایه با اوضاع مشخص و سیاستهای سازمان، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهد؛

ح - فعالیتهای خود را بطور منظم به ارگان بالاتر گزارش دهد.

مجامع تصمیمگیری و ارگانهای رهبری محلی

ماده ۱۷ - کفرانس هر سطح از تشکیلاتی محلی، عالیترین مجمع تصمیمگیری در همان سطح است، که هر سال یکبار با گردهم آیی نمایندگان منتخب تشکیلاتی محلی مربوطه، با تدارک و دعوت توسط کمیته رهبری محل برگزار میشود و دستور جلسه آن حداقل دو ماه قبل از تاریخ کفرانس اعلام میشود.

تبصره ۱ - کمیتههای محلی میتوانند تعدادی از اعضای سازمان را با رای مشورتی یا ناظر و مهمان به کفرانس محلی دعوت کنند.

تبصره ۲ - آن عده از اعضای اصلی یا علیالبدل کمیته محلی که از جانب تشکیلات خود به نمایندگی در کفرانس انتخاب نشدهاند، با حق رای مشورتی به کفرانس دعوت میشوند، و کفرانس مختار است که به برخی یا همه آنان حق رای قطعی اعطا کند یا نکند.

ماده ۱۸ - آئین نامه انتخابات نمایندگان تشکیلاتی برای هر کفرانس محلی بطور مجزا و توسط کمیته رهبری محل تهیه میشود.

ماده ۱۹ - در صورتیکه تصمیمگیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخذ کفرانس و در فاصله دو اجلاس عادی آن ضرورت یابد، کفرانس فوق العاده برگزار میشود. کفرانس فوق العاده بدعوت کمیته مربوطه و یا به درخواست حداقل یک سوم اعضای تشکیلاتی محل مربوطه و حداکثر تا ۳ ماه تشکیل میشود.

ماده ۲۰ - اختیارات اخذ کفرانس محلی عبارتند از:

- تعیین خط مشی سیاسی فعالیت محلی؛

- تصویب برنامه فعالیت سالانه تشکیلاتی مربوطه.

اجلاس عادی کفرانس محلی، گزارش فعالیت سالانه کمیته رهبری، تحلیل کمیته از اوضاع سیاسی و اجتماعی محل فعالیت، برنامه و قطعنامههای پیشنهادی را مورد بررسی قرار داده و به تصمیم گیری میپردازد، و همچنین به شکایات احتمالی رسیدگی میکند.

تبصره - کفرانس محلی میتواند در مورد موضوعات مختلف فراتر از وظائف و اختیارات محلی، از جمله درباره سیاستها و تصمیمات عمومی سازمان به بحث و اعلام نظر بپردازد، از طریق رای گیری، گرایش غالب را معین کرده و نظر خود را بعنوان پیشنهاد به ارگانهای بالاتر و ذریعته ارائه دهد، ولی حق تصمیمگیری و صدور مصوبه در مورد این موضوعات را ندارد.

ماده ۲۱ - مصوبات هر کفرانس محلی از طریق کمیته رهبری منتخب آن به ارگان رهبری بالاتر برای بررسی آنها از لحاظ عدم مخالفت و مغایرت با مصوبات و سیاستهای رسمی مجامع تصمیمگیری و ارگانهای رده بالاتر، و یا با تبصره ماده ۲۰، ارائه میشوند. تائید مصوبات کفرانس توسط ارگان رهبری بالاتر به معنی تائید خودمختاری تشکیلاتی شرکت کننده در کفرانس در چارچوب مصوبات کفرانس، و بمعنی تائید خود مختاری اجرائی کمیته منتخب آن است. ارگان رهبری بالاتر، در بررسی و تصمیمگیری روی مصوبات کفرانس، نمایندگان کلیه ارگانهای رهبری سلسله مراتب بالاتر از خود مصوب میشود و در برابر آنها پاسخگوست.

ماده ۲۲ - کمیته منتخب هر کفرانس، هیئت اجرائی آن کفرانس و ارگان رهبری تشکیلاتی محل، تا کفرانس بعدی است که در رابطه با مصوبات کفرانس، در برابر تشکیلاتی محل مربوطه و کفرانس آنها، و در رابطه با سیاستها و مصوبات فراگیرتر و عمومیتر، در برابر ارگان رهبری بالاتر پاسخگوست.

ماده ۲۳ - اختیارات کمیته اجرائی در رهبری تشکیلاتی محلی به قرار زیر است:

الف - آزادی عمل در سازماندهی اجرائی مصوبات کفرانس؛

ب - ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و موضعگیری رسمی در قبال رویدادهای محیطه محیطه فعالیت تشکیلاتی تابعه - تاجائیکه این موضعگیری، ارگانهای بالاتر رهبری را متعهد نکند و سیاستهای عمومی را نقض و مخدوش نسازد،

ح - اتخاذ تدابیر و تاکتیکیهای مناسب با این ارزیابیها و رویدادها برای پیشبرد واقع بینانه تر مصوبات کفرانس؛

د - سازماندهی مباحثات حول موضوعات محدود به عرصه وظائف و محیطه فعالیت تشکیلاتی تحت هدایت خود.

ط - نمایندگی تام‌الاختیار سازمان (در محدودهٔ مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی) در ارتباط با احزاب و سازمانها و نهادهای سیاسی و اجتماعی ایرانی یا خارجی و در روابط عمومی.

ماده ۳۷ - کمیته مرکزی حداقل هر سال دوبار به دعوت هیئت اجرایی کمیته مرکزی و یا به درخواست اکثریت نسبی اعضای نشست عمومی خود را برگزار می‌کند. تاریخ و دستور کار نشست، از پیش برای اعضای کمیته مرکزی اعلام می‌شود.

تبصره ۱ - در صورتیکه کمیته مرکزی اعضای را از دست بدهد، جای آنان را با اعضای علی‌البدل به ترتیب آرایشان در کنگره برمی‌کند.

تبصره ۲ - اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی از رای قطعی برخوردار نیستند.
ماده ۳۸ - نشست فوق‌العاده کمیته مرکزی به درخواست هیئت اجرایی آن یا بسه درخواست اکثریت مطلق (نصف + یک) اعضای اصلی کمیته مرکزی برای تصمیمگیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص کمیته مرکزی و در فاصلهٔ حداکثر یکماه تشکیل می‌شود.

ماده ۳۹ - کمیته مرکزی بعد از نشست عمومی دوره‌ای یا فوق‌العاده، مصوبات و تصمیمات جدید خود را با رعایت طبقه بندی اطلاعات امنیتی در سازمان، به اطلاع کلیه اعضای سازمان می‌رساند.

هیئت اجرایی کمیته مرکزی

ماده ۴۰ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی مسئول اجرای مصوبات و تصمیمات کمیته مرکزی است.

ماده ۴۱ - اخذ هر تصمیم و گذراندن هر مصوبه‌ای در چارچوب اختیارات اخص کمیته مرکزی که در فاصلهٔ دو نشست عادی آن ضرورت یابد، مستلزم دعوت نشست فوق‌العاده کمیته مرکزی توسط هیئت اجرایی آن است.

ماده ۴۲ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی مسئولیت و رهبری مستقیم تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه کمیته مرکزی) را در چارچوب مصوبات کمیته مرکزی و اختیارات اجرایی محوله از جانب آن برعهده دارد.

تبصره - اختیارات اجرایی هیئت اجرایی کمیته مرکزی و دبیران کمیته مرکزی از طریق آئین نامهٔ صوب نشست عمومی کمیته مرکزی معین می‌شود و به اطلاع کلیه تشکیلاتی سازمان رسانده می‌شود.

ماده ۴۳ - تصمیمات کمیته رسیدگی به شکایات - جز در مورد کمیته مرکزی و اعضای آن - از طریق هیئت اجرایی کمیته مرکزی به اجرا درمی‌آیند.

تبصره - در رابطه با مسئولیت اجرایی مندرج در ماده ۴۳، کمیته مرکزی از جانب هیئت اجرایی خود در برابر کنگره پاسخگوست.

ماده ۴۴ - هیئت اجرایی کمیته مرکزی گزارشی فعالیت تشکیلات اداری مرکزی را به کمیته مرکزی ارائه میکند و در برابر آن پاسخگوست.

تشکیلات اداری مرکزی

ماده ۴۵ - دبیرخانه کمیته مرکزی، تشکیلات اداری کمیته مرکزی است که تحت مسئولیت و رهبری هیئت اجرایی کمیته مرکزی و از طریق شعبات گوناگون خود از یکطرف با دریافت و بررسی گزارشات دوره‌ای ارگانهای منطقه‌ای از فعالیت‌ها و مسائل خود و تشکیلاتها و ارگانهای پائینتر، با تحلیل نتایج عملی سیاستها، تصمیمات و فعالیت‌های سازمان در عرصه‌های مختلف، با کار عمقی و تخصصی روی مسائلی که حلشان در دستور کار کمیته مرکزی قرار دارد، با ارائه نظرات، تهیه پیش‌نویسها و طرحهای پیشنهادی، و با گردآوری اخبار و اطلاعات در زمینه‌های گوناگون، مواد و مصالح لازم برای تصمیمگیری کمیته مرکزی را تدارک می‌بینند، و از طرف دیگر تصمیمات کمیته مرکزی را به اجرا درمی‌آورند. دبیرخانه کمیته مرکزی دستگاهی است که کمیته مرکزی را به بدنهٔ سازمان متصل میکند، و نیز رهبری تشکیلاتهای مشمول تبصرهٔ ماده ۱۲، ادارهٔ نشریات ارگان مرکزی، نهادهای انتقاعی، روابط عمومی و روابط بین‌المللی را برعهده دارد.

ماده ۴۶ - شعبات گوناگون تشکیلات اداری کمیته مرکزی (شعبات دبیرخانه مرکزی) برحسب نیاز و با تصمیم هیئت اجرایی کمیته مرکزی می‌توانند ساختاری مرکب از تشکیلات هائی بشکل کمیته‌های پایدار، کمیسیونهای موقت، گروههای تخصصی کار، و نیز با استفاده از سازماندهی انفرادی داشته باشند.

ماده ۴۷ - هر یک از شعبات تشکیلات اداری کمیته مرکزی و تشکیلاتهای مربوطه آن و کارکنان آنها درحیطه تکالیف و وظائفی که از جانب کمیته مرکزی با هیئت اجرایی آن برعهده شان گذاشته می‌شود از حق رای مشورتی برخوردارند و تصمیمات و مصوبات آنها تنها خصلت پیشنهادی دارد.

ح - تعیین تعداد و انتخاب اعضا اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی و کمیته رسیدگی به شکایات؛

د - بررسی کارنامه کمیته مرکزی و کمیته رسیدگی به شکایات و حسابخواهی از آنان؛
ه - تصمیمگیری در مورد شکایاتی که مستقیماً به کنگره ارجاع شده باشند، تصمیمگیری دربارهٔ شکایاتی که از کمیته مرکزی صورت گرفتند ولی کمیته رسیدگی به شکایات موفق به تصمیمگیری دربارهٔ آنها نشده است، و همچنین تصمیمگیری درباره شکایات از خود کمیته رسیدگی به شکایات؛

ماده ۲۲ - کنگره فوق‌العاده به دعوت کمیته مرکزی و یا به درخواست تشکیلاتی که حداقل پنجاه درصد صاحبان رای قطعی در آخرین کنگره، نمایندگان آنان بوده باشند؛ برای تصمیمگیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص کنگره و در فاصله دو اجلاس عادی آن، و حداکثر تا ۴ ماه از تاریخ این دعوت یا درخواست برگزار می‌شود.

تبصره - اگر کمیته مرکزی در مدت مقرر در ماده ۲۲ از دعوت کنگره فوق - العاده درخواستی امتناع کند، تشکیلاتهای خواستار آن، حق خواهند داشت کمیته‌ای را که از کلیه حقوق کمیته مرکزی در مورد تدارک و دعوت کنگره برخوردار باشد انتخاب کنند.

کمیته مرکزی

ماده ۲۳ - کمیته مرکزی مسئول اجرای مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی است و بالاترین ارگان رهبری در سلسله مراتب ارگانهای رهبری در سازمان محسوب می‌شود که سازمان را در فاصلهٔ دو کنگره رهبری می‌کند. رهبری کمیته مرکزی بر سازمان در جریان برگزاری کنفرانسهای عمومی قطع نمی‌شود.

ماده ۲۴ - رهبری کمیته مرکزی بر سازمان بمعنای جاری کردن سیاستها و تصمیمات صوبهٔ کنگره و کنفرانسها در همهٔ تشکیلاتهای سازمان و ایجاد هماهنگی و هم‌جهتیی آنان در چارچوب و راستای اهداف برنامه‌ای و خط مشی عمومی صوبه کنگره است. این وظیفه با استفاده از اختیارات اخص کمیته مرکزی و از طریق سلسله مراتب ارگانهای رهبری و رعایت اختیارات آنان انجام می‌پذیرد.

ماده ۲۵ - کمیته مرکزی در رابطه با اجرای مصوبات کنگره، فقط در برابر کنگره پاسخگو است، ولی در رابطه با اجرای مصوبات کنفرانسهای عمومی، هم در برابر کنفرانس عمومی، و هم در برابر کنگره پاسخگو است.

ماده ۲۶ - اختیارات اخص کمیته مرکزی بشرح زیراند:

الف - آزادی عمل در سازماندهی اجرایی مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی؛

ب - ارزیابی دوره‌ای اوضاع سیاسی واجتماعی در کشور و تحلیل اوضاع بین‌المللی و موضعگیری رسمی در مقابل آنها - تا جائیکه به نقض سیاستهای صوبه و اختیارات اخص کنگره یا کنفرانسهای عمومی منجر نشود.

تبصره - اختیارات مندرج در بند "ب" ماده ۲۶ بر محدودهٔ رویدادهای جاری، به هیئت اجرایی کمیته مرکزی قابل تفویض اند.

ج - بررسی برنامه عمل سالانه و مصوبات کنفرانسهای عمومی و کنفرانسهای منطقه‌ای، باطل و بی‌اعتبار کردن هر صوبهٔ این کنفرانسها که با مصوبات کنگره و مصوبات معتبر کنفرانسهای عمومی و نیز با مصوبات رسمی کمیته مرکزی در چارچوب ماده ۲۶، و یا با تبصرهٔ ماده ۲۰ مغایرت و مخالفت داشته باشند.

د - ایجاد نهادها و موسسات حزبی یا غیرحزبی گوناگون که برای پیشبرد مصوبات کنگره و کنفرانسهای عمومی ضرورت داشته باشند. و یا انحلال نهادها و موسسات غیر - لازم در این زمینه، بجز آنهائیکه کنگره تاسیس کرده است.

ه - گزینش کارکنان تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه مرکزی) از میان اعضای داوطلب سازمان؛

و - انتشار نشریه ارگان مرکزی (سخنگوی کمیته مرکزی سازمان) و سایر نشریاتی که کمیته مرکزی لازم تشخیص دهد، و انتخاب هیئت های سردبیری و تعیین سیاستهای حاکم بر این نشریات؛

ز - انتخاب هیئت اجرایی و در راس آن، دبیر اول کمیته مرکزی برای به اجرا درآوردن مصوبات کمیته مرکزی و رهبری مستقیم دبیرخانه مرکزی.

تبصره - اختیارات هیئت اجرایی و دبیران کمیته مرکزی و آئین نامه‌های تشکیلات اداری مرکزی (دبیرخانه مرکزی) توسط کمیته مرکزی تهیه و تصویب میشوند.

ح - سازماندهی مباحثات سراسری در سازمان حول دستور کار کنگرهها، کنفرانسهای عمومی و با هر موضوع عام و غیرمحللی، و نیز انجام فرآیندهای موردی و اضطراری - سطح آنگ حاکم کنگره و کنفرانسها، با اجلاس فوق‌العاده آنها میشود.

فراکسیونهای بیرون از سازمان

ماده ۶۲- در هر شکل و نهاد غیرحزبی که حداقل دو عضو سازمان عضویت داشته باشند فراکسیون سازمانی برای تقویت نفوذ سیاسی و پیشبرد سیاستهای سازمان تشکیل می‌شود. تشکیلاتها و ارگانهای سازمان هنگام بررسی مسائل حوزه فعالیت خود باید نظر مشورتی فراکسیونهای فعال در آن حوزه فعالیت را دریافت و مورد توجه قرار دهند.

ماده ۶۳- فراکسیونهای سازمان با بهره مندی از خودمختاری در سازماندهی امور جاری و اداره امور داخلی خود، در چارچوب سیاستها و خط مشی عمومی سازمان حرکت کرده، در وظائف مربوط به فراکسیون بطور کامل تابع سیاستها و تصمیمات تشکیلات مربوطه و تحت رهبری مستقیم هیئت اجرائی یا کمیته اجرائی تشکیلات مربوطه، و گزارشات خود را به مجمع عمومی تشکیلات مربوطه ارائه می‌دهند. ارگانهای رهبری سازمان می‌توانند ترکیب اعضای فراکسیون ها را در صورت لزوم تغییر دهند.

موازن اساسی تصمیمگیریها و انتخابات

ماده ۶۴- مجمع عمومی، کنفرانسهای محلی و عمومی و کنگره، در صورت حضور بیش از نیمی از اعضای تشکیلاتهای مربوطه یا نمایندگان منتخب، رسمیت می‌یابند. انتخاب تمام ارگانهای رهبری با رای مخفی صورت میگیرد. هنگام انتخابات، همه اعضا حاضر در جلسه بدون قید و شرط حق دارند نامزد معرفی کنند، با نامزدهای معرفی شده مخالفت کنند و از آنها انتقاد کنند. نامزدهایی که به نمایندگی یا به ارگانهای رهبری انتخاب می‌شوند که بیش از نیمی از آرا اعضای صاحب حق رای قطعی حاضر در جلسه را به دست آورند.

ماده ۶۵- در انتخابات نمایندگان کنفرانسهای عمومی و کنگره و کنفرانسهای محلی، معیارهای ترجیحی زیر درباره زنان رعایت میشود.

الف - از میان نامزدهای منتخب که آرای مساوی کسب کرده باشند، اولویت با زنان خواهد بود.

ب - افزایش سهمیه تعیین شده نمایندگی برای هر تشکیلات تا یک چهارم تعداد اصلی، از میان زنانیکه بیش از ۴۰ درصد آرا را کسب کرده‌اند مجاز خواهد بود.

ماده ۶۶- کلیه تصمیمات، با رای اکثریت مطلق (نصف + یک) اعضای صاحب رای قطعی حاضر در جلسه رسمیت می‌یابند.

ماده ۶۷- هنگامی که یک مجمع عمومی یا یک مجمع نمایندگان، یا یک ارگان، بمنظور اعلام نظر صرف و یا پیشنهاد به مجمع یا ارگانهای بالاتر روی موضوعی به رای گیری می‌پردازد، از آنجا که در این حالت رای صاحبان حق رای قطعی نیز فاقد اعتبار اجرائی است و فقط خصلت رایزنی و مشورتی دارد، آرای صاحبان حق مشورتی حاضر در جلسه نیز باید در اینگونه رایگیریها به حساب آید. این قاعده بجز در کنفرانسهای محلی و عمومی، شامل کلیه تصمیمگیریهای هم میشود که اعتبار اجرائی آنها به تأیید و تصویب ارگان بالاتر موکول است.

فصل چهارم

اصول تشکیلاتی سازمان

ماده ۶۸- اصل اساسی تشکیلاتی سازمان، سانترالیزم دموکراتیک است و آن عبارتست از تبعیت همگانی از سیاستها و تصمیمات سلسله مراتب مجامع عمومی و مجامع نمایندگان، و ارگانهای رهبری منتخب آنها.

سانترالیزم دموکراتیک بر اصول زیر استوار است:

الف - تبعیت فرود از سیاستها و تصمیمات سازمان؛

تبصره - سیاستها و تصمیماتی که توسط کنگرهها یا کنفرانسهای عمومی یا نشست های عمومی کمیته مرکزی یا هیئت اجرائی کمیته مرکزی به تصویب رسیده و از طریق دبیرخانه کمیته مرکزی و یا نشریه ارگان مرکزی یا رادیوی مرکزی سازمان ابلاغ یا آنگاه شده باشند، و همچنین موضعگیریهای بدون امضا در نشریه ارگان مرکزی و نیز اطلاعاتها، اعلامیهها و دیگر اوراق با اعضای هر یک از ارگانها یا نهادهای نامبرده در این تبصره، و یا با آرم و اعضای "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)"، سیاستها یا تصمیمات سازمان تلقی میشوند.

ب - تبعیت تشکیلاتها و ارگانها و مسئولین، از مصوبات تشکیلاتها و ارگانهای بالاتر، در بیرون از محدوده خودمختاری تعریف شده شان؛

ج - خودمختاری تشکیلاتها و ارگانهای رهبری منتخب آنها در برابر تشکیلاتها و ارگانهای رهبری بالاتر، در امور داخلی خود، و نیز در سیاستگذاری، برنامه ریزی و سازماندهی اجرائی وظائف محلی،

تبصره ۱- ساختار تشکیلاتی و سازماندهی شعبات گوناگون تشکیلات اداری کمیته مرکزی هر چه باشد هیئت اجرائی کمیته مرکزی مکلف است با اتحاد شیوهها و تدابیر مناسب و مقتضی، بهره مندی عملی و کامل کلیه اعضای را که بعنوان کارکنان تشکیلات اداری مرکزی فعالیت میکنند از حقوق پایهای عضو (ماده ۱۰) تضمین کند.

تبصره ۲- خودمختاری تشکیلاتهای گوناگون موضوع ماده ۴۶، در اداره امور داخلی خود باید از جانب هیئت اجرائی کمیته مرکزی تضمین شود.

ماده ۴۸- مسئولین هر یک از شعبات دبیرخانه کمیته مرکزی، یکی از دبیران عضو کمیته مرکزی‌اند که تحت نظارت مستقیم و هماهنگی توسط دبیر اول کمیته مرکزی فعالیت میکنند و گزارشات خود را در فاصله نشستهای عمومی کمیته مرکزی، از طریق دبیر اول، به هیئت اجرائی کمیته مرکزی می‌دهند.

ماده ۴۹- موارد احتمالی استثنائات ناگزیر براساس انتخابی بودن مسئولین را در مورد تشکیلاتهای هر یک از شعبات دبیرخانه، کمیته مرکزی تعیین میکند.

ماده ۵۰- کارکنان تشکیلات اداری مرکزی توسط هیئت اجرائی کمیته مرکزی، و در صورت لزوم توسط کمیته مرکزی از میان اعضا داوطلب سازمان برگزیده میشوند.

ماده ۵۱- کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی با حقوقی برابر با کلیه اعضا سازمان طبق آئین نامه عمومی و سهمیه‌ای که تعیین میشود در کنفرانس های عمومی و کنگرهها شرکت میکنند.

تبصره - آن عده از کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی که در عین حال عضو تشکیلات محلی نیز هستند، در انتخابات کنفرانسهای محلی از طریق تشکیلات محلی، و در انتخابات کنفرانس عمومی و کنگره، از طریق تشکیلات اداری مرکزی شرکت میکنند.

کمیته مستقل رسیدگی به شکایات

ماده ۵۲- کمیته رسیدگی به شکایات که توسط کنگره انتخاب می‌شود، نهاد مستقلم رسیدگی به کلیه شکایاتی است که در وهله اول از طریق انتقاد و انتقاد از خود بین شاکی و مشتکی، و در وهله دوم از طریق ناوری ارگان بالاتر، به رفع شکایت از جانب شاکی یا پذیرش خطا از جانب مشتکی منجر نگردد.

تبصره ۱- تعداد اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در هر کنگره تعیین میشود.

تبصره ۲- استعفا از عضویت در کمیته رسیدگی به شکایات، با پذیرش اکثریت مطلق این کمیته رسمیت می‌یابد و ترمیم آن نیز از طریق اعضای علی‌البدل صورت می‌گیرد.

ماده ۵۳- آئین نامه و ضوابط کار این کمیته با تصویب کنگره قانونیت می‌یابد و هیچ مرجعی بجز کنگره حق تغییر یا اصلاح آنها را ندارد.

ماده ۵۴- کسانی میتوانند کاندیدای عضویت در کمیته مستقل رسیدگی به شکایات شوند که از تاریخ پایان نخستین کنگره سازمان به بعد، سابقه محکومیت رسمی به تخطی از اساسنامه سازمان را نداشته باشند.

ماده ۵۵- اکثریت اعضای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در تمام دوران ماموریت این کمیته نباید در آن واحد عضو یک تشکیلات پایه واحد یا یک ارگان واحد باشند.

ماده ۵۶- هیچ مرجعی حق ممانعت از دسترسی این کمیته به اسناد، مدارک و شواهد مربوط به موضوع شکایت را ندارد.

ماده ۵۷- داوری کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، قطعی است و بجز کنگره سازمان هیچ مرجعی حق تغییر یا تعلیق یا لغو احکام صادره از طرف آن را ندارد.

تبصره - داوری اکثریت مطلق (نصف + ۱) اعضای اصلی کمیته رسیدگی به شکایات، حکم قطعی این کمیته تلقی میشود.

ماده ۵۸- احکام کمیته مستقل رسیدگی به شکایات از طریق هیئت اجرائی کمیته مرکزی به اجرا در می‌آیند و برای همگان لازم الاتباع اند.

تبصره - حق تقاضای تجدید نظر از کمیته رسیدگی به شکایات، و یا حق شکایت از تصمیمات این کمیته به کنگره سازمان، در هر حال برای همگان محفوظ است.

ماده ۵۹- کمیته مستقل رسیدگی به شکایات در رابطه با نحوه رسیدگی به شکایات و احکام صادره، فقط در برابر کنگره پاسخگوست.

ماده ۶۰- وظائف اعضای کمیته رسیدگی به شکایات در هیچ شرایطی نباید تحت‌الشعاع وظائف و مسئولیتهای محوله به آنان از طرف تشکیلاتها و ارگانهای مربوطه قرار گیرند.

ماده ۶۱- کمیته مستقل رسیدگی به شکایات باید در درون سازمان، دارای کد پستی و کانال ارتباطی و مکاتباتی مستقل و مخصوص به خود باشد.

شعاع سراسری یا محلی موضوعات خواهد بود.

تیمبره ۱- موضوعات و مواردی "امنیتی" تلقی می‌شوند که اطلاع پلیس از آنها بتواند منشا مستقیم یا غیرمستقیم ضرباتی بر بیکر سازمان باشد. در مباحثات و انتقادات درون سازمانی، رعایت موازین امنیتی معنی رعایت طبقه بندی اطلاعات امنیتی در درون سازمان است، حال آنکه در مباحثات و انتقادات علنی، بمعنای رعایت مطلق اطلاعات امنیتی است.

تیمبره ۲- در مباحثات و انتقادات علنی، علاوه بر رعایت مطلق موازین امنیتی، ملاحظات سیاسی نیز ضرورت دارند. این ملاحظات صرفاً ناظر بر مصالح و پیشبرد استراتژی و تاکتیکها خواهند بود.

تیمبره ۳- اگر محدودیت‌های فنی و مالی، کم کردن حجم نوشتن را ناگزیر سازند، تلخیص نوشته برعهده نویسنده آن است - مگر آنکه خود با تلخیص آن توسط ارگان دیگر موافقت کند، یا نوشته کوتاه شده را تأیید کند. اگر خودداری از انتشار علنی نوشته‌ای صرفاً فقدان امکانات مالی و فنی اعلام شود نویسنده آن حق خواهد داشت با دراختیار گذاشتن امکانات احتمالی که شخصاً فراهم میکند خواهان انتشار نوشته خود شود.

۵- قبل از برگزاری کنگره‌ها و کفرانهای عمومی یا منطقه‌ای، بولتن های ویژه‌ای - که حجم آنها به امکانات مالی و فنی بستگی دارد- برای ماحثه دربرساره دستور کار این مجامع، انتشار می‌یابد. سازماندهی این بولتن ها و سازماندهی سمینارها و میزگردها و یا هر شکل دیگری از مباحثات حول موضوعات غیرمحلی، از اختیارات کمیته مرکزی است.

۶- اختصاصی صفحاتی در نشریات مرکزی و منطقه‌ای سازمان برای نظرات خوانندگان، به اعضای سازمان نیز این امکان مستمر را میدهد که نظرات خود را در زمینه‌های متنوع و در چارچوب موازین بحث و انتقاد علنی، آزادانه ابراز کند. تعیین حجم و ترتیب زمانی درج این مطالب از اختیارات هیئت های سردبیری این نشریات است. فرستنده نوشته حق دارد در صورتیکه در نتیجه تلخیص مطلب ارسالی به نشریه، تحریفی صورت گرفته باشد، اعتراض و توضیح خود را کتبا ارسال و خواستار درج آن در همان صفحه نشریه باشد.

۷- مباحثات و انتقادات باید در چارچوب مابین برنامه و اساسنامه سازمان (که در مصوبه‌ای جداگانه توسط کنگره مشخص می‌شوند) صورت بگیرند. در مباحثات تدارکاتی کنگره‌ها این محدودیت وجود ندارد.

فصل پنجم

انضباط سازمانی و اقدامات انضباطی

ماده ۶۹- کلیه اعضا، تشکیلات و ارگانهای سازمان موظف به انضباط، یعنی رعایت ضوابط سازمانی- اعم از ضابطه‌های امنیتی، حقوقی و اداری - اند که رسماً تصویب شده و از طریق اساسنامه، آئین نامه، قطعنامه‌ها، قرارها یا رهنمودها و دستورالعملها ابلاغ شده باشند.

ماده ۷۱- تخطی اعضا، تشکیلات و ارگانها از ضوابط مصوبه و ابلاغ شده، انضباط شکنی تشکیلاتی تلقی می‌شود و در مورد خاطیان، برحسب درجه و اهمیت انضباط شکنی اقدامات انضباطی اعمال می‌شود.

ماده ۷۱- اقدامات انضباطی پس از بی‌نتیجه ماندن انتقادات رفیقانه - که تذکر رسمی تلقی می‌شوند - اعمال می‌گردند. اقدامات انضباطی از مرحله ابتدائی تا نهائی به ترتیب زیراند:

- ۱- هشدار کتبی،
- ۲- اخطار کتبی،
- ۳- سلب مسئولیت و تعلیق عضویت (در ارگان و یا در سازمان)،
- ۴- اخراج (از ارگان یا از سازمان).

تیمبره - ترتیب مراحل چهارگانه فوق باید علی‌العموم و علی‌الاصول رعایت شود، ولی در مواردی چون انضباط شکنی جدی امنیتی و با مبادرت به تشکیل فراکسیون در درون سازمان، توسل مستقیم به اقداماتی از درجه بالاتر بدون طی مراحل ابتدائی تر، بعنوان استثنائی در شرایط اضطراری امکان پذیر خواهد بود. چنین شرایطی و ضرورت توسل به این حالت استثنائی باید در هر مورد بطور مشخص ارزیابی شود.

ماده ۷۲- تصمیمات انضباطی در مورد هر عضو سته به اینکه از انضباط معمو

د - حق کامل هر ارگان رهبری بالاتر به لغو و ابطال آن دسته از مصوبات کفرانس تشکیلاتی تابعه خود، که با مصوبات عمومی‌تر و فراگیرتر مجامع تصمیمگیری بالاتر و ارگانهای رهبری بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشند؛

تیمبره - استناد مشخص و کتبی به این مصوبات رسمی و ابلاغ شده، شرط ضروری استفاده از حق وتو توسط ارگان رهبری بالاتر است.

ه - ممنوعیت کامل هرگونه مداخله ارگانهای رهبری بالاتر در عرصه خودمختاری داخلی تشکیلات و ارگانها و در نحوه سازماندهی اجرائی و پیشبرد آن دسته از مصوبات کفرانسه‌ها، که از لحاظ عدم مغایرت و مخالفت با مصوبات مجامع تصمیمگیری بالاتر و ارگانهای بالاتر، به تأیید ارگان بالا رسیده‌اند.

تیمبره - حل و فصل هر اختلاف نظر یا هر مسئله تشکیلاتی بین ارگانهای بالاتر با اعضا، و تشکیلات و ارگانهای پایینتر، باید با برسمیت شناختن سلسله مراتب پائین تر رهبری - یعنی با واسطه ارگان بلافصل رهبری و نه بطور مستقیم و از فراز سر آن صورت گیرد.

و - تبعیت اقلیت از سیاستها و تصمیمات مصوبه اکثریت؛

ز - ممنوعیت اکید دسته بندی (فراکسیونسیم) در درون سازمان؛

ح - انتخابی بودن مسئولین و ارگانهای رهبری در همه سطوح، و حق انتخاب کنندگان برای عزل منتخبین خود؛

تیمبره - اگر درجائی به دلیل وجود شرایط محیطی مستقل از اراده سازمان، اجرای اصل انتخابی بودن، اصل امنیت و موجودیت تشکیلاتی مربوطه را به خطر اندازد، چگونگی و ضوابط تشکیل ارگانهای رهبری آن تشکیلات یا انتصاب مسئولین آنها، توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد؛

ط - گزارش دهی دورتی و منظم مسئولین و ارگانهای رهبری به تشکیلاتی مربوطه و به ارگان بالاتر خود، و پاسخگو بودن در برابر تشکیلاتی مربوطه از لحاظ اجرای مصوبات مجامع تصمیمگیری آنها، و در برابر ارگان بالاتر، از لحاظ عدم تخطی خود و تشکیلاتی تحت رهبری، از مصوبات و سیاستهای عام و فراگیر مجامع و ارگانهای بالاتر؛

تیمبره - نقش ارشادی و اصلاحگرانه ارگان بالاتر در مورد اشتباهات و خطاهای احتمالی ارگانها و تشکیلاتی پائینتر در حوزه خودمختاریشان، نه از طریق مداخله‌گری یا وتو، بلکه از طریق برخورد انتقادی با گزارشات دورتی فعالیت های آنان صورت می‌گیرد؛

ی - غیرقابل تفویض و انتقال بودن اختیارات اخص و تعریف شده مجامع تصمیمگیری درفاصله دو اجلاس آنها، به مسئولین یا کمیته‌ها و ارگانهای رهبری یا هیئتهای اجرائی منتخب این مجامع؛

تیمبره - تصمیمگیری اضطراری در چارچوب اختیارات اخص هر مجمع تصمیمگیری و یا هر ارگان رهبری در فاصله دو اجلاس عادی آن، مستلزم برگزاری اجلاس فوق - العاده آن مجمع یا ارگان است؛

س - آزادی مباحثه، و آزادی انتقاد از هر عضو و هر تشکیلات و هر ارگان، و از سیاستها و تصمیمات هر مجمع و هر ارگانی.

این اصل با رعایت اکید موازین زیر به اجرا درمی‌آید:

۱- هر عضو سازمان (اعم از اینکه در این یا آن موضوع در اقلیت یا در اکثریت باشد) حق دارد با رعایت ضوابط امنیتی، نظرات و اختلافات خود را با هر اقلیت یا اکثریتی به اطلاع همه اعضای سازمان برساند؛

۲- مباحثات تدارکاتی برای تصمیمگیری در زمان معین شروع میشوند و بلا رای گیری و اتخاذ تصمیم، پایان می‌یابند. بعد از تصمیمگیری، ادامه دادن به مجادلات نظری چه به شکل درونی و چه علنی، ممنوع است. این ممنوعیت نباید به تسلیم نظری اقلیت منجر شود. اقلیت حق دارد با استفاده از ابزارها و امکانات دموکراتیکی که اساسنامه تضمین کرده است، از طریق انتقاد از نتایج عملی سیاستها و تصمیمات اکثریت، برای تبدیل شدن به اکثریت تلاش کند؛

۳- انتقاد از سیاستها و تصمیمات اکثریت تنها به شرط تبعیت عملی و تسلاوم اجرای آنها، و استناد موثق بر داده‌ها و نتایج عملی و محسوس این سیاستها و تصمیمات، مجاز است. برای شروع یا توقف انتقاد از سیاستها و تصمیمات اکثریت، بجز این شرط دیگری وجود ندارد.

۴- تشخیص موارد امنیتی و ملاحظات سیاسی، تصمیم در مورد علنی یا درونی بودن بحثها و استقادات، تعیین زمان شروع و توقف مباحثات تدارکاتی برای تصمیم گیری، و حجم این مباحثات، از اختیارات کمیته مرکزی و با کسبه منطقه‌ای (برحسب

د نباله از صفحه ۴۲

نقد پیش‌نویس ۰۰۰۰

به اجرا درآمده است، به ارگانهای بالاتر، بابه کمیته رسیدگی به شکایات و یا به مجامع عالی تصمیم‌گیری و از جمله به کنگره شکایت‌کند." + + + +

و سرانجام به فصل پنجم پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه، مواد ۴۱ و ۴۲ میرسیم که به منابع مالی سازمان مربوط است. من این دو ماده را با مختصر اصلاح‌انثانی در ماده ۴۱ و قراردادادن "تشکیلات اداری مرکزی" بجای "تشکیلات مرکزی" در ماده ۴۲، اقتباس میکنم؛ و همچنین ماده‌ای نیز در رابطه با گزارش مالی توسط ارگانهای رهبری پیشنهاد میکنم:

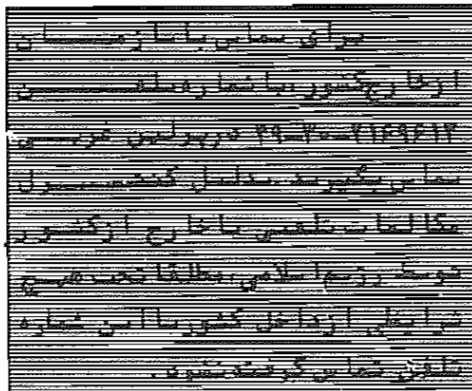
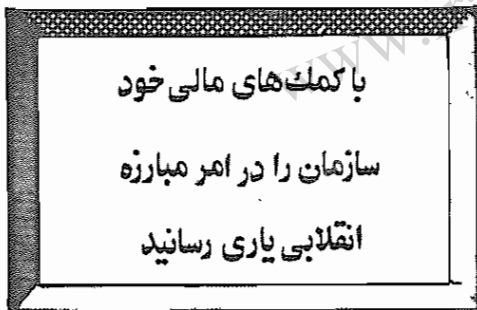
" ماده ۷۷- منابع تامین مالی سازمان عبارتند از: حقوق عضویت اعضا؛ کمکهای مالی داوطلبانه اعضا و هواداران و دوستان سازمان؛ درآمدهای حاصل از فعالیتهای انتفاعی." + + + +

" ماده ۷۸- میزان حق عضویت اعضا و میزان سهمیه تشکیلات اداری مرکزی از درآمدهای تشکیلات محلی، توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد." + + + +

" ماده ۷۹- کمیته‌های محلی و کمیته مرکزی موظفاند گزارش مالی خود را در مورد اول به کنفرانس محلی مربوطه؛ و در مورد دوم به کنگره ارائه دهند." + + + +

در اینجانبند من از پیش‌نویس کمیسیون اساسنامه و پیشنهاداتم برای یک پیش‌نویس جایگزین به پایان میرسد.

۱۶ شهریور ۷۰



تشکیلات پایه خود و یا ارگانی که احیاناً عضو آتست تخطی کرده باشد، در تشکیلات پایه یا در ارگان مربوطه اتخاذ می‌شود و محض اطلاع به ارگان بالاتر گزارش می‌شود - مگر در مورد اخراج از سازمان، که با تصمیم تشکیلات پایه هر عضو و تأیید ارگان بالاتر عملی می‌شود.

ماده ۷۳- در فاصله دو کنگره یا دو کنفرانس (عادی یا فوق العاده) تعلیق یا لغو عضویت هر عضو کمیته‌های منتخب آنها از این کمیته‌ها، با حداقل دوسوم آرای قطعی این کمیته‌ها امکان پذیر است. تعلیق عضویت این اعضا در سازمان یا اخراج آنها از سازمان، تنها پس از عزل آنان از عضویت کمیته و آنگاه بر حسب قاعده عادی اخراج اعضای تشکیلات پایه بر طبق ماده ۷۲ امکانپذیر خواهد بود. این امر در مورد کارکنان تشکیلات اداری مرکزی ابتدا مستلزم اخراج آنان از تشکیلات اداری مرکزی توسط کمیته مرکزی یا هیئت اجرائی آتست.

ماده ۷۴- اگر کمیته‌ای با اخراج کسی از عضویت آن کمیته، در عین حال خواهان اخراج وی از سازمان و یا تعلیق عضویت وی در سازمان نیز باشد، باید این درخواست رابا ارائه دلایل مشخصی به تشکیلات پایه شخصی مربوطه ارائه کند. همچنین اگر تشکیلات پایه قصد تعلیق عضویت یا اخراج کسی را از سازمان داشته باشد که عضو یکی از کمیته‌های منتخب، یا تشکیلات اداری مرکزی هم هست، باید ابتدا با ارائه دلایل مشخصی به نهاد مربوطه، خواستار اخراج وی از آن نهاد شود، و فقط پس از عملی شدن این درخواست حق خواهد داشت به تعلیق عضویت وی در سازمان، یا به اخراج وی اقدام کند.

تصریح - در صورت عدم پذیرش درخواست تشکیلات پایه از نهاد مربوطه یا درخواست نهاد مربوطه از تشکیلات پایه، در مورد اعضای کمیته‌های محلی و کارکنان تشکیلات اداری مرکزی، داوری کمیته مرکزی ملاحظ عمل خواهد بود، و در مورد اعضای کمیته مرکزی یا اعضای کمیته مستقل رسیدگی به شکایات، حداقل دوسوم آرای قطعی اجلاس مشترک این دو کمیته، تعیین تکلیف خواهد کرد.

ماده ۷۵- کمیته مرکزی و کمیته‌های محلی حق دارند در چارچوب وظائف اجرائی خود در مورد ارگانها و تشکیلاتی تحت مسئولیت خود اقدامات انضباطی اعمال کنند. این اقدامات می‌توانند شامل عزل اعضای از ارگان رهبری باشند، یا انحلال آن ارگان. تصمیم کمیته محلی در این زمینه با تأیید کمیته بالاتر قابل اجرا خواهد بود. تصریح - ترمیم اعضای معزول ارگان های رهبری از طریق اعضای علی‌البدل آنها، و بازسازی ارگانهای منحل شده، با دعوت کنفرانس فوق‌العاده نمایندگان تشکیلاتی مربوطه صورت خواهد گرفت.

ماده ۷۶- هر عضو، هر تشکیلات و هر ارگان و نهادی حق دارد نسبت به تصمیمات انضباطی که در موردش اتخاذ شده از مرجع تصمیم گیرنده تقاضای تجدید نظر کند، و نیز حق دارد نسبت به اقدامات انضباطی که در موردش به اجرا درآمده است، به ارگانهای بالاتر، یا به کمیته رسیدگی به شکایات، و یا به مجامع تصمیم‌گیری نمایندگان و از جمله به کنگره شکایت کند.

فصل ششم

تأمین مالی سازمان

ماده ۷۷- منابع تامین مالی سازمان عبارتند از: حقوق عضویت اعضا؛ کمکهای مالی داوطلبانه اعضا و هواداران و دوستان سازمان؛ درآمدهای حاصل از فعالیتهای انتفاعی.

ماده ۷۸- میزان حق عضویت اعضا و میزان سهمیه تشکیلات اداری مرکزی از درآمدهای تشکیلات محلی، توسط کمیته مرکزی سازمان تعیین خواهد شد.

ماده ۷۹- کمیته‌های محلی و کمیته مرکزی موظف اند گزارش مالی خود را در مورد اول به کنفرانس محلی مربوطه، و در مورد دوم به کنگره ارائه دهند.

